**شُروط لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه**

تألیف / الشیخ عبد المنعم مصطفی حلیمة

- أبو بصیر الطرطوسي-

بلغة الفارسیة

المترجم / ابومصعب الخراساني

بسم الله الرحمن الرحیم

**- مقدمه**

إن الحمد لله نحمده ونستعینه ونستهدیه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سیئات أعمالنا، من یهده الله فلا مضل له، ومن یضلل فلا هادی له .

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله .

أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آل عمران:102.

یا أَیهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِیرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَیكُمْ رَقِیبًا الننساء:1.

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا، یصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَیغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ یطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا الأحزاب:70-71.

أما بعد: فإنَّ أصدقَ الحدیثِ كتابُ الله، وخیرَ الهدی هدی محمدٍ صلی الله علیه وسلم، وشر الأمور مُحدثاتها، وكل محدثة بدعة، وكل بدعةٍ ضلالة، وكل ضلالة فی النار .

**و بعد :**

بدون شك بزرگترین و با عظمت الشان ترین كلمه ای كه الله متعال برای انبیاء اش از آدم الی نبی ما صلی الله علیه وسلم وحی نموده است ، همانا كلمه توحید.........لا إله إلا الله می باشد.

و بزرگترین كلمه ای كه از ابتدای خلقت آدم علیه السلام تا به امروز و الی قیام قیامت بر سر زبان ها بوده همین كلمه توحید........ لا إله إلا الله است.

و افضل ترین اذكار نزد الله متعال ..........همین لا إله إلا الله میباشد.

بخاطر همین كلمه خالق باری مخلوقات را هست كرد، رسولان را فرستاد، و كتابهای هدایت را نازل فرمود....!

و بخاطر آن جنت مزین.........و آتش جهنم گرم و سوزنده گردانیده شده است.

بخاطر آن الله متعال جهاد و قتال را مقرر نموده، و صلح و جنگ را آفریده، و ولاء و براء را فرض گردانیده است، و درین راه لشكریان جهاد و آزادی تبیعه گردانیده شده، و گرانبهاترین اشیاء ارزان و بی ارزش شده است....!

آخرین هدف قرار گرفت.....و هیچ چیزی نمیتواند با آن نه از جهت فضلیت و نه از جهت بزرگی برابری كند....هر مصلحت و هدفی در مقابلش كوچك معلوم می شود.......و هر با ارزشی نزدش بی ازرش میباشد!

كلمه ایست كه خون گوینده آنرا-در دنیا- مصئون داشته و لغزش ها و خطاء هایش را كاهش می دهد، و شمشیر را هنگام ورد شبهات از بالایش بر می دارد.....!

كلمه ایست كه بر اساس آن مردم داخل جنت و دوزخ می شوند... هر كسی حق آنرا اداء كرد و بصدق و اخلاص به آن پایبند ماند، داخل جنت گردیده، و هر كس از آن اعراض كرد، و حق آنرا اداء نكرد، و با اهل آن به دشمنی پرداخت، داخل آتش جهنم می شود، و عذاب موعود در حقش متحقق می گردد.

كلمه ایست كه صاحب اش را در آخرت نفع می رساند، ولو مرتكب زشتی های زیاد بجز از شرك گردیده باشد، در غیر از آن شخص را هیچ چیزی نفع رسانیده نمیتواند، ولو میزان حسناتش به اندازه وسعت زمین و آسمان ها باشد، ولی نزد الله پاداشی ندارد.

این كلمه ایست كه هرگاه در مقایسه با آسمانها و زمین ها وزن گردد، گران می آید، پس خوشا بحال كسی كه این كلمه ....لا إله إلا الله، بر او مقدر شده است، همانطوریكه نوح علیه السلام در هنگام مرگش برای پسر خود چنین وصیت می كند: «تو را به لا إله إلا الله امر می كنم، كه هر گاه هفت آسمان و هفت زمین در یك كف ترازو گذاشته شود، و لا إله إلا الله در در كف دیگر آن، این كف سنگینی می كند، و اگر هفت آسمان و هفت زمین به شكل دائره باهم آمیخته باشند، لا إله إلا الله آنها را از هم جدا میسازد..»[[1]](#footnote-1)

اما باوجود آن هرگز در طول تاریخ الی زمان حاضر هیچ كلمه ای با تغیر و تحریف و تأویلات باطل مواجه نگردیده، آن طوریكه كلمه توحید... لا إله إلا الله مواجه شده است.

واضح است كه در طول این مدت فرقه های باطل و اهل هواء و ضلالت توانسته اند بالای این كلمه چیره شوند، ابتداً سیكولران كافر....و به مرور زمان صوفیه منحرف، و به تعقب آن اهل ارجاء و تجهم، و در اخیر گروه های سلفی معاصر- كه خود را سلفی میگویند اما سلفیت ازیشان بیزار است- خود ، لشكر و علم شان را در اختیار و دوستی پادشاهان ستمگر و مجرم قرار داده اند....!

این گروه های باطل بواسطه ای دام ها و حیله های باطل و فاسد شان توانسته اند، كلمه توحید را از معنای حقیقی، مقاصد ربانی و اقتضاءات رحمانی آن خالی سازند، با این كلمه طوری برخورد كردند كه آنرا در حروف معمولی بزبان آوردند، و با طقطق مهره های تسبح شان در گوشه مسجد زینت بخشیدند، بدون اینكه قلب های شان گرمی این كلمه را احساس كند، و یا سبب دگرگونی و تحول بنیادین در زندگی عملی شان گردد...!

با این كلمه آنچنان كه لازم بود باید برخورد شود...نشد، و آنرا كه باید منهج حیات خویش قرار می دادند....ندادند، منهج كه كاملاً تغیر را میخواهد؛ تغیر و دگرگونی جوامع را...... از حالت شرك بسوی نور توحید، و از ظلم جاهلیت به عدالت اسلام ، و از عبادت مخلوقات به عبادت الله واحد و لاشریك.

آنها این كلمه را از حقیقت و ماهئیت اش و از هدف كه بخاطر آن این كلمه نازل شده بود،‌ دور نمودند...و برای مردم آنرا بصورت مجرد از حروف سرد و خشك، كه در هنگام دعاء و مشكلات تبركاً بر سر زبانها آورده میشود، در آوردند، بدون اینكه در حیات و اعمال و وقایع زندگی شان آنرا مورد توجه قرار داده باشند...!كه شایسته نیست،با لا إله إلا الله چنین رفتاری صورت گیرد!!!

میگویند: یكبار این كلمه را بزبان بیاور....بعداً هر چه خواستی انجام بده... ولو بعنوان شخص وحشی و متمرد از طاعت و عبودیت الله متعال در آیی!!!

.....یكبار بزبان بیآورش ... آنگاه از جمله اهل نجات و ایمان-در دنیا و آخرت- خواهی گشت، اگر چه به مقتضای آن عمل نكنی،‌ و اركان و واجبات دین را ترك بگوئی!!!

...یكبار بزبان بیآورش ... بعداً هر معبود، طاغوت، و بت و ظالم گنهكار را خواستی عبادت كن.

اگر چه در تمام عمر یكبار توفیق گفتن آنرا پیدا كردی – در گفتن آنر دریغ نكن! زیرا از كفر و تكفیر در امان خواهی شد، و آتش جهنم بر تو سرد و حرام می گردد، ولو آنكه اعمال خیری در زندگی نداشته باشی، دین و ایمانت بالا تر از آنست كه بر علیه دین و ایمانت طعن وارد گردد.

این چنین برای مردم گفتند، و میگویند، و باعث ازبین رفتن دین ، عبادت و زندگی شان می گردند، و مردم را در یك وادی و حیققت دین را در وادی دیگری قرار می دهند، ولی باوجود این همه اكثریت شان – به پیروی از تلبیسات مرجئه عصر- می پندارند، كه چه زیبا عمل و نیك انجام می دهند.

پس بهره و نصیب شان از دین و توحید همانا مجرد تلفظ شهادت توحید در مناسبات شان است، كه هر یك ازیشان چنین خواستی از توحید و دین دارند، بدون اینكه چیزی از لوازم، شروط و معانی آن بدانند، و در وقایع عملی زندگی خویش به آن التزام و اهتمام داشته باشند.

و اگر این امر به همین سادگی، شوخی و بی مبالاتی بیآنجامد، پس تلفظ این كلمه برای هر كسی آسان می شود، و میتوان از هر شخصی چنین امری را مطالبه كرد.... طواغیت حُكم نیز آنرا تلفظ می كنند- باطنی های زنادقه همچنان آنرا تلفظ می نمایند، و سیكولر های بی دین نیز به گفتن آن مبادرت می ورزند، اهل شرك بندگان بت ها نیز آنرا تلفظ می كنند، حتی كمونیست های ملحد نیز به این كلمه قائل هستند، و هیچ كافر و فاجر باقی نمی ماند، مگر اینكه میبینیم این كلمه را تلفظ می كنند، و چون دو نفر فاجر با یكدیگر جنگ كنند، یكی بر دیگری-از روی طعن و خاموش ساختن درگیری- می گوید: الله را به یگانگی یاد كن ای فلان...یعنی خاموش شو و دست از جنگ بردار!! این چنین است معامله مردم با توحید - مگر آنانكه الله بر ایشان رحم كرده است-

و به مانند؛ اهل تجهم و ارجاء – قاتلهم الله - گمان می كنند كه همه ایشان مسلمان و مؤمن هستند، و از اهل جنت می باشند....و برای احدی اجازه نمی دهند كه در ایمان و صحت اسلام شان شك و تردید نماید، و یا بعضی ازیشان را تكفیر كنند!!! و هر كسی چنین كند، او را از جمله خوارج و غلات تكفیری میدانند.

ایشان بر بعضی از نصوص – متشابه- اتكاء می كنند- در حالیكه این نصوص بر علاوه اینكه برای ایشان حجت را ثابت نمیگرداند، بلكه بر علیه خود شان حجت میباشد - و این نصوص را در غیر موضع شان قرار داده و شأن نزول غیر از شأن نزول صحیح و متفق علیه بر آنها بیرون می كنند، و این آیات و نصوص را بغیر از معانی اصلی آنها تفسیر كرده و قربانی تأویلات باطل و فاسد خویش میسازند، و آنرا از استناد شرعی اش كه مراد شارع است بیرون می كنند..!

یكی از این نصوص- كه اهواء و افهام باطل و فرسوده ای شان بالای آن چیره گردیده است-، حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد، كه می فرماید:«**من قال لا إله إلا الله دخل الجنة**».

یعنی- هر كه لا إله إلا الله را گفت داخل جنت می شود، و میگویند: این نص به مجرد قول درین مسئله دلالت دارد یعنی: هر فردی صرفاً با گفتن آن از اهل جنت می شود..!

همینطور به حدیث صحیح البطاقة[[2]](#footnote-2)‌ -اعمال نامه- استدلال می كنند، كه نبی صلی الله علیه وسلم می فرماید:«**إن الله سیخلص رجلاً‌ من أمتی علی رؤوس الخلائق یوم القیامة، فینشر علیه تسعة و تسعین سجلاً، كل سجل مثل مد البصر ثم یقوم : أتنكر من هذا شیئا ؟ أظلمت كتبتی الحافظون ؟ یقول: لا یارب ، فیقول : أفلك عذر؟ فیقول : لا یا رب ، فیقول :‌بلی إن لك عندنا حسنة وإنه لا ظلم علیك الیوم، فیخرج بطاقة فیها أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، فیقول: احضر وزنك، فیقول: یا رب ما هذه البطاقة، وما هذه السجلات ؟! فقال: فإنك لا تُظلم . قال: فتوضع السجلات فی كفة والبطاقة فی كفة فطاشت السجلات وثقلت البطاقة، ولا یثقل مع اسم الله شیء‌**»[[3]](#footnote-3)

- الله سبحانه و تعالی شخصی از امت مرا از میان جمیع مخلوقات در روز قیامت نجات می دهد، برای او 99 دفتر اعمالش نشان داده می شود، كه هر دفتر آن به اندازه دید چشم می باشد، باز می گوید: آیا این همه را انكار داری؟ و آیا بالای تو در نوشتن این همه ظلم شده است؟ می گوید: خیر!یا رب، برایش گفته می شود: آیا عذری داری – كه دلیل برای انجام این اعمالت باشد-؟ می گوید: خیر! یا رب، برایش گفته می شود: نزد ما از برای تو نیكی موجود است و امروز بالای تو ظلم نمیشود، پس اعمال نامه ای مربوط او بیرون كرده می شود، كه درآن «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله»‌ نوشته است، می گوید : یا رب این اعمال نامه چیست؟ و این دفاتر چی است؟ برایش گفته می شود: بر تو ظلم كرده نمی شود،حالا- این همه دفاتر را در یك كف و همان اعمال نامه را در كف دیگر بگذار! و آنگاه دفاتر با همان بزرگی اش پائین آمده و در مقابلش همان عمل نامه كوچك سنگینی میكند، و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: در مقابل اسم الله هیچ چیزی سنگین تر نیست.

اما مرجئه عصر میگویند: این دلیلی است برای صحت قول و مذهب ما، و فساد و بطلان مخالفین ما درین مورد...!

برایشان می گویم- این همه نصوص را كه دلیل می آورید، بر علاوه اینكه حجت و دلیل برای قول تان نیست، بلكه این نصوص – طوری كه بعداً برای خواننده آشكار می گردد- بر علیه خودتان حجت و دلیل می باشد.

لذا قبل از رد این شبهه و سایر شبهات كه مرجئه عصر آنرا در میان عوام مردم با پوشش جهالت خویش نشر كرده اند، ضرور می دانیم، تا در نخست بعنوان پیشگفتار به نكات چند به بعضی از مسائل مهم و ضروری به شكل مقدمه برای ورد به این مبحث تذكر بدهیم، كه بسیاری از معانی و مفاهیم اصطلاحات مرتبط به موضوع بحث- در آن حل گردیده و برای خواننده دانستن آن جهت درك واقعی از موضوع خیلی ضروری می باشد.

از الله متعال هدایت، توفیق و قبول اعمال خویش را امیدوار هستم، به راستی كه او بزرگ، شنوا، قریب و اجابت كننده دعاء است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد، و علی آله و صحبه و سلم .

ابوبصیر الطرطوسی

01/02/1421 ه

**مقدمات مهم و ضروری**

* **مقدمه اول:**

دقیقاً صاحب نود نه عملنامه گناه و خطاء های زشت، و همچنان سایر نصوص دیگر كه دلالت بر دخول شخص به جنت در حالیكه قطعاً عمل نیكی انجام نداده باشد، دارد ....تنها لازم است كه صاحب همه این عمالنامه های پر از خطاء و گناه های بزرگ، خالی از شرك و كفر اكبر باشد؛ زیرا شرك عملی است، كه تمام اعمال نیك و خوب شخص را ولو به اندازه وسعت آسمان و زمین باشد، نابود می سازد، پس چگونه ممكن است اعمال صاحبان این گناهان زیاد نابود نگردد‌، مانند؛ صاحبان عملنامه های كه در حدیث ذكر شده است، و اصلاً عمل خیری را انجام نداده اند، ... در حالیكه از باب اولی باید عمل او نابود شود، و مسیرش به سوی جاویدانی بودن به جهنم سوق گردد.

همان طوریكه الله متعال می فرماید:{**إِنَّ اللَّهَ لَا یغْفِرُ أَنْ یشْرَكَ بِهِ وَیغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ یشَاءُ**}، النساء-48

* بیگمان الله (هرگز) شرك به خود را نمی بخشد، ولی گناهان جز آنرا از هر كسی خود بخواهد میبخشد.

و می فرماید:{**إِنَّهُ مَنْ یشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّار**} المائدة:72.

* بیگمان هر كس شریك و انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام كرده و جایگاه او آتش دوزخ است.

و می فرماید:{**لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَیحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ**} الزمر:65.

* اگر شرك ورزیدی كردارت (باطل و بی پاداش میگردد) و هیچ و نابود میشود، و از زیان كاران خواهی بود.

و می فرماید:{**وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا یعْمَلُونَ**} الأنعام:88.

* اگر شرك میورزیدند هر آنچه میكردند بهدر میرفت ( و اعمال خیر شان ضائع و نابود میشد، وهیچ منفعتی برایشان نمیرسانید).

و می فرماید:{**وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا**} الفرقان:23.

* ما به سراغ تمام اعمالی كه (به ظاهر نیك بوده و در دنیا) آنان انجام داده اند میرویم، و همه را همچون ذرات غبار پراكنده در هوا میسازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می كنیم، چرا كه نداشتن ایمان موجب محو و نابودی احسان، و بی اعتبار شدن اعمال خوب انسان میگردد).

و غیره نصوص كه در مورد نابودی اعمال صالح و عدم رسانیدن منفعت برای شخص در آخرت، در صورت كه ملوث و مقرون به شرك باشد دلالت دارد.

و همین طور صاحب توحید خالص را این كلمه نفع زیادی میرساند، ولو آنكه اعمال طالح و زشت وی بیشتر از اعمال صالحش باشد، مشروط به اینكه مقرون به شرك نباشد، و شرك عملی است كه اعمال نیك و پسندیده شخص را نابود میسازد، هرچند صاحب خیر و نیكی زیادی باشد، واین قاعده از قواعد پیروی شده اسلام بوده كه بر مبنی قرآن و سنت استوار می باشد، و در آن هیچ اخلافتی نیست.[[4]](#footnote-4)

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید**:« قال الله تعالى: یا ابن آدم ! مهما عبدتنی ورجوتنی ولم تُشرك بی شیئاً غفرتُ لك على ما كان منك ـ أی من عمل ـ وإن استقبلتنی بملء السماء والأرض خطایا وذنوباً استقبلتك بملئهنَّ من المغفرة، وأغفر لك ولا أبالي**»[[5]](#footnote-5) .

* الله متعال می گوید: ای پسر آدم - هر گاه مرا عبادت كنی، و به سوی من رجوع كنی و به من چیزی را شریك نسازی، همه آنچه كه بر تو – از گناه – است میبخشم، اگر چه گناهان و خطا هایت به اندازه وسعت آسمان ها و زمین باشد، باز هم آنها را می بخشم و به استقبال تو می آیم، و تو را میبخشم،‌ و از كسی هم باك ندارم.

اما مهم اینست كه انسان از اهل عبادت و توحید بوده، و هیچ چیزی را به الله متعال شریك نسازد.

همانطوریكه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**ثِنتان موجبتان " قال رجل: یا رسول الله ما الموجبتان ؟ قال:" من مات لا یشرك بالله شیئاً دخل الجنة، ومن مات یشرك بالله شیئاً دخل النار**»[[6]](#footnote-6)

- دو چیز واجب است؛ مردی گفت: یا رسول الله چه است آن دو واجبی ؟ گفت: هر كسی بمیرد و به الله چیزی را شریك نگرداند، داخل جنت می گردد، و هر كسی بمیرد و به الله چیزی را شریك سازد، داخل آتش می شود.

و از عایشة رضی الله عنها روایت است كه گفت: برای رسول الله گفتم:« **ابن جدعان كان فی الجاهلیة یصل الرحم، ویطعم المسكین، فهل ذلك نافعه ؟ قال:" لا ینفعه، إنه لم یقل یوماً: ربِّ اغفر لی خطیئتی یوم الدین**»[[7]](#footnote-7).

- ابن جدعان در جاهلیت كسی بود كه صله رحم را بجا می آورد، و مساكین را طعام می داد، آیا این همه برایش- در آخرت- منفعت می رساند، گفت: خیر! برایش هیچ نفعی نمیرساند، چرا او یكباری هم نگفته است، رب اغفرلی خطئیتی یوم الدین- یا رب از گناهان من در روز آخرت در گذر.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید:كسی كه بر توحید بمیرد،‌ ولو هر قدر گناه هم انجام داده باشد، در آتش جاویدان نمی ماند، همینطور كسی كه بر كفر بمیرد، ولو هر قدر اعمال نیك هم داشته باشد، داخل جنت نمیشود، و این خلاصه كلام مذهب اهل حق درین مسئله میباشد[[8]](#footnote-8).

* **مقدمه دوم :**

همانگونه ای كه اجتماع ایمان و كفر در ظاهر و مواجه شدن شان در یك مسیر نا ممكن است، همانطور اجتماع آنها در باطن و در قلب امكان ندارد؛ هر گاه كفر در قلب داخل گردد، ایمان به صورت كلی از آن خارج می شود، و همین طور امكان ندارد ایمان در قلبی داخل گردد، كه از كفر و شرك به صورت مطلق منتفی نگردیده باشد، طوریكه نبی صلی الله علیه وسلم می فرماید:«**لا یجتمعُ الإیمان والكفر فی قلب امرئ** »[[9]](#footnote-9)،- ایمان و كفر در قلب یك شخص جمع شده نمی تواند.

كه با استفاده از این حدیث، میتوانیم دورغ كسانی را كه ادعای ایمان در قلب خویش را می كنند، و خود را مؤمن می نامند، در حالیكه تمامی اعمال و رفتار شان پوشیده با شرك و كفر بواح و ظاهر است، درك كرده و بخوبی تفكیك كنیم....!

چرا كه ظاهر آئینه باطن و دلالت كننده برآن است، و هریك بالای دیگر سلباً و ایجاباً تاثیر گذار می باشد، طوریكه در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است كه میگوید:**« ألا وإنَّ فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله، وإذا فسدت فسد الجسد كله، ألا وهی القلب**»[[10]](#footnote-10).

- آگاه باشید! كه در جسم پارچه گوشتی است،‌ هرگاه صالح گردید‌، تمام جسم صالح می گردد، و هرگاه فاسد شد، تمام جسم را باخود فاسد می سازد، بدانید! كه آن قلب است.

بناً به اطمینان گفته می توانیم، كه حتماً كسی كه در ظاهرش كافر می باشد، در باطن نیز كافر است، و كسی كه در باطن كافر است همانطور در ظاهر نیز كافر میباشد[[11]](#footnote-11).

* **مقدمه سوم:**

باید دانست! هیچ فردی داخل جنت نمی گردد، مگر مؤمنین و مؤحدین...و گاهی در وصف بعضی از گناهنكاران گفته شده است؛ كه داخل جنت می شوند، باید گفت: بلی!گناهان شان آنها را هرگز از مؤمن و مؤحد بودن بیرون نمی كند، تا زمانیكه به توحید وفا كنند و شروط آنرا لازم گیرد، ...و شخص تا زمانی مؤحد نمی گردد، تا آنكه به صورت مطلق شرك اكبر از او منتفی نگردد، و الله متعال را در عبادات خویش یگانه و تنها خالص نگرداند.

طوری كه در حدیث متفق علیه می آید :« **لا یدخل الجنة إلا نفس مسلمة** »، - جز شخص مسلمان داخل جنت نمیگردد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:« **یا ابن الخطاب ! اذهب فناد فی الناس: إنه لا یدخل الجنة إلا المؤمنون " مسلم . وفی روایة عند أبی داود:" یا ابن عوف ! اركب فرسك، ثم نادِ: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن "؛ أی إلا لمؤحد**».

- ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ كن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل جنت نمی گردد.

و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف ! بالای اسپ ات سوار شو،‌ باز بصدای بلند اعلان كن: كه - ورد به - جنت بغیر از مؤمن-یعنی مؤحد- بالای -كسی دیگری- حلال نیست.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:«**أُعطیت الشفاعة وهی نائلة من لا یشرك بالله شیئاً**»[[12]](#footnote-12)،- برای من در آخرت اجازه شفاعت داده شده است، بشرط آنكه صاحب شفاعت به الله چیزی را شریك نگردانیده باشد.

و همین طوری احادیث زیادی دیگری نیز دلالت به این امر دارد كه هر گاه در قلب شخص به اندازه -یك ذره -ایمان وجود داشته باشد، داخل جنت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری كه این احادیث صحیح نزد بخاری و غیره ثابت می باشد، اما لازم است كه این حكم را بالای هر آن كه، درقلبش ذره از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش رابجز این چیزی نجات داده نمی تواند، و همین طوری كسانیكه قطعاً عمل خیری را انجام نداده اند اما كلمه توحید را با اخلاص گفته و به مقتضای آن عمل كرده اند، از اهل نجات خواهد بود.

و در روایت دیگری رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: « **یقول الله تعالى أخرجوا من كان فی قلبه مثقال حبةٍ من خردلٍ من إیمان....**» - الله تعالی می فرماید، هر كسی كه در قلبش به اندازه یك ذره – دانه از سپند- ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد.....؛ ابن حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه سپند اینجا تمام اعمالی شخص است كه مازاد بر اصل توحید انجام داده است.

قسمیكه در قول دیگر خویش رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: « **أخرجوا من قال لا إله إلا الله وعمل من الخیر ما یزن ذرة** »، - كسی كه لا إله إلا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد كه وزن آن به اندازه یك ذره باشد –از آتش جهنم- خارج كرده میشود.[[13]](#footnote-13)

* **مقدمه چهارم:**

زمانیكه خواسته باشیم در مورد مسائل كلی چون توحید، وعد، وعید و یا مسائل متعلق به كفر و ایمان ...صحبت كنیم ، لازم است تا جمیع نصوص وارده مربوط به موضوع را مد نظر گیریم، و آنرا در جاهای اصلی شان، پهلو در پهلو بدون اهمال و یا فروگذاشت چیزی از آنها بكار بریم،‌ چرا كه هیچ نصی موجود نیست تا آنرا نص دیگری معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده وجود ندارد، مگر اینكه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینكه نص دیگری آنرا آشكار ساخته و توضح داده است، و هیچ نص و امری نیست كه یك نص آنرا حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...اما برای دانستن این همه انصاف، فقه، و علم ضرورت بوده، و جهد و كوشش هدفمند شخص را میخواهد.

ولی گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط بهمان مسأله.....خوفاً ویا رغبتاً، یا با پیروی از هواء و خواهشات شخص یا اینكه بمنظور انتصار مذهب باطل و بدعی خویش كه ناشی از خصلت دزدانه – دزدی علم و فقه – ایشان بوده و نشاندهنده آنها از جمله ای اهل هواء و تقلب میباشد،‌ و خطر كفر شخص را دارد.

پس این فقاهت نیست، و نه هم امانت داری علمی -كه در مسأله ای چون این موضوع؛ تنها یك حدیثی از لا إله إلا الله ،‌ مانند؛‌ قول رسول صلی الله علیه وسلم: «**من قال لا إله إلا الله دخل الجنة**»، را حجت گرفته و بالای آن مسائل ایمان و كفر، وعد و وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر كه در مورد لا إله إلا الله سخن می گوید، و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن، توضح بدهیم....در حالیكه معنی و مفهوم اصلی آن كاملاً چیز دیگری میباشد!!

* **مقدمه پنجم:**

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل علم كه نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حكم متشابه به محكم می باشد، كه درینصورت محكمات عبارت از احكامی است كه متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از یك جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند...كه برعكس آن درست نیست!!

و لازم است كه این قاعده در جمیع مسائل دین خصوصاً این مسأله مورد بحث ما بكار گرفته شود.

این موضوع كه ما در صدد بحث و مناقشه آن هستیم، بسیاری از نصوص متشابه و مغلق در آن موجود میباشد،كه از فهم بسیاری از افراد پوشیده بوده و مراد شارع از آن به آسانی درك نمی گردد، بناً لازم است برای فهم و درك بیشتر این موضوع و رهائی از ابهامات، به آیات و نصوص محكم در ذات مسأله جهت تفسیر و توضیح بیشتر و روشن سازی مراد شارع مراجعه كنیم.

اما برعكس نمودن این قاعده و بكار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبین محكمات، و اصل گردانیدن متشابه و حَكم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محكم و تفسیر آن ...جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی میباشد، آنانیكه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و میان مؤمنین درز ایجاد كنند.

طوریكه الله متعال می فرماید:{ **هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ**}، آل عمران:7

* او است كه كتاب (قرآن) را بر تو نازل كرده است، بخشی از آن آیه های «مُحَكمَات» است (و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این كتاب هستند، و بخشی از آن آیه های «مُتَشابهات» است، (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها میرود)، اما كسانی كه در دلهای شان كژی است ( و گریز از حق زوایای وجود شانرا فرا گرفته است) برای فتنه انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می افتند.

پس به الله پناه میبریم كه از اهل زیغ و ضلالت باشیم، و یا از طریقه و منهجشان پیروی كنیم.

این چند مقدمه مختصر و ضروری بود، كه خواننده محترم لازماً باید آنرا قبل از ورد به بحث اصلی، یعنی بیان شروط لا إله إلا الله ،‌ و مسائل و احكامات مربوط به آن بفهمد.

اما قبل از ورد به بحث شروط لاإله إلا الله ...میخواهیم، ابتداً به بیان معنی لا إله إلا الله و معنی شرط و تعریف آن نزد اهل اصول بپردازم.

* **معنی لا إله إلا الله :**

لا إله إلا الله یعنی: هیچ مألوه و معبود بر حق غیر از الله متعال موجود نیست، و بالای دو ركن اساسی استوار میباشد، ركن اول- متضمن جانب نفی مطلق هر موجودی كه بعنوان إله مورد عبادت قرار گیرد، و مراد از جزء اول شهادت « لا إله ..» همین می باشد.

و ركن دوم – متضمن جانب اثبات وحدانیت الله متعال بعنوان معبود بر حق بوده، و مراد از جزء دوم شهادت «...إلا الله ..» میباشد.

و زمانیكه بعد از «لا» نافیه إلا – مگر- بیآید، نشاندهنده نهایت اثبات حصر و قصر الله متعال بعنوان معبود برحق و لا شریك می باشد.

* با در نظر داشت این تعریف به ملاحظات و تعلیقات ذیل می پردازیم :

1. اینكه هر فردی به جانب نفی شهادت بدون جانب اثبات آن اقرار كند، مؤمن نمیگردد، و هر فردی بجانب اثبات آن بدون جانب نفی آن اقرار داشته باشد آنهم مؤمن نیست، و شخص تا زمانی مؤمن نمیشود، تا آنیكه به هر دو ركن شهادت – نفی و اثبات – اعتقاداً، قولاً، عملاً - ظاهراً و باطناً وارد نگردد.

طوریكه الله متعال در مورد اصحاب كهف می فرماید:{**وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا یعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ**} الكهف- 16

* (برخی به برخی گفتند) چون از این قوم می برید و از چیزهائی كه بجز الله می پرستید كناره گیری میكنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغیشان جدا می سازید) پس به غار پناهنده شوید (و آئین خویشتن را نجات دهید.

پس ایشان بر هردو ركن پابند بودند، یعنی- كناره گیری از مشركین، و عدم عبادت طواغیت، و إله های باطل و كاذب ایشان...و رجوع به سوی الله متعال و عدم كناره گیری از او، چون بجز از الله واحد و مستحق عبادت احدی وجود ندارد، تا از او اطاعت گردد، و مورد عبادت قرار گیرد.

همین طور الله متعال از نبی خویش ابراهیم علیه السلام یاد آوری می كند: {**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِی بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیهْدِینِ**} الزخرف : 26-27.

* (ای پیغمبر!) برای تكذیب كننده گان معاصر بیان كن گوشه ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبود هائی كه می پرستید بیزارم؛ بجز آن معبودی كه مرا آفریده است (او را خواهم پرستید) چرا كه او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد كرد.

و می فرماید:{**قَالَ أَفَرَأَیتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ**} الشعراء : 75-77.

* آیا ( میدانید كه چه كار میكنید و) می بینید كه چه چیزی را می پرستید؟! هم شما و هم پدران پیشین شما؛ همه ای آنها دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

كه ابراهیم علیه السلام دشمنی، عداوت و بیزاری و دوری خود را از جمیع خدایان آنها كه مورد عبادت قرار میگرفت بجز از الله متعال اعلان نمود،‌ زیرا برعكس آن شخص را داخل در عبادت و موالات ایشان میسازد.

بناً ازین آیات و غیره ...چنین نتیجه میگیریم، كه مشركین در زمان های گذشته، الله متعال را نیز عبادت می كردند، اما خدایان دیگر را درین عبادت با الله واحد شریك قرار می دانند، و اگر این برائت – ابراهیم علیه السلام- از جمیع خدایان مورد عبادت مشركین بدون استثناء صورت میگرفت، بدوشك شامل برائت از الله متعال.....برعلاوه سایر خدایان باطل آنها می گردید! زیرا گفته است:{**فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ**}؛ - همه ای آنها دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

1. مراد از كلمه -برحق- كه چندین بار استعمال كردیم، فقط ضابطه است جهت تفكیك الله متعال از خدایان باطل و دورغین كه همه بغیر او متعال مورد عبادت قرار میگیرند، كه با بكار بردن خالق و معبود برحق، این تمایز میان معبودان كه مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد، ولی شایستگی عبادت را ندارد، و الله سبحانه كه همه صفات، خصائص و شایستگی عبادت و به الوهیت خواندن را دارد، پیدا شود،‌ از همین لحاظ است كه عبادت این معبودان به تنهائی و یا همراه با الله متعال جواز ندارد.

و در ادامه اگر گفته شود: آیا خدایان باطل و طواغیت را دیده می توانیم كه بجر از الله متعال عبادت گردند؟

برایشان می گویم:این چنین خدایانی یافت می شود، ولی خصائص و صفات الوهیت را دارا نمی باشند...پس اگر عبادت شوند، بغیر حق عبادت شده اند، و شهادت توحید به صورت مطلق وجود تمامی خدایان را نفی نمی كند،‌ بلكه به صورت مطلق، صرف وجود آن خدایانی را نفی می كند، كه دارای صفات الوهیت باشند، و بجز از الله متعال و یا همراه او تعالی مورد عبادت قرار گیرد.

پس جزء اول شهادت توحید..لا إله در حقیقت- لا إله بحقٍ إلا الله- می باشد، كه او إله بحق و صاحب خصائص و صفات الوهیت بوده و كسی است كه مستحق عبادت به تنهائی بدون هیچ شریكی می باشد،‌ و ذاتی است كه باید جمیع اعمال داخل در مفهوم شرعی عبادت برای او انجام گردد.

1. با تعریف و تفسیر از شهادت توحید به فساد تعریف – كسانیكه اكثریت مردمان این عصر را تشكیل میدهند- پی میبریم، كه توحید را صرفاً بتوحید ربوبیت تعریف و تفسیر می كنند، كه معنی قول ایشان اینست: هیچ خالقی، ضرر رساننده و نفع دهنده، روزی بخشنده، زنده كننده و میراننده، و فرمانروائی نیست بجز از الله تعالی ..!

شكی درین نیست كه الله تعالی متصف به جمیع صفات متذكره است، ولی باید دانست كه مجرد این صفات معنی و مراد شهادت توحید لا إله إلا الله را برآوره نمی سازد...!

در حالیكه توحید به این معنی؛ چیزی است كه مشركین به آن اقرار داشتند، و انبیاء علیهم السلام را درین قولشان انكار نمی كردند، بلكه با ایشان در چگونگی مستحق بودن خدایان در عبادت مخالفت داشتند، و اوقات خود را باوجود علم و اقرار به الوهیت الله به صفت خالق این هستی، فرمانروای جهان، و ضرر رساننده،‌ و نفع دهنده واحد و لاشریك، صَرف عبادت خدایان دیگر و طواغیت و بت های خود بغیر از الله میكردند.

از همین سبب الله ایشانرا كفار و مشركین خوانده، و مستحق جهاد و قتال انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة و السلام و مؤمنین دانسته است.

طوریكه الله متعال می فرماید:{**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیقُولُنَّ اللَّهُ}،**لقمان**:**25**.**

* هر گاه از آنان ( كه معتقد به انبازها و شركاء هستند) بپرسی: چه كسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً میگوید: الله! ( چرا كه بتها و سایر انباز ها خالق چیزی نبوده و بلكه خود مخلوق اند).

و میفرماید:{**قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِیهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَیقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**}، المؤمنون:84-85.

* بگو: زمین و كسانیكه در زمین هستند از آن كیست؟ اگر دانا و فرزانه اید! (بر اساس ندای فطرت، بداهت عقل) خواهند گفت: ( همه ی كائنات، و از جمله زمین و ساكنان آن) از آن الله اند.

ولی با وجود این همه، مشركین معبودانی به غیر از الله تعالی را عبادت میكردند.

بناً آنانكه فقط به این جانب و پهلوی شهادت توحید اقرار دارند، بدانند كه شهادت شان كما آنكه مراد الله متعال و رسول او صلی الله علیه وسلم است نبوده و او را در روز آخرت هیچ نفعی نمی رساند، ...و هیچ شكی نیست كه از جمله مشركین می باشد.

4 – شهادت دادن به لا إله إلا الله متضمن سه نوع توحید است، 1- توحید الوهیت 2 – توحید ربوبیت 3 – و توحید الاسماء و صفات [[14]](#footnote-14).

1. آنچه امروزه بیشتر جلب توجه نموده، اینست كه اكثریت مردم – كه بعضی از طواغیت نیز شامل آن میگردد- همان تعریف قدیم توحید را حفظ كرده اند، طوری كه یكی از ایشان را از معنی كلمه توحید سؤال كردم، بسرعت و بدون كدام شك و تردید برایم جواب گفت: لا معبود بحق إلا الله..یعنی هیچ معبودی بحق بغیر از الله نیست...!!

این تعریف درست است اما بدون اینكه معنی و دلالت آنرا بدانند، و بدون آنكه لوازم و تبعات آنرا بشناسند...آنرا بیان میكنند!!

این را تعریف میكنند... اما در عین زمان طواغیت را نیز عبادت می كنند و به سوی خدایان غیر الله متعال متمائل هستند.

این تعریف را بیان میكنند....در حالیكه خود را خدای در پهلوی الله متعال ساخته اند.

این تعریف را فقط در قالب الفاظ بیان می كنند...تا آنكه از مؤاخذه دیگران در امان بمانند، و حتی آنها را به جهل و عدم علم توحید نیز وصف نمی كنند.

و مثل اینان به مانند كسانی می ماند، كه كلمه توحید را می خوانند بدون اینكه معنی آنرا بدانند....و یا كسی كه این كلمه را بگوید بدون اینكه به لوازم و مطالبات آن التزام داشته باشد.

و اینان كسانی هستند كه كلمه توحید و حفظ آن هیچ منفعتی بریشان نمی رساند، و همچنان از مؤاخذه درین مسئاله در دنیا ونه در آخرت در امان خواهند بود....!

* **معنی شرط:**

اصولین در تعریف شرط میگویند: شرط امری است كه وجود شی بر وجودش متوقف باشد، و در نبودش شیء موجود نگردد، ولی با موجودیت اش وجود شیء لازمی نیست[[15]](#footnote-15).

مثلاً؛ شهادت توحید از خود شروطی دارد، مانند؛ نطق و اقرار به آن، كه لا إله إلا الله بدون آن صحیح نمی گردد، ولی وجود نطق و اقرار به تنهائی مستلزم بقیه شروط و اركان وجود تحقق لا إله إلا الله نمیباشد، ولیكن عدم وجود این شروط و غیابت آن مستلزم غیابت و انتفاء لا إله إلا الله بصورت كلی میباشد.

و همینطور بقیه شروط لا إله إلا الله ...كه إن شاء الله بذكر همه آنها خواهیم پرداخت، شرط برای صحت توحید میباشد، و با انتفاء یكی از آنها مستقماً لا إله إلا الله منتفی میگردد، و انتفاع از آن نیز منتفی میگردد، ولی وجود هریك از شروط به تنهائی و منفرداً مستلزم نفی تحقق و وجود لا إله إلا الله نمی باشد، و برای تحقق آن و تحقق انتفاع از آن لازم است تا تمامی شروط و اركان آن بدون نقض شیء از آن استیفاء گردد.

و حالا می پردازیم به بحث مفصل در مورد شروط لا إله إلا الله ...و شما را دعوت برای فهم این مهم می كنیم.

* **شروط لا إله إلا الله .**
* لا إله إلا الله دارای شروط متعددی میباشد، كه ایمان بدون التفات به آن صحیح نمیگردد:
* **شرط اول : نطق و اقرار**

شهادت توحید لفظاً برای یك شخص هنگام ورد به اسلام ضروری است تا آنكه حكماً و وصفاً مسلمان دانسته شود و صیغه آن اینست:" **أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله** " .

و هر آنكه با وجود توانائی از گفتن آن انكار كند، هرگز مسلمانان و معصوم الدم در اسلام نخواهد بود، همانطوریكه در حدیثی از طریق سعید بن مسیب و آن از پدرش روایت می كند آمده است: هنگامیكه وفات ابو طالب نزدیك شده بود، رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا آمد، در حالیكه ابی جهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره نیز حضور داشتند؛ گفت: ای كاكا ! لا اله الا الله بگو؛ كلمه كه بواسطه آن برایت نزد الله شاهد باشم، آنگاه ابی جهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابا طالب آیا از ملت عبدالمطلب روگردان میشوی؟ و رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون هیچ التفاتی حرف های قبلی اش را مادام تكرار میكرد و كلمه شهادت را به او تلقین و پیش می كرد، تا آنكه ابو طالب آخرین كلام فیصله كننده خویش را درین مورد بیان كرد: و آن اعلان ثباتش بر ملت عبدالمطلب یا پدرش بود، بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: به الله قسم كه تا آنكه منع نشده ام برایت استغفار می كنم، اما در آن هنگام الله متعال این آیه را نازل فرمودند:{**مَا كَانَ لِلنَّبِی وَالَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِینَ وَلَوْ كَانُوا أُولِی قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ**}.التوبه – 113.

* پیغمبر و مؤمنان را نسزد كه برای مشركان طلب آمرزش كنند، هر چند كه خویشاوند باشند، هنگامیكه برای آنان روشن شود كه (با كفر و شرك از دنیا رفته اند و) مشركان اهل دوزخند.

همانطوریكه در مورد ابی طالب برای رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را نازل فرمود:{**إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ یهْدِی مَنْ یشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ**}.القصص- 56.

* (ای پیغمبر!) تو نمی توانائی كسی را كه بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها الله است كه هر كه را بخواهد هدایت عطاء می نماید، و او بهتر میداند كه چه افرادی (بر طبق حكمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوی صفوف مؤمنان) راهیابند.

و همچنان در حدیث كه ابی هریره آنرا روایت نموده است، میگوید، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای عم خویش گفت: لا اله اله الله بگو تا نزد الله در روز قیامت بران شاهد باشم، اما ابو طالب در جواب گفت:اگر قریش با گفتن این كلمه مرا توهین نمی كردند و نه میگفتند كه ابی طالب از ترس این كلمه را گفته است حتماً با گفتن آن چشم هایت را خنك میكردم!! پس الله متعال این آیه را نازل كردند:{ **إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ یهْدِی مَنْ یشَاءُ** }.[[16]](#footnote-16)

* (ای پغیمبر!) تو نمی توانائی هر آنكه دوست داشته باشی هدایت كنی، بلكه این الله است كه هر كسی را بخواهد هدایت مینماید.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید**:« أُمرت أن أقاتل الناس حتى یشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ویقیموا الصلاة، ویؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منی دماءَهم وأموالهم إلا بحقِّ الإسلام وحسابهم على الله**»[[17]](#footnote-17) - امر شده ام تا به مقاتله علیه مردم بپردازم تا آنكه گواهی بدهند، هیچ معبودی بجز از الله نیست و محمد فرستاده الله میباشد، و نماز را بپا دارند و زكات را اداء كنند، و هرگاه چنین كردند خون و اموال شان مصئون است مگر بحق كه به اسلام تعلق دارد و حسابشان به الله واگذار میباشد.

نووی در شرح اش بر مسلم 1/212 میگوید: این قول رسول صلی الله علیه وسلم دلالت به یكی از شروط ایمان دارد، و آن عبارت از اقرار شهادتین با وجود اعتقاد بر آن و اعتقاد بر جمیع آنچه به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده شده است.

ابن تیمیه در فتاوی خود 7/609 میگوید: شهادتین امری است كه اگر شخصی با وجود قدرت و توانائی به گفتنش آنرا نگوید به اتفاق مسلمین كافر میباشد، و او ظاهراً و باطناً نزد سلف امت و آئمه آنان و جمهور علماء ایشان كافر است.

اما قید«قدرت گفتن» بر صاحب عجز مانند؛ گنگ كه قادر به كلام نیست صدق نمی كند بناً او ازین قید استثناً خارج می باشد...زیرا عجز كه امكان دفع آن و رفع تكلیف از صاحب اش میسر نباشد به اتفاق جمیع اهل علم عذر شرعی محسوب می گردد.

پس از لوازم این شرط تكفیر بالقول استنتاج می گردد... بدلیل اینكه هرگاه ایمان به قول و غیر آن ثابت گردد پس باید كفر نیز با قول و غیر آن ثابت میشود.

اما با این شرط كسی بجز از جهم بن صفوان گمراه و پیروانش مخالفت نكرده است، زیرا آنان ایمان را مطلق به تصدیق قلب حصر می نمایند و نطق را برای صحت آن شرط لازمی نمی دانند، و برعكس كفر را بمعنی كاملاً متفاوت دیگری یعنی- كفر محصور به تكذیب قلبی میباشد- حمل می كنند، بناً از این امر امكان اینكه كفر قولی شدیدتر از كفر عملی میباشد استنتاج می گردد.

و این قول علی الرغم فساد و بطلانش و مخالفت آن با نصوص متواتر و ظاهر شرعی و عقیده اهل سنت و جماعت بالای بسیاری از طلاب علم معاصر تأثیر گذار بوده است خصوصاً كسانیكه خود را به ناحق و بهتان به عقیده سلفی و منهج سلفی منسوب می دانند- در حالیكه سلفیت ازیشان بیزار است- و غیره كسانیكه از مكاتب ارجاء متاثر هستند- كه عقیده شان به ارجاء در ایمان و وعد و عید بر میگردد- همانطوریكه بسیاری از مدارس و پوهنتون های علمی معاصر و موجود در شهر های مسلمانان منعكس كننده چنین وضعیتی است[[18]](#footnote-18).

و اگر در این مسأله كمی بررسی و تدقیق صورت گیرد هر شخص به خوبی حقیقت آنرا میآبد، كه ایشان در اصل در مسائل كفر و ایمان جهمی نیستند، بلكه هر گاه برایشان مسائل كفر مطرح گردد...یعنی پرسیده شوند، چه زمانی شخص كافر و چه زمانی كافر نیست؟ میبینید كه ایشان به عقیده جهم در مسأله ایمان و مفاد آن تمایل نشان می دهند، و آن اینكه هر شخصی با تصدیق قلبی شهادتین را تلفظ كرد او مؤمن است بدون اینكه عملی مانند اعمال مسلمانان انجام بدهد و یا اینكه قول كفری از او صادر شود!!

و هنگامیكه برایشان گفته شود این شخص به دلیل صراحت كفرش كافر است، و او الله و رسول او صلی الله علیه وسلم و دین را دشنام میدهد...میگویند: آیا میدانی كه قلباً به این كفر رضایت دارد و آنرا حلال می داند؟ بناً مهم نزد ما سلامت اعتقاد و تصدیق قلبی آنست، پس این كفر در ظاهر بوده ولی در باطن كفر نمی باشد[[19]](#footnote-19).

و همچنان برای ما هیچ راهی دسترسی به دانستن باطن و اعتقاد او نیست..لذا جز اینكه به ایمان او حكم كنیم هیچ چاره ای نداریم، پس او مؤمن بوده و تكفیرش جواز ندارد، باوجود آنكه كلمات و الفاظ مكفره را نیز بر زبان آورده باشد...و این اطلاقات و عبارات را نباید صریح دلاله تعبیر كرد و كفر و تكذیب قلبی او را ازآن استنتاج نمود!!

و چونكه با ایشان در مسائل ایمان مناقشه نمائی، یعنی چه زمانی شخص مؤمن و چه زمانی مؤمن نیست..میبینید كه ایشان به سوی عقیده مرجئه كرامیه و مفاد گفتار آنها تمایل نشان می دهند، و آن اینكه هر شخصی كه لفظاً به شهادتین اقرار نمود، مؤمن است ولو آنكه در باطن منافق و كافر باشد، و به آن تصدیق و اعتقاد نداشته باشد![[20]](#footnote-20)

و هرگاهی برایشان گفته شود این شخص كمونست و ملحد بوده ، كفر و الحاد اساس اعتقادش را تشكیل می دهد، و او حتی بر اساس اصول شیخ اول شما یعنی جهم بن صفوان گمراه .. نیز كافر میباشد، برایت میگویند: او به لا اله الا الله شهادت میدهد..و چگونه شخص را كه لا اله اله الله میگوید تكفیر كنیم.

و چگونه حكم كفر و ارتداد را بر علیه او مرتب گردانیم، در حالیكه ظاهرش دلالت بر ایمان دارد..و برای ما امر شده است كه بر ظاهر حكم كنیم و تنها الله است كه متولی اسرار نهان میباشد..و برای ما امر نشده است كه قلب ها را شق نموده و بشگافیم تا آنكه حقیقت ایمان و كفر شخص را بیابیم!

و اگر در مورد طاغوتی از طواغیت عصر صحبت شود كه كفرش بواح و ظاهر است..آنگاه بر اساس عقیده جهم بالایتان اعتراض می كنند...و هرگاه در مورد طاغوت از طواغیت حكایت كنی و تكذیب و استحلال قلبی او را باز گو نمائی... بر مبنای عقیده مرجئه كرامیه بر علیه تو اعتراض می كنند!

پس ایشان باطنیان و جهمیان هستند-- زمانیكه شخصی با كفر ظاهر و بواح نزد شان آورده شود.....!

و ظاهری و كرامی هستند-- آنگاه كه شخصی باطناً كافر و ملحد مانند؛ یك كمونیست كه شهادتین را مادام اقرار دارد، نزد شان آورده شود!

و این بدترین و خبیث ترین حقیقتی است كه كه امت اسلامی و دعوت اسلامی در عصر حاضر به آن مبتلا گریده است...و هركسی نظر به قدرت تلبیس و تضلیل كه دارد در راستای تحقق آن میكوشد و عمل می نماید و به سوی آن دعوت می كند،و اكثریت ایشان احیاناً تحت اسم سلفی و اهل سنت و جماعت این كار های خویش را تعقیب می كنند، در حالیكه سلفیت و اهل سنت و الجماعت از اقوال و تهمت های شان به مانند، برأت گرگ از خون یوسف علیه السلام بریء میباشد.

**مسأله: آیا بدیلی برای شهادت توحید وجود دارد؟**

راجح اینست كه هیچ چیزی نمی تواند جایگزین تلفظ شهادت توحید گردد مگر نماز، اگر شخصی دیده شود كه نماز می خواند و این را ندانند كه قبلاً شهادت توحید را اداء كرده است یا خیر! به اسلام آنشخص حكم می شود، و بالای او حقوق و واجبات و احكام وارده در نصوص شرعی مرتب می شود.

همانطوریكه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید:«**من صلی صلاتنا،و استقبل قبلتنا،و اكل ذبیحتنا، فذلك المسلم له ذمة الله و ذمة رسوله**» البخاری.

- كسی كه به مانند ما نماز خواند، و به سوی قبله ما روی آورد، و ذبیحه ما را خورد، پس او مسلمان بوده در پناه الله و رسولش قرار دارد.

قرطبی در كتاب الجامع 8/207 میگوید: ایمان بدون لا اله الا الله گفتن بجز از خواندن نماز به سایر اقوال و افعال تحقق نمی یابد، اسحاق بن راهویه می گوید: در نماز آن احكامی مرتب می گردد كه در سایر اعمال شرعی موجود نمی باشد، به همین دلیل اجماع و اتفاق است كه میگویند: هر گاه شخص معروف به كفر(اصلی) را در حین نماز خواندن در اوقات معین آن دیدید و یا آنكه نماز های زیادی میخواند بدون اینكه به اقرار باللسان او واقف باشید حكم بر ایمان او درست است، در حالیكه این امر در احكامی چون روزه و زكات مرتب نمیگردد.

پس هرگاه گفته شود: كه رسول صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را در ارتباط به قتل آن مردمانیكه «صبأنا[[21]](#footnote-21)» میگفتند- یعنی اراده خویش را مبنی بر اسلام آوردن بیان می كردند- ولی اشتباهاً بعوض «اسلمنا[[22]](#footnote-22)» صبأنا گفتند، سرزنش كرد...! و آنها را معصوم دم-یعنی مسلمانان- دانست،پس چگونه بین این حالت و دو حالت قبلی یعنی اینكه شخص بجز از شهادت توحید و ادای نماز به اسلام داخل نمی گردد، توافق بمیان آوریم؟

باید گفت: بین صیغه و امری كه شخص به سبب آن داخل اسلام می گردد فرق قائل شد،و همچنان بین صیغه و امری كه باعث رفع شمشیر از بالای او در هنگام قتال و جهاد و هنگام ورود شبهات میشود.

آن مواردی كه به سبب آن شخص داخل اسلام می گردد قبلاً تذكر داده شد، اما كسیكه در هنگام قتال شمشیر از بالایش به سبب ورد شبه برداشته می شود، همان قرائن است كه از آن اراده صاحبش مبنی بر دخول به اسلام تعبیر می گردد،یا آنكه شخص مسلمان بوده ولی تمثیل درست از اظهار اسلامش كرده نمی تواند، و شخص مقابل نمی تواند تعبیر درست از آن بنماید، بمانند اقوالی چون؛ السلام علیكم و رحمة الله ، بدلیل فرموده الله متعال:{**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَینُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَیكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا**} النساء-94.

- ای كسانیكه ایمان آورده اید هنگامیكه (برای جهاد) در راه الله به مسافرت رفتید، واضح سازید- كه با چه كسانی میجنگید- و كسانیكه برای شما سلام كرد، نگوید كه تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید.

یعنی- با كشتن او بخواهید آنچه از او باقی می ماند به غنیمت بگیرید، بناً نباید این امر شما را وادار سازد، تا قبل ازینكه –اسلام و عدم اسلام- آن شخص را تبین نموده و ثابت سازید و یا اینكه رغبت و عدم رغبت او را به اسلام دانسته باشید به قتل آنها اقدام نماید،{**فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِیرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیكُمْ فَتَبَینُوا**} النساء-94.

* كه در نزد الله غنائم فراوانی است (و آن را برای شما تهیه دیده است و بسی بهتر از ثروت و غنیمت دنیا فانی است) شما پیش ازین، چنین بوده اید (و كفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزه ی غارتگری داشت) ولی الله بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان كرد) پس (به شكرانه ای این نعمت بزرگ) تحقیق كنید.

یعنی - ثابت بسازید...و این كلمه «فتبینوا» برای بار دوم در یك آیه تاكیداً تكرار میشود، كه دلالت بر اهمیت و دقت موضوع دارد.

همانطوریكه این گونه اقوال هرگاه از طرف شخصی معینی در دیار كفر بر مسلمانان عرضه گردد، دلالت بر حسن ظن بروی دارد و حكم كفر را از بالایش ساقط میگرداند، چونكه تكفیر به مانند قتل است، همان قسمیكه در حدیث آمده است:«**إذا قال الرجل لأخیه: یا كافر فهو كقتله**» یعنی: زمانیكه شخصی برای برادر خویش بگوید ای كافر، این بمانند قتل وی میباشد؛ **و قتل مؤمن بزرگ تر از زوال دنیا است**[[23]](#footnote-23).

بناً عجله نمودن در اطلاق حكم كفر علیه شخصی قبل از تثبیت حالت و صدقش، به مانند عجله نمودن در قتل و ریختاندن خون وی قبل از تبین و تثبیت حالت اش است، از همین جهت تكفیر یك امر خطیر بوده و دارای آثار خطیر میباشد كه عواقب آن خارج از وصف است، و خطر آن كمتر از ریختاندن خون شخص بناحق نمیباشد.

**مسأله :آنكه كفرش از جهت غیر از امتناع به شهادت توحید باشد، آیا نطق به شهادت توحید او را نفع میرساند؟**

جواب: هرگاه كفر شخص غیر از جهت امتناع از نطق به شهادت توحید باشد، مانند؛ انكار از یك امر معلوم ضروری دین--- درین حالت شهادت توحید و نطق به آن، برایش هیچ نفعی نمی رساند، مگر بعداز آنكه سبب و علت كفرش كه باعث خروج وی از اسلام گردیده است ازبین برود.

مثلاً؛ هرگاه گفته باشد كه روزه ماه رمضان واجب نیست و یا یك امر غیر شرعی است...درین حالت به دلیل این سخن وی كافر است، و نطق به شهادت توحید برایش هیچ نفع نمیرساند، تا زمانیكه از انكار یا عدم فرضیت روزه رمضان رجوع نكند؛ پس دیده می شود كه كفرش از جهت امتناع از نطق شهادت توحید نبوده ،بلكه قبل از جحود و انكارش و بعد از آن به شهادت توحید مُقِر بوده و آنرا اداء نموده است.

به همین شكل طاغوت كه شریعت الله متعال را تبدیل نموده است، و یا اینكه محارب با اولیاء الله و دینش میباشد...به همین دلیل كافر است، ولو اینكه از روی عادت –هر ساعت-كلمه توحید را به زبان بیآورد، اما هیچ نفعی برایش نمی رساند، چون این اشخاص همواره مرتكب اعمال مناقض كلمه توحید میشوند، كه هركدام به تنهائی سبب خروج وی از اسلام میگردد، و توبه اینها و امثال این اشخاص زمانی قبول می گردد، كه از نو داخل اسلام گردیده و شهادت توحید را نطق نمایند و همچنان از اعمال و اقوال گذشته خویش رجوع نمایند، و از آنها اعلان براءت و بیزاری كند، زیرا كه به سبب همین اعمال و اقوال از دائره اسلام خارج گردیده بودند.

و این حالت قیاساً بر جمیع امور مماثل و متبائین دیگر كه سبب خروج صاحبش از دائره اسلام می گردد نیز صدق می كند.

طوریكه ابوبكر و سایر اصحاب رضی الله عنهم مانعین و منكرین زكات را مرتد دانسته به جهاد و مقاتله آنها پرداختند، با وجود آنكه ایشان لا اله الا الله می گفتند و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت می دادند.

شیخ الكشمیری در كتابش إكفار المحلدین... می گوید: هر كه كفرش از جهت انكار یك امر ضروری در دین مانند؛ استحلال خمر باشد، ضرور است برای بازگشت به اسلام از این قول خویش رجوع نماید، چون باوجود آنكه كلمه شهادتین را اقرار داشت، به عدم حرمت خمر قائل گردید، بناً باید برای دوباره مسلمان شدن همراه با نطق به شهادتین براءة خویش را از قول سابقش یعنی عدم حرمت خمر نیز اظهار كند، همان طوریكه اقوال شافعیه به این موضوع صراحت دارد، و در كتابات شان چون «رد المختار علی در المختار» و «جامع الفصولین» در موضوع ارتداد ظاهر است؛ باز اگر باوجود انكارش كلمه شهادت را از روی عادت تلفظ نماید هیچ نفعی برایش نمیرساند، تا آنكه از آنچه گفته است رجوع نكند، و حكم كفر نیز از وی تا آنزمان برداشته نمی شود.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: اگر شخص شب و روز الله را عبادت نماید، بعداً به نزد قبر نبی صلی الله علیه وسلم و یا ولی ای برود و آنرا برای رفع حوائج و غیره ... بخواند، دقیقاً و حقیقتاً دو معبود و إله را به عبادت گرفته، و به لا إله الا الله شهادت نداده است، زیرا آن قبری را كه میخواند، نیز إله قرار داده ...و همچنان هرگاه شخصی را به رتبه نبی صلی الله علیه وسلم بالا ببرد، كافر بوده و خونش حلال میباشد، و شهادتین به او نفع رسانیده نمی تواند و نمازش نیز قبول نیست[[24]](#footnote-24).

و منظورش ازین قول اینست، كه شهادتین به صاحبش نفع نمی رساند، و كفر و ارتداد را از وی بسبب آنچه از دائره اسلام خارج گردیده است دور نمی كند.

* **شرط دوم: كفر بالطاغوت**

یكی دیگر از شروط صحت توحید كفر به طاغوت است، و ایمان شخص درست نمیباشد مگر بعد از آنكه ظاهراً و باطناً كافر به طاغوت گردد، و اكنون دلایكه برای این شرط اقامه شده است:

الله تعالی میفرماید: {**فَمَنْ یكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ**} البقرة -256.

* هر آنكه به طاغوت كافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محكم ترین دستاویز در آویخته است،(و او را از سقوط و هلاكت می رهاند و) اصلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و عروة الوثقی اینجا طوریكه اهل علم و تفسیر میگویند به معنی: شهادت دادن به لا اله الا الله میباشد، یعنی- در ابتداء كفر به طاغوت بعداً اعلان ایمان به الله متعال.

به این مفهوم كه چنگ زدن به گره محكم همانا گفتن لا اله الا الله به صدق و اخلاص است.

اما هرگاه كفر به طاغوت اعلان نگردد، مجرد ایمان به الله متعال هرگز استمساك و یا چنگ زدن به عروة الوثقی – گره محكم- نبوده، و شرط و حق كلمه توحید تحقق نمیآبد.

ابن كثیر در تفسیرش میگوید: تنها با دور انداختن همه شركاء و بت های كه شیطان انسان را به عبادت آنها غیر از الله تعالی میخواند، و تنها گردانیدن الله متعال برای عبادت و شهادت دادن به اینكه هیچ إله بجز او نیست، مأمول {**فقد استمسك بالعروة الوثقی**} بدست می آید، و آن تنها وسیله ای استمساك به عروة الوثقی می باشد، یعنی – درین امر ثابت و با استقامت میشود، و به منهج و راه مستقیم قرار میگیرد...و دقیقاً با قوی ترین چیزی به دین چنگ میزند، كه خصوصیت بارز آن اینست كه هرگز به سادگی از هم نه گسسته و در نفس خود قوی و مستحكم می باشد، و ارتباطی را كه قائم میگرداند، در اعلی ترین و قوی ترین حد آن می باشد.

مجاهد می گوید: عروة الوثقی یعنی ایمان.

سعید بن جبیر و ضحاك میگوید: عروة الوثقی یعنی لا اله الا الله ... و میان این اقوال الله متعال هیچ گونه منافاتی موجود نیست، و لله الحمد.

قرطبی در تفسیرش می گوید: فرموده الله متعال:{**فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله**}، عبارت از جزم در شرط...میباشد، و فرموده او متعال:{**فقد استمسك بالعروة الوثقی**}، جواب این شرط...است.

و الله متعال میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}- النحل-36.

* ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) كه الله را بپرستید و از طاغوت دوری كنید.

و این مهم از جمله اساسی ترین علل بعثت انبیاء و رسل در طول زمان های گذشته بوده است، و همچنان هدف و مرام تمامی كسانی میباشد كه به سوی همین منهج و راه به سوی الله متعال دعوت می كنند.

در حدیث صحیح كه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده است، میفرماید: «**من قال لا اله الا الله و كفر بما یعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابه علی الله**»[[25]](#footnote-25). - هر كه لا اله الا الله بگوید، و به آنچه كه غیر الله عبادت میشود كفر ورزد، خون و مالش بر همه مسلمانان حرام بوده و حسابش به الله واگذار میباشد.

مفهوم قول رسول الله صلی الله علیه وسلم: «**و كفر بما یعبد من دون الله**» عبارت از كفر به طاغوت است...

پس هرگاه گفته شود كه شهادت لا اله الا الله متضمن شرط اول است، یعنی خود – لا اله..- متضمن نفی طاغوت یا جانب كفر به طاغوت است، و آنچه كه قبلاً در حدیث فوق تذكر دادیم تكرار همین مسأله میباشد!؟

در جواب باید بگویم: این تكرار بدلیل تاكید و بیان اهمیت این امر میباشد، همانطوریكه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله می گوید: «***كفر به آنچه كه غیر الله عبادت می شود تاكید بر نفی است، و شخص بدون آن معصوم الدم و مال بوده نمی تواند، و ا گر شك و تردید برای خویش در این امر راه بدهد خون و مالش در امان نیست***»...و باید دانست كه انسان مؤمن نمیشود مگر بعد از آنكه به طاغوت كافر شود، و دلیل آن نیز قول الله متعال است كه می فرماید:{**فَمَنْ یكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}[[26]](#footnote-26).

و شخص تا زمانیكه به طاغوت كافر نگردد، به صراحت همین آیه غیر معصوم المال و دم میباشد، ولو اینكه لا اله الا الله بگوید، و هر ساعت این كلمه بر زبانش جاری باشد، و مثال این شخص به كسی میماند كه یك حرف و ضد آنرا در آن واحد بگوید، مثلاً؛ لا اله الا الله بگوید، و در عین زمان إله دیگری را بغیر از الله متعال به عبادت بگیرد.

و همانطوریكه بیان كردیم ایمان و كفر، توحید و شرك امكان ندارد در یك قلب جمع شود، به دلیل حدیث رسول صلی الله علیه وسلم كه میفرمایند:« **لا یجتمع الایمان و الكفر فی قلب امری**» یعنی -ایمان و كفر در قلب یك شخص جمع نمیگردد.

و اگر گفته شود كه دلیل تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و غیره نصوص كه به منظور تفسیر شهادت توحید وارده گردیده اند چه می باشد، و حكم آن چه است؟

در جواب میگویم: دلیل تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و غیره نصوص كه تفسیر شهادت توحید از آنها استنباط میگردد، فوائد و احكام عدیده و مهمی را در خود دارد،كه شرعاً از ذات آن مراد میباشد:

**از جمله**: اینكه هر شخصی چنین تقدم را در نفس و دینش مراعات نكند، چنین است كه شرك و توحید را یكجا انجام میدهد، طوریكه به عبادت طاغوت و الله متعال در آن واحد پراخته باشد....كه واضحاً دین اهل شرك چنین میباشد،كه بین عبادت الله متعال و عبادت طاغوت جمع می كنند، از همین لحاظ باجودیكه به الله ایمان دارند و او را خالق هستی و معبود برحق میشناسند اما مشرك هستند، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَمَا یؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**}،یوسف-106.

* و اكثر آنان كه مدعی ایمان به خدا هستند، مشرك می باشند.

**و از جمله**: عدم رعایت این تقدم از لوازم-ضروری- حبوط یا نابودی عبادت و جمیع طاعات است كه شخص قبلاً مخلصانه برای الله متعال انجام داده است، بناً شخص به مجرد داخل شدن در عبادت الله متعال، داخل عبادت و طاعت او متعال میگردد، اما باید قبلاً از تمامی شركای الله و عبادت طواغیت بیزاری و براءت خود را اعلان نموده باشد، وقسمیكه قبلاً گذشت شرك جمیع اعمال خیر انسان را باطل می گرداند، و صاحب آنرا از انتفاع آن اعمال محروم می سازد، یعنی- سد مانع است كه بین عمل و قبول آن حائل شده و نمیگذارد اعمال به سوی آسمان بالا رود!

همچنان برای تمامی افرادی كه داخل عباداتات چون نماز، روزه، زكات و حج و غیره... میگردند، قبل از آن لازم است به تمامی طواغیت كافر شده، و براءت خویش را از عبادت و حزبش اعلان نماید...و بدون آن هیچ عبادتی برای او نفع رسانیده نمی تواند، و از او قبول نمیگردد، و برعكس خسران و زیان این اعمالش بروی میرسد، و ندامت آنگاه هیچ سودی برای صاحبش ندارد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: هرگاه شخص شب و روز الله را عبادت كند، اما بعداً نزد قبر ولی و یا نبی صلی الله علیه وسلم رفته و او را به كمك و یاری بخواند، محققاً دو إله را به عبادت گرفته است، و هرگز به لا إله الا الله شهادت نداده است؛ زیرا كه إله همانا یاری دهنده و آنكه از او یاری خواسته می شود است، همانطوریكه مشركین این كار را نزد قبر زبیر و عبدالقادر و غیره انجام می دانند...!

همچنان اگر شخصی هزار قربانی را برای الله ذبح كند، بعداً یك ذبح بنام نبی صلی الله علیه وسلم و غیره انجام بدهد، برای خویش دو إله قرار داده است[[27]](#footnote-27)، به دلیل این آیه:{**قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُكِی وَمَحْیای وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛لَا شَرِیكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ**}، الانعام-162.

* بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من خاص از آن الله پرودگار جهانیان است، او را هیچ شریكی نیست و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه ی انسانها برای الله) هستم.

**معنی طاغوت**:

بعداز آنكه دلایل صحت شرط كفر به طاغوت را بعنوان یكی از شروط صحت ایمان دانستیم، بناً لازم است تا معنی كلمه طاغوت را بدانیم ، تا آنكه دخول و عدم دخول خویش را در آن تفكیك نموده بتوانیم، و همچنان صفت كفر به طاغوت را بشناسیم، تا آنكه صفت كافر به طاغوت را بدانیم و غیره امور مرتبط به آن.

* در مورد معنی طاغوت باید گفت: طاغوت به هر آنچیزی گفته میشود،كه به جهت از جهات بغیر از الله به عبادت گرفته شود، و او به این راضی باشد[[28]](#footnote-28).

بناً هر چیز و یا شخصی غیر الله از جهت ركوع و سجده و قربانی عبادت شود، طاغوت است.....

و هر چیز و یا شخصی بغیر الله از جهت دعاء و طلب عبادت گردد....طاغوت است.

و هر آنچه بغیر الله از جهت خوف و رجاء - ترس و امید- عبادت گردد...طاغوت است.

و هر آنشخص و یا چیزی بغیر الله از جهت طاعت و تحاكم عبادت گردد...طاغوت است.

و هر آنچه كه بغیر الله از جهت محبت و ولاء و براء عبادت شود...طاغوت است.

به همین قیاس هر آنچه كه خاص الله متعال میباشد- تخصیص آن به غیر الله - و رضایت جانب مقابل، آنشخص و یا شیء را در حكم و وصف طاغوت داخل میگرداند، كه درین وصف، حكام كافر و ظالم عصر نیز داخل می شوند، و همچنان بزرگان و روحانیون، شیوخ و رؤساء، احزاب و جمیعت ها و غیره همچین چیز ها ...و اشخاص مطیع ازینها و از اهداف آنها، همه عبادت كننده طاغوت بوده اعم ازینكه به آن علم داشته باشند یا خیر!

و هر محبوبی - غیر از الله متعال- طاغوت میباشد..و محبوب به این مفهومش به آن معنی است،كه برایش ولاء و براء متحقق گردد؛ یعنی آنچه او دوست میداشته باشد دوست داشته باشی و از آنچه نفرت می كند نفرت كنی- یعنی محبت طاغوت آنست: كه خاص بخاطر الله نبوده و بدون در نظر داشت مخالفت و مواففت آن با حق یا باطل از خواست محبوب پیروی شود!

بسیاری به این گمان هستند كه كاملاً اختیار نفس خویش را داشته و آزادند- و خود را در دنیا آزادی مطلق قرار میدهند! اما در حقیقت امر ایشان بنده گان طواغیت و نفس های خویش هستند..بنده ئی بنده های هستند كه حتی قدر و منزلتشان از خود آنها نیز پائین تر و پست تر است!

ابن تیمیه رحمه الله در فتاوی خویش 28/200 میگوید: معبود های بغیر الله اگر از عبادت خویش توسط دیگران كراهیت نداشته باشند، طاغوت هستند، از همین جهت نبی صلی الله علیه وسلم تمامی بت ها را طاغوت نامیده اند، طوریكه در حدیث صحیح آمده است:«**و یتبع من یعبد الطواغیت الطواغیت**» - عبادت كننده گان طواغیت به دنبال طواغیت حشر میشوند؛ و اطاعت در معصیت الله، و اطاعت در اتباع غیر هدایت و دین حق، كه در مخالفت با احكام كتاب الله باشد، و یا اینكه اطاعت در جهت مخالفت به امری از اموری الله، اطاعت از طاغوت میباشد، از همین جهت كسانیكه بغیر از الله نزدشان به تحاكم رفته میشود طاغوت نامیده شده است، و الله متعال نیز فرعون و عاد را طغاة نامیده است.

ابن قیم رحمه الله میگوید: طاغوت هر آنچیزی است كه از حد عابد بودن، مطیع بودن و پیرو بودن خود تجاوز كند، پس طاغوت هر قوم همان كسی است كه جهت تحاكم بغیر از الله و رسول اش به نزد او مراجعه میگردد، و یا اینكه بغیر الله او را عبادت[[29]](#footnote-29) میكنند، و یا بغیر از بصیرت از او پیروی می كنند، و یا اینكه از او در مخالفت امر الله اطاعت میكنند؛ پس اینست طواغیت جهان! اگر تأملی به حال مردم این زمان گردد، اكثریت ایشان از عبادت الله متعال خارج شده و در عبادت طواغیت داخل گردیده اند، و از تحاكم به الله و رسول اش به سوی تحاكم به طواغیت رو آورده اند، و از اطاعت و پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به جهت اطاعت و متابعت طواغیت روگردانیده اند.

پس اگر حال مردم در زمان ابن قیم رحمه الله آنطور بوده است، حالت ما در زمان كنونی چگونه بوده میتواند، در حالیكه طواغیت به حد اكثر خویش افزایش یافته اند، و متنوع گردیده و نزد مردم شرف یافته اند...و حدیث نبی صلی الله علیه وسلم نیز به این دلالت دارد، كه هیچ سال نوی نیست مگر اینكه از سال قبلی خویش بدتر میباشد، از الله متعال سلامت و حسن اختتام امر خویش را میخواهیم!!

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید: طاغوت در مفهوم عام اش هر آنچیزی است كه بغیر الله متعال عبادت میشود و یا در غیر اطاعت الله و رسولش، اطاعت و پیروی میگردد -و به آن رضایت دارد-.

و سید قطب رحمه الله در فی ظلال در تفسیر این قول الله متعال:{**و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت**}، یعنی- ازیشان شادی ها و خوك ها گردانیدیم، به سبب آنكه ایشان طاغوت را عبادت میكردند؛ میگوید: طاغوت هر سلطانی است كه مبنی بر سلطنت الله حكم نمیكند، و هر حكمی است كه بر اساس شریعت بناء نشده باشد، و هر سركشی است كه از حدود حق تجاوز می كند، و سركشی از سلطه الله و الوهیت و حاكمیت او شنیع ترین و شدید ترین سركشی و طغیان محسوب می گردد، و آنرا داخل مفهوم طاغوت لفظاً و معنیاً میگرداند.

اهل كتاب بزرگان و روحانیون خویش را عبادت نمی كردند، بلكه از قوانین ایشان پیروی كرده، و شریعت و قانونگذاری الله را ترك میكردند، اما الله متعال ایشان را بنده گان آنها خطاب كرده و مشرك خوانده است، چرا كه ایشان طاغوت را عبادت كرده و به سلطه و قدرت متجاوز از حدود و حقش تسلیم بودند، و ایشان هرگز آن طواغیت را از جهت ركوع و سجده عبادت نمیكردند، بلكه بمعنی اطاعت و اتباع عبادت میكردند، و این از جمله عباداتی است كه صاحب اش را از عبادت الله و دین او خارج میسازد.

پس ای بنده الله بر حذر باش از عبادت طاغوت، و از انصارش واز لشكریانش - ازینكه میدانی یا نمی دانی- این كار تمامی اعمال ات را باطل میسازد، و در گناهانت افزایش میآورد، و دنیا و آخرتت را با خسران مواجه میگرداند!

**صفت كفر به طاغوت:**

بعد از آنكه طاغوت را شناختیم، و همچنان حالات و اوصاف دخول در حكم و معنی طاغوت را دانستیم، لازم است تا صفت كفر به طاغوت را بدانیم، و اینكه چگونه كفر به طاغوت اظهار گردد...و همچنان این را نیز بدانیم كه حقیقتاً آنچه انجام داده ایم كفر به طاغوت است یا خیر؟! و یا اینكه صرفاً و گماناً به زبان این كفر را اظهار كرده ایم.

باید بگویم كه كفر به طاغوت صرفاً با تمنا و یا زعم و یا اظهار به زبان بدون دلیل و عمل درست نبوده بلكه صفت كفر به طاغوت اینست كه باید اعتقاداً، باطناً، قولاً و عملاً انجام شود.

1. **صفت اعتقادی بودن كفر به طاغوت**: اینكه دشمنی و بغض و كراهیت با آن در قلب نهان باشد، و به این اعتقاد داشته باشد كه او كافر بوده و عبادت اش بغیر الله نیز كفر میباشد.

درینصورت هیچ حدی برای معذور بودن شخص نسبت به كفر ورزیدن به طاغوت موجود نمیگردد، زیرا این امر برای هر فرد در حالت عادی مقدور بوده و هر شخصی در ادنی ترین حد توانائی و قدرت، توانائی انجام آنرا دارد، و هیچ قدرت بشری توانائی حائل شدن بین او و این عقیده را ندارد، و به همین ترتیب كسی نمتواند او را در آنچه كه در ضمیرش نهان كرده است تحت فشار و اكراه قرار دهد، و یا اعتقاد قلبی و ضمیرش را در رابطه به كفر و یا رضایتش از طاغوت بداند، زیرا اكراه تنها بر جوارح ظاهری آثار و نتائج دارد، نه بر امور و جوارح باطنی.

و این یك امر ضروری در كفر به طاغوت بوده و خلاف آن به مفهوم رضایت از طاغوت و عدم عقیده بر كفرش را دارد و بدون هیچ اختلافی ***رضایت به كفر،كفر است[[30]](#footnote-30).***

1. **صفت قولی بودن كفر به طاغوت**: این صفت متضمن اظهار كفر و تكفیر طاغوت به زبان میباشد، و همچنان اظهار براءت از او و از دینش و از پیروانش و از بنده گانش، و بیان اعمال و اعتقادات باطل و كفری كه در آن قرار دارند.

زیرا الله متعال میفرماید:{**قل یا ایها الكافرون**}،- پس همانطوریكه مأمور هستیم، لازم است در صورت مواجه شدن با ایشان به همین صراحت و قاطعیت و دلالت و معنی روشن، بدون ترس و هراسی و یا ضعف و ناراحتی، حقیقت حال و آنچه كه برآن قرار دارند گفته شود: ای كافرین ...ای مشركین و ای مجرمین...!

و الله متعال میفرماید:{ **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَینَنَا وَبَینَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ**}، الممتحنة- 4.

* (رفتار و كردار) ابراهیم و كسانی بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیز هائی كه بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنی و كینه توزی همیشگی میان ما و شما پدید آمده است، تا زمانیكه به الله یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.

پس ابراهیم علیه السلام و كسانیكه با او ایمان آورده بودند برای ما الگو های نیكی معرفی شده اند، اما در چه امری؟ در گفتار شان در برابر مشركین و طواغیت كه بغیر از الله عبادت میشدند، همانطوریكه میگویند:« ما از شما و از دین تان و از جمیع طواغیت بغیر از الله عبادت میشوند بیزار بوده و اظهار براءت می كنیم...و به شما و به آنچه كه بغیر از الله عبادت می كنید كافر هستیم!

و این قولشان كه: میان ما و شما دشمنی و كینه برپا بوده و تا ابد ادامه دارد...یگانه تعیبری است كه میتواند همان هدف و غایت مطلوب جهت اظهار و اعلان كفر و براءت از طواغیت را به وضاحت و آشكارا برساند، و آن همانا دشمنی و عداوت مستمر و دائمی-ظاهراً و باطناً- با ایشان بوده تا آنكه به الله واحد ایمان بیآورند- و تنها وسیله كه میتواند این آتش دورنی آنها را خاموش گرداند، و كنیه آنها را از قلب هایشان دور سازد، اینست:كه از عبادت و محبت جمیع طواغیت دست كشیده و كاملاً داخل اسلام گردند.

و الله متعال میفرماید:{**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِی بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیهْدِینِ**}، الزخرف-26-27.

* (ای پیغمبر!) برای تكذیب كننده گان معاصر بیان كن گوشه ای از داستان ابراهیم را ، وقی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبود های كه می پرستید بیزارم؛ بجز آن معبوی كه مرا آفریده است و اوست كه مرا رهنمود خواهد كرد.

همین است..... ملت ابراهیم علیه السلام! و بر آنكسی كه به این ملت حنیف راضی بوده لازم است تا این چنین اعلان و اظهار براءت نماید...و كسی جز انسان نادان و بیخرد از این ملت رویگردان نیست، همان طوریكه الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ یرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ**}، البقرة- 130.

* و چه كسی از آئین و ملت ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) كه خود را خوار و كوچك داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟).

و در حدیثی كه از طریق معاویه بن حیده روایت است میگوید**:« قلت یا نبی الله، بما بعثك ربك إلینا ؟ قال:" بالإسلام " قال: قلت وما آیات الإسلام ؟ قال:" أن تقول: أسلمت وجهی إلى الله عز وجل وتخلّیت، وتُقیم الصلاة وتؤتی الزكاة، كل مسلم على مسلم محرم، أخوان نصیران، لا یقبل الله عز وجل من مشرك بعدما أسلم عملاً، أو یفارق المشركین إلى المسلمین** »،- گفتم ای نبی الله! برای چه رب تو، ترا بسوی ما مبعوث گردانیده است؟ گفت: برای اسلام، گفتم: نشانه های اسلام چه است؟ گفت: اینگه بگوئی- خاص برای الله اسلام آورده ام، و دل را غیر از او از همه- معبودان- خالی گردانی، و نماز را بگزاری، و زكات را بدهی، و خون و حق هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است، و برادران یاری دهنده یكدیگر خویش هستند، و الله متعال از هیچ مسلمانی بعد از شرك عملی را قبول نمی كند، تا آنكه از مشركین بسوی مسلمین جدا نشود[[31]](#footnote-31).

و مراد نبی صلی الله علیه وسلم از «**و تخلیت**»، اینست كه خود و قلب خود را از شرك و طواغیت كه بغیر از الله متعال – یا همراه او- عبادت میشوند خالی گردانی.

همچنان از امارات و علامات صدق اسلام شخص اینست كه – بتمام وضوح و ثبات و بدون هیچ تردد و ناراحتی- برای تمام طواغیت زمین بگوید: من خویش را از قید و عبادت شما رهانیده ام و به همه ای شما كافر هستم!

ابن تیمیه رحمه الله میگوید: شخص هرگز مؤحد نمیگردد تا آنكه شرك را از خود نفی نكند، و براءت خویش را از طاغوت اعلان نموده و او را به آنچه انجام میدهد تكفیر نكند.

1. **صفت عملی بودن كفر به طاغوت**: این صفت با اعتزال و اجتناب و جهاد با طاغوت و لشكریان و پیروانش، و عدم گرفتن آنها به دوستی و معاونت استیفاء میگردد- و جهاد با آنها زمانی صورت میگیرد، كه غیر آن به هیچ امری تن ندهند- همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ یعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ**}، الزمر-17.

* كسانیكه از عبادت طاغوت دوری می گزینند، و (با توبه و استغفار) به سوی الله باز میگردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم رحمانی) و مژده بده بنده گانم را.

و میفرماید:{ **فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَیمَانَ لَهُمْ**}، التوبة-12.

* (و) با سر دستگان كفر و ضلالت بجنگید (تا آنكه از كفر و عداوت با اسلام دست بكشند)، چرا كه عهد و پیمانهای ایشان كمترین ارزشی ندارد.

و ائمه كفر همانا طواغیت هستند.

و میفرماید:{ **وَلْیجِدُوا فِیكُمْ غِلْظَةً**}، التوبة-123.

* تا آنكه (در جنگ) از شما شدت وحدت (و جرأت و شهامت) ببینند.

و میفرماید:{**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِینَ أَوْلِیاءَ**}، النساء-144.

* ای كسانیكه ایمان آورده اید!كافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرد.

و میفرماید: {**وَمَنْ یتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}، المائدة- 51.

* و هر كسی از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ای ایشان به شمار میرود.

و میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ**}، الممتحنة-1.

* ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید، شما نسبت بدیشان محبت میكند و مودّت میورزید، در حالیكه آنان به حق و حقیقی ایمان ندارند، كه برای شما آمده است.

و غیره نصوص زیادی كه در توضح نشانه ها و صفات چگونگی كفر به طاغوت قولاً و عملاً بیان گردیده است.

این همه صفات كفر به طاغوت بود كه بیان كردیم، هر فردی كه كاملاً و بدون كوتاهی به آن وارد گردد، دقیقاً كفر به طاغوت ورزیده، و این شرط را در حال خویش متحقق گردانیده است، اما هر آنكه چنین صفات را تكمیل نكرده باشد، هرگز كافر به طاغوت نبوده ولو آنكه به زبان آنرا هزار مرتبه تكرار كند و بگوید: او به طاغوت كافر است!

و جائی تعجب اینست! كه بسیاری گمان دارند، با زبان توانسته اند این شرط كفر به طاغوت را در حق خویش متحقق سازند، در حالیكه منهجاً همه ای شان بنده های طواغیت هستند...چون در عین زمانیكه به زبان قال به طواغیت كفر خویش را اعلان میكنند به زبان حال و عمل- و گاهی به زبان قال همچنان- به سوی طواغیت متمائل بوده، و با ایشان داد و گرفت داردند و بیشتر از همه با همین مردمان سروكار داردند و به نفع آنها سخن میگویند، و در خدمت و نصرت شان قرار دارند، و داخل لشكر شان میشوند، و آنها را به تحاكم میخوانند...و از برای آنها با مؤحدین در عداوت و دشمنی قرار میگیرند!

پس ایشان شرط كفر به طاغوت را باوجود قائل بودن به آن، نتوانسته اند با عملكرد های خویش به اثبات رسانیده و متحقق گردانند، در حالیكه همین عملكرد ها و زبان حال شان گواه بر تكذیب زبان قال شان بوده و این زعم و گمان و ادعاء هایشان را رد میكند.

**مسأله: آیا اطلاق كلمه طاغوت بر مسلمان صحیح است؟ یا اینكه اطلاق این كلمه به جز بالای كافر كه صفات متقدم الذكر را داشته باشد جواز ندارد؟!**

باید گفت: طاغوت به صیغه فعلوت؛ عبارت از بغاوت و سركشی و تجاوز از حد...میباشد، اما هر آنكه بغاوت، سركشی و ظلمش غیر از حدود كفر باشد، تنها بالای او وصف طاغوت به اعتبار معنی و دلالت لغوی آن كه همانا بغاوت، سركشی و تجاوز از حد متعارف غیر كفر میباشد مرتب میگردد، همانطوریكه بعضی سلف بالای حجاج بن یوسف و غیره.. آنرا اطلاق میكردند،و او وصف طاغوت و طغیانگر میدادند، و از اطلاق آن همان معنی لغوی را كه قبلاً تذكر دادیم اراده داشتند، و مراد شان از استعمال كلمه طاغوت به معنی آن كافری كه بغیر از الله عبادت گردد نبوده است.

اما اگر این بغاوت و ظلم و سركشی .....صاحبش به حد كفر برسد، آنزمان صفت طاغوت را بمعنی اصطلاحی آن كسب نموده، و از جمله طواغیتی میگردد، كه بغیر الله عبادت میشوند، و معنای لغوی آن همانطوریكه تذكر دادیم، سركشی و تجاوز محدود از حد میباشد.

بناً جهت تمیز و تفكیك میان این دو اصطلاح- طاغوت به معنی لغوی- و -طاغوت بمعنی اصطلاحی- آن لازم است مفهوم واقعی آنرا در كتب اهل علم و یا بیانات شان، از سیاق مجموع كلام آنها، و قرائن وارده در آن مورد كه تعین كننده نوع طاغوت بوده و مراد مؤلف و سخنران از آن میباشد درك نمائیم.

اما از آنجائیكه ما در مورد كلمه طاغوت در قرآن و سنت بررسی كرده ایم، به این نتیحه رسیده ایم كه در تمام مواردیكه كلمه طاغوت در قرآن و سنت وارد شده است، همه بمعنی كافر بوده كه بغیر از الله مورد عبادت قرار میگیرد، و الله تعالی اعلم.

* **شرط سوم: علم**

علم به توحید شرط صحت آن میباشد، زیرا كه جاهل به توحید بمانند فاقد آنست و فاقد توحید صاحب عقیده به توحید نبوده، و كسیكه به توحید معتقد نباشد، مؤمن و مسلمان نیست، و بدون هیچ اختلافی كافر میباشد.

و دلیل برای صحت این شرط قول الله متعال میباشد كه میفرماید:{**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**}،محمد-19.

* بدان كه قطعاً هیچ معبودی بر حق جز الله وجود ندارد.

و در حدیث صحیح كه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده میفرماید:«**من مات و هو یعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة**» -مسلم.

- هر كسی كه بمیرد و این را بداند كه هیچ إله جز الله نیست داخل جنت میگردد.

مفهوم این حدیث طوری است كه هر كسی بمیرد و به توحید علم نداشته باشد، داخل جنت نمی گردد، و كسی كه داخل جنت نگردد، مسلمان گفته نمی شود، زیرا مسلمانان داخل جنت می گردد، همانطوری كه حدیث متفق علیه به این امر دلالت دارد:«**لا یدخل الجنة إلا نفس مسلمة**»- هیچ فردی داخل جنت نمیگردد مگر مسلمان.

و همچنان اهمیت این شرط را از جهت عمل به توحید دریافته می توانیم، كه علم به آن لازم میباشد، زیرا بدون علم به توحید عمل نمودن امكان ندارد...بناً علم به هر امری مقدم بر انجام آن است، كه عكس آن درست نمیباشد.

یعنی برعكس آن– تقدم عمل بر علم باعث عبادت الله در جهالت و بشكل كور كورانه و غیر بصیرت است...و چنین امری- لازماً- شخص را به انحراف و بی راهه كشانیده، و العیاذ بالله نو آوری در دین خواهد بود.

بناً آنكه محروم از علم توحید باشد، تبعاً عمل به آن نیز بروی حرام میباشد، و لازماً باید چنین باشد، از همین لحاظ اصحاب رضی الله عنهم كوشش به تعلیم توحید داشتند، و آموزش توحید را نسبت به آموختن هر علم دیگری اهمیت و اولویت می دادنند.

طوریكه در حدیثی از جندب بن عبدالله روایت است كه میگوید: «**كنا مع النبی صلی الله علیه وسلم و نحن فتیان، فتعلمنا الایمان – ای التوحید- قبل أن نتعلم القرآن، ثم تعلمنا القرآن فازددنا به إیماناً**»[[32]](#footnote-32).

- در حالیكه ما همه نوجوان بودیم همراه با نبی صلی الله علیه وسلم درس میخواندیم، پس ما را ایمان – علم توحید- تعلیم می دادند، قبل ازینكه قرآن را بیآموزیم، بعداً قرآن را برای ما تعلیم دادند، و آنگاه با آموختن قرآن در ایمان های ما زیادی و فزونی میآمد.

و نبی صلی الله علیه وسلم هنگامیكه شخصی از اصحابش را به سوی شهری از شهر ها میفرستاد، برایش امر میفرمودند، كه اهل آنجا را نسبت به هر چیز دیگر اولاً بسوی توحید دعوت كنند، همانطوریكه حدیث متفق علیه در مورد فرستادن معاذ بن جبل به سوی یمن به همین امر دلالت دارد، طوری كه میفرماید:«**انك تقدم علی قوم اهل كتاب، فلیكن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله – و فی روایة لا إله الا الله- فاذا عرفوا الله، فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم...**»[[33]](#footnote-33)،- تو بسوی قومی روانه هستی كه ایشان اهل كتاب هستند، پس اولین چیزیكه ایشان را بسوی آن دعوت میكنی، عبادت الله است- و در روایتی لا إله الا الله است- و هنگامی كه الله را شناختند، برایشان خبر بده كه الله بالای آنها نماز های پنجگانه را در یك شبانه روز فرض گردانیده است.

و معنی **فاذا عرفوا الله** – یعنی زمانیكه الله را شناختند به این معنی است كه الله را با تمام اسماء و صفات و خصائص اش بشناسند، و حق الله متعال را در توحید و یگانگی اش در عبادت بدانند، و از او پیروی كنند...بعداً ایشان را آگاهی بده، اینكه الله متعال بالای شان نماز های پنجگانه را در در یك شبانه روز فرض گردانیده است...تا آخر حدیث.

و این در حقیقت درست بر خلاف آنچیزی است كه دعوت كننده گان متاخر به آن پرداخته اند، یعنی اولین كار كه در دعوت خویش انجام می دهند، دعوت مردم به سوی نماز، روزه و زكات است، قبل ازینكه ایشان را به سوی توحید خالص دعوت نمایند، و معنای آنرا برایشان بشناسانند،...بلكه بدون دعوت به سوی توحید و اهتمام به آن به كار دعوت خویش میپردازند!

از همین سبب اكثریت این چنین دعوت گران را میبینیم كه در شرك آشكار واقع شده و به آن دعوت میكنند، اعم ازینكه میدانند، و یا اینكه نمی دانند...و شرك چیزی است كه اكثراً به آن التفات صورت نمی گیرد، و اكثراً شخص نمی تواند، چگونگی تاثیر اعمال شركی را در خود درك كند و خود را از آن محافظت كند، همانطوریكه عمل به توحید نظر به فضیلت و قیمت كه دارد مستلزم اهتمال و تعلیم زیادی جهت رفع جهل از شخص میباشد، همانطور بسا امور شركی است كه امت امروزه از آن عبور كرده اند، و در نزد بسیاری از افراد شناخته شده و بزرگ جامعه این امور شركی مور تأیید قرار گرفته و مبارك دانسته می شود، مانند؛ شركیات كه از دیموكراسی جدید ناشی میشود مثال إله گردانیدن مخلوق[[34]](#footnote-34)، و عبادت بنده توسط بنده،كه بسیاری از ممالك مسلمین و غیره به آن پرداخته اند[[35]](#footnote-35).

و شركیات كه از جهت طغیان طوغیت حاكم – بر كشور ها- و از جهت قصور (قصر های شان) و حكم شان به قوانین وضعی پدید آمده است!

و شركیات كه از جهت فرقه های گمراه محسوب در اسلام مانند؛ شیعه روافض و غیره فرقه های غلات باطنی بوجود آمده است!

و چه تعداد از مشایخ كه برای این شیعه های روافض و انقلاب شیعه ای كف میزنند، و ایشان را در كنار و آغوش خود گرفته و هر گونه مدد و كمك لازم را برایشان انجام میدهند، در حالیكه همه این كار های مناقض توحید و ایمان میباشد.

همینطور نزد بعضی دیگر شركیات و كفریات وجود دارد، كه آنرا تقصیر و كوتاهی در حال خویش میدانند...در حالیكه همه شرك و كفر بوده و باعث آن نیز جهل شان از توحید می باشد!

و همینطور شركیات كه از جهت فرقه های صوفیه گمراه – نیروی های حامی طواغیت- در شهر های مسلمانان منتشر گردیده است!!!

اما این اعمال شركی از جمله آن اعمالی است كه اكثراً به آن از روی فضلیت و برتری بینی آنها برایش التفات نمیگردد، و كوشش به تغیر و انكار آن صورت نمیگرید، و بازهم همه این موارد باز میگردد به جهل ایشان از حقیقت توحید! و جهل شان به شروط و مطالبات شهادت توحید لا إله الا الله ...و فهم آن و تفسیر آن بغیر از مراد الله و رسولش صلی الله علیه وسلم ...و اشتغال شان به مسائل فروعات و مباحات، و یا مسائل دیگر كه نسبت به علم توحید اهمیتی ندارند!

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید: دین نبی صلی الله علیه وسلم توحید میباشد، و آن عبارت از معرفت لا إله الا الله محمد رسول الله، و عمل به مقتضای آن است، و اگر گفته شود: تمام مردم آنرا میگویند: میگویم آنچه میگویند و معنی كه از آن اراده دارند، اینست كه هیچ خالقی جز الله نبوده و هیچ روزی دهنده ای جز الله نیست و امثال این چنین پندار ها، و بعضی دیگر مطلقاً نمی دانند كه چه میگویند و معنی آن چیست! و بعضی دیگر میدانند اما به مقتضای آن عمل نمی كنند، و بعضی دیگر حقیقت آنرا درك نمی كنند، و ما ازینگونه شناخت آنان از توحید تعجب میكنیم، و تعجب بیشتر از عادات و صاحبان چنین عقاید میباشد! و عجیب تر از آن اینكه چنین عقایدی را دوست داشته و خود را به اهل چنین عقاید نسبت میدهند، و میان دوستان و دشمنان چنین عقاید فرقی قائل نیستند...!

یا سبحان الله العظیم...! آیا دو طائفه ای مختلف در عقیده و دین و همه شان بر حق باشند امكان دارد؟ خیر! هرگز چنین امكان ندارد، و به الله قسم...كه بعداز حق جز گمراهی نیست.

میگویم در عصر حاضر چه تعداد افرادی هستند كه ادعای اصل توحید را میكنند، و بیشترین حرف های شانرا از عقیده صحیح میزنند...اما در عین حال به سوی دشمنان توحید تمایل نشان می دهند، و با ایشان در داد و گرفت قرار دارند، و برایشان ساحه تأویل و عذر را وسعت میدهند...در حالیكه در مقابل با اهل توحید دشمنی اختیار كرده اند، و بر ایشان گمان و ظن بد میكنند، و ایشان را به زشت ترین القاب و عبارات مسمی میسازند، و ساحه عذر و تأویل را بالایشان ضیق میگردانند!

ازینجاست كه ما اهمیت بیان و مراد از داشتن علم به توحید را بعنوان شرط صحت آن میدانیم...و این را نیز میدانیم كه آیا علم به توحید تنها علم معرفت نظری بدون بر انگیختن حرارت قلب ها است، و یا اینكه علمی است كه باعث التزام و عمل به مقتضیات آن توسط صاحب اش میگردد؟

بدون شك مراد از علم به توحید همان علمی است كه باعث زیادت ایمان و یقین صاحبش گردد، و او را بجهت عمل به آن واداشته و بسوی اعلاء كلمة الله متحرك میگرداند!

علمی كه صاحب آنرا وا میدارد، تا بخاطر الله دوستی و بخاطر الله دشمنی نماید، و بخاطر الله دوست داشته باشد و بخاطر الله نفرت كند و خشم بگیرد!

علمی كه باعث گردد، صاحب آن با دشمنان اهل توحید دشمنی نماید، و با توحید و اهل آن و لشكریانش موالات و دوستی نماید!

آن علمی كه صاحبش را بسوی فهم حقیقی و دلالات توحید و مقتضیات آن بكشاند!

علمی كه در بردارنده عمل و التزام و پابندی به آن باشد!

علمی كه گرفته شده از كتاب و سنت بوده و از اسلوب های اهل كلام و مسائل شان و عقاید كلامی شان بدور باشد!

اما معرفت نظری مجرد و سرد، باعث بر انگیختن و لمس حرارت و گرمی قلب و یقین نمیگردد...و صاحب آنرا به عمل و التزام به آن وادار نمی گرداند، بناً این گونه علم و معرفت بر علاوه اینكه برایش فائده نمیرساند سبب افزایش خطاء و گناهان صاحب آن نیز میگردد!

و این معرفتی است كه ابلیس علیه لعنة الله و احبار و رهبان های اهل كتاب در حالیكه هیچ نفعی به آنها نمی رساند متصف به آن میباشند، همانطوریكه الله متعال در موردشان میفرماید:{**الَّذِینَ آتَینَاهُمُ الْكِتَابَ یعْرِفُونَهُ كَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقًا مِنْهُمْ لَیكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یعْلَمُونَ**}، البقرة-146.

* آنانیكه به ایشان كتاب (آسمانی) داده ایم، او را (كه محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می شناسد، بدان گونه كه پسران خود را می شناسند، و برخی از آنان بیگمان حق را (از جمله پیغمبری محمد و قبلگی كعبه را) پنهان می دارند، در حالیكه میدانند.

و میفرماید:{**وَالَّذِینَ آتَینَاهُمُ الْكِتَابَ یعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ**}، الانعام-114.

* كسانیكه كتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستادیم می دانند، كه این (قرآن) حقیقتاً از سوی الله آمده است و مشتمل بر حق است.

بناً هرگاه علم با متابعت و انقیاد از تعالیم و هدایت شریعت اسلامی موازی نباشد، این معرفت هرگز برای صاحبانش منفعت نمیرساند.

ابن كثیر در تفسیرش میگوید: الله متعال به این خبر میدهد، كه اهل كتاب صحت آنچه به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردیده بود میدانستند، همانطوریكه یكی ازیشان طفل خویش از میان سایر اطفال میشناخت، ولی با وجود آنكه ایشان در مورد تحقیق نموده، و از حقیقت رسالت و صفات نبی صلی الله علیه وسلم واقف بودند این امر را از كتاب های خویش كتمان میكردند- در حالیكه میدانستند-.

و ابن تیمیه در كتاب اش«درء تعارض العقل و نقل» 1/242 میگوید:كفر بمجرد تكذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم همانطوریكه خبر داده شده است متحقق میگردد، و در صورت كه صحت علم اش در مورد سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به اثبات برسد، امتناع از پیروی آن نیز كفر است، مانند؛ كفر فرعون و یهود و امثالشان.

بناً معرفت مجرد از توحید چیز دیگر، و علم به توحید كه باعث التزام عمل صاحبش و فهم صحیح از آن میگردد چیزی دیگری است، و این آخر همان مطلوبی است كه در حدیث آمده و شرط تحقق علم به لا إله الا الله میباشد.

*و هرگاه گفته شود- و گفته هم شده است- ای ابو بصیر امور همه بسته شده است، مردم را به ایمان عوام و عقیده پیر زنان دعوت كن....!*

و در این زمینه اقوال مانند؛ الجوینی هم بالای آنها تاثیر كرده است، كه میگوید: آنان (یعنی مردم) تصمیم گرفته اند و با خود عهد بسته اند كه به ایمان و عقیده پیر زنان(عجائز) نیشاپور و عقیده عوام بمیرند!

پس چگونه میتوان بین این قوال و بین ضرورت تفقه در توحید همانطوریكه گذشت توافق بمیآن آوریم؟!

آنچه شایسته و لازم است به جواب این سوال میپردازیم:

**اولاً:** شرط علم به لا إله الا الله و به مطالبات و حقوق آن...ثابت به نصوص كتاب و سنت بوده و قبلاً همه را متذكر گردیدیم، و این قول بشر نیست كه امكان رد و عدم التفات به آن میسر باشد.

**ثانیاً:** این مقوله كه از جوینی و امثال آن از اهل علم نقل شده است، مراد ایشان از گفتن این قول تبین زشتی اشتغال به علم كلام و فلسفه است -كه از هدایت كتاب و سنت دور میباشد – نه عدم آموختن علم توحید، در غیر آن چنین اقوالی را ازیشان نمیشنیدیم.

و استدلال به چنین اقوال نشاندهنده ای شك و حیرت و خاطر پریشان صاحب آن نسبت به دین میباشد، كه آرزو میكنند، ای كاش به عقیده پیر زنان –عجائز-نیشاپور یا عقیده عوام مسلمانان بمیرند- آنانكه ایمانشان به شبهات هوای نفس اهل كلام ملوث نگردیده است- و آنانكه با این گونه علم باطل اشتغال ندارند..و باید دانست كه ایمان پیرزنان- عجائز- و ایمان عوام هدف و غایه طلب ما از علم توحید نیست و نه بهتر از ایمان علمای توحید بوده و نه از آنانیكه علم شانرا از كتاب و سنت اخذ نموده اند، و نه از ایمان كسانیكه در كتاب و سنت به تفقه علم توحید پرداخته اند...پس این مراد ایشان نبوده است، و حالا چند نمونه ای از اقوال ایشان را جهت درك بهتر از فهم و استدارك شان از چنین مقوله های صادره ازیشان بیان میكنیم، كه اشخاص ضعیف و دارای قلوب مریض از آن سوء استفاده میكنند، و آنرا در مكان غلط اش میگذارند!

ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده الطحاویة میگوید:كار غزالی –رحمه الله- با درگیری به مسائل كلامیه و وقوف به آن و شگفتی از آن به انتها رسید،بعداً این مسیر را ترك گفته و از آن دور شد، و دوباره به سوی احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع كرد، و هنگامیكه وفات كرد صحیح بخاری در سینه اش بود[[36]](#footnote-36).

و همینطور ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین الرازی، در كتاب خود كه در اقسام لذات تصنیف شده است میگوید:

ارواحنا فی وحشة من جسومنا و حاصل دنیانا أذی ووبال

و لم نستفید من بحثنا طول عمرنا سوی أن جمعنا فیه قیل و قال

- ارواح ما در وحشت اجسام ما بوده، و حاصل دنیائی ما جز اذیت و آزار نیست، و جر و بحث های طویل ما در طول عمر چیزی جز قیل و قال نبوده است!

و هرگاه به امور فلاسفه و كلامیه متوجه شویم، میبینیم كه هرگز از علت یابی هر امری قلب های شان شفاء نمیآبد، در حالیكه نزدیك ترین طریقه برای رسیدن حقایق و هدایت قرآن و سنت میباشد، پس میگویم – برای اثبات این را بخوان-:{**الرحمن علی العرش استوی**}طه-5،- الله رحمان (كه قرآن را فرو فرستاده است) كه بر تخت سلطنت (مجموعه جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر كائنات را احاطه كرده است). {**الیه یصعد الكلم الطیب**}،فاطر-10، - گفتار پاكیزه به سوی الله بلند میرود (و گوینده ای خود را پرواز میدهد). و برای نفی:{**لیس كمثله شیء**}، الشوری-11، - هیچ چیزی به مانند الله نیست (و نه در ذات و صفات به چیزی از چیز های آسمان و زمین می ماند، و نه چیزی از چیز های آسمان و زمین در ذات و صفات بدو میماند). و {**ولا یحیطون به علماً**}، طه 110.

* و آنان از ( اعمال و افعال و حكمت) آفریده گار آگاهی ندارند.

بعداً مگویند: چه كسی به مانند تجربه ما با تجربه تر و چه داننده ای از من دانا تر است!

و همینطور شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالكریم شهرستانی میگوید: در نزد فلاسفه و متكلمین جز حیرت و پشیمانی چیزی دیگری نمی یابید، آنجا كه یكی ازیشان میگوید: من قسم میخورم كه در تمام این مراحل حضور داشته و در دریای این جهان همیشه شناور بوده ام، اما هیچ یك از ایشان را ندیده ام مگر اینكه از اعمال و عقاید خویش حیرت زده بوده اند و یا این كه در سن پشیمانی بوده-یعنی در زمان مرگ- و یا همیشه در زد و خورد و جار و جنجال های كلامی خویش در گیر بوده اند!

ابو المعالی الجوینی میگوید: ای دوستان من به كلام هرگز اشتغال نورزید، چرا اگر شما بدانید كه من از كلام چه حاصل كرده ام هرگز به كلام رو نمی آوردید، و هنگام مرگ اش گفت: دریا های بزرگ به لرزه در آمد، اهل اسلام و علوم ازبین رفت، و در میان مردم منكرات رایج گردید، و اگر الآن رحمت الله من را در نیابد، پس وای بر حال ابن جوینی! آنگاه به عقیده مادرم خواهم مُرد، یا اینكه گفت: من به عقیده پیر زن نیشاپور خواهم مرد!

همینطور شمس الدین خسروشاهی برای یكی از فضلاء زمان خود گفت: به چه عقیده دارید؟ گفت: آنچه كه مسلمانان به آن عقیده دارند، باز گفت: آیا به این امر شرح صدر شده ای و به آن متیقن هستی: گفت: بلی! باز گفت: ازین نعمت الله بر بالای خویش شكر گذار هستم، ولیكن به الله قسم كه نمی دانم به چه عقیده دارم، باز هم میگویم به الله قسم كه نمیدانم به چه عقیده دارم...و بعداً گریان را شروع كرد تا آنكه ریش اش نمناك گردید!

ابن ابی العز در تعلیق آنچه قبلاً بیان كردیم میگوید: یكی ازین گروه مردمان (اهل كلام) را هنگام كه مرگ اش فرا رسیده بود دریافتم، كه به همان مذهب پیرزنان (عجائز) رجوع نموده بود، پس ایشان در نهایت – اگر از عذاب آخرت در امان بمانند- به منزله پیروان اهل علم در جایگاه اطفال و زنان و مردان بادیه نشین قرار خواهند داشت[[37]](#footnote-37).

پس- ای خواننده شاید از خلال آنچه قبلاً متذكر گردیدیم ،دانسته باشی، این مقوله ای را كه از بعض اهل علم نقل كرده اند، به شكل غیر صحیح و نادرست آن برای ما رسیده است، و از آن سوء تعبیر كرده اند، در حالیكه حقیقت اظهار این قول از طرف علماء متقدم بیان خطر طلب علم – خاصتاً مسائل عقاید و توحید- بطریق اهل كلام و فلاسفه میباشد و همچنان تشویق مردم به پایبندی و انحصار كسب علم توحید از طریق قرآن و سنت است!

و این را نیز باید دانسته باشید، كه استناد به این مقوله و استدلال به مفهوم غیر واقعی آن از طرف بعضی دعوت گران جاهل بسوی توحید صحیح نبوده و امری است باطل....همانطوریكه هیچ دلیلی شرعی نزد شان برای عدم تفقه مردم در علوم توحید و مضامین شرعی وجود ندارد.

**مسأله: حال و حكم جاهل توحید**

باید بدانیم كه این موضوع از مهم ترین مسائل است كه بیشترین رقم مردم در آن خطاء میكنند، طوریكه تعدادی ازیشان مرتكب خطاء شده و بسوی افراط گرایش پیدا كرده اند، و تعدادی دیگر مرتكب خطاء شده و بسوی تفریط گرایش پیدا كرده اند!

درین مسأله حمل قول واحدی چون- معذور و غیر معذور ،كافر و غیر كافر- بدون تفصیل و عدم وضاحت جهات حق در آن درست نیست، و منهج میانه (وسطی) كه نصوص شرعی به حق بودن آنها دلالت دارد و عقیده اهل سنت و جماعت، نیز بر آن دلالت دارد.

جاهل به توحید دو نوع است، 1-كافر اصلی 2- مسلمان از اهل قبله.

كافر اصلی جاهل به توحید نیز به دو نوع است، 1- معذور به جهل 2- غیر معذور به جهل.

* **كافر معذور به جهل**: آنست كه به جهت از جهات بشارت رُسل برایش نرسیده باشد، ویا نظر به ظروف قاهره و مجبره ای كه بین او و حصول علم و آگاهی اش از فرستادن انبیاء و شریعت و توحید واقع شده است نتواند به آن نائل آید.

بناً قول راجح در مورد چنین افراد اینست كه ایشان نه مستحق جنت و نه عذاب هستند، و ایشان در حكم اهل إعذار یا صاحبان عذر شرعی بوده كه الله متعال آنها را در روز قیامت معذور می داند، مانند؛ ناشنوای كه چیزی را نمی شنود، و شخص احمق و نادانی كه چیزی را نمی داند، و صاحب فترة كه در فترة- فاصله میان بعثت دو نبی- مرده باشند، و بشارت رسل برایشان نرسیده باشد، همانطوریكه در حدیث مشهور كه احمد وغیره از ابی هریره و دیگر اصحاب آنرا روایت نموده اند، آمده است.

اما عدم تحقق وعید و عذاب در آخرت باعث این نمیگردد كه حكم كفر و اسم كافر و وصف آن در دنیا از بالای آنشخص برداشته شود[[38]](#footnote-38).

* **كافر غیر معذور به جهل:** آنست كه حكم و وصف كفر در دنیا و آخرت در حالش صدق نموده، عذاب و وعید نیز در صورتیكه به كفر و شرك بمیرد بالایش متحقق میگردد، و صفت آن اینست كه دعوت برایش رسانیده شده باشد اما او سر تسلیم به آن فرود نیآورد، و سكون خویش را بخاطر آن نشكند، پس ایشان درینصورت به اختیار خویش همان حالت ثبات ذهنی قبلی یعنی جهل و عدم علم و تعلیم را ترجح داده اند!

و همینطور كافر كه در جهل واقع شده و همچنان قادر به دفع آن نیز میباشد، ولی به سبب دنیا و مصروفیت به آن و یا سایر مسائل اراده دفع جهل را از خود ننموده و درین راستا هیچ عملی انجام نمیدهد!

بناً درصورتیكه شخص جاهل به حقیقت توحید باشد،در آخرت هیچ چیزی مانع تحقق وعید در حالش نمیگردد، و حكم كفر در دنیا و آخرت بالایش حمل میگردد.

بناً هر جهل برای صاحب اش عذر نمیگردد- مگر اینكه جهل اش بسبب عدم ابلاغ بشارت باشد-.

**اما مسلمان جاهل به انواع ذیل تقسیم بندی شده است:**

1. آنكه داخل اسلام گردیده ولی نسبت به بعضی از اصول توحید و یا معانی عبادت كه دفع آن برایش ممكن نیست جاهل میباشد، مانند؛ شخصی كه جدیداً به اسلام داخل شده باشد، و یا اینكه در منطقه دور دستی زندگی كند كه امكان رسیدن علم و اصول توحید برایش میسر نباشد، و یا رسیدن خودش به حصول علم ممكن نباشد...اما در هر صورت باید در جهت مخالفت با كفر واقع باشد، در غیر آن حكم كفر به عین در دنیا بالایش مرتب گردیده، اما احكام و تبعات آن بالایش جاری نمیگردد، و همین طور حكم وعید عذاب در آخرت نیز در حالش متحقق نیست، مگر بعد از آنكه قیام حجت رسل برایش صورت گیرد، و موانع كه بین او و حصول علم توحید وجود دارد ازبین برود.
2. اینكه به بعض اصول توحید و شروط ضروری آن- كه ایمان بدون آن صحیح نمیباشد- جاهل باشد، اما در هر صورت نباید معذور به عجز یا ناتوانی باشد، یا اینكه عجزش از سببی نباشد كه امكان دفع آن برایش در صورتیكه بخواهد میسر باشد، و یا به سبب بدست آوردن دنیا و لذات آن كسب علم ننماید....پس این و امثال این چنین افراد كه كفر شان از جهت جهل ضروریات دین و توحید باشد، معذور به جهل نمیباشند، و حكم كفر به عین در دنیا و در صورت كه به كفر بمیرد در آخرت نیز بر بالایش مرتب میگردد، و برای تكفیرش قیام حجت نیز شرط نمیباشد؛ چرا كه قبلاً حجت بالای او قائم گردیده، و او برای دفع آن امروز و صبح میكند، اما هرگز اراده حصول و طلب آنرا ندارد!
3. اینكه به بعضی از مسائل فروع عقیده و توحید جاهل باشد، و در مخالفت با آنها قرار گیرد، مانند؛ كلام در بعضی مسائل اسماء صفات، مانند؛ اشاعره و غیره....

پس ایشان از جمله گناهكاران بوده و وصف و حكم ضلالت و بدعت در دین بدون وصف و حكم كفر بالایشان مرتب میباشد.

اما حكم شان در آخرت...مانند، گناه كاران و عصیان گران از اهل قبله بوده و بالای شان - بالعین- عذاب و جنت را شهادت داده نمی توانیم،و امر شان به الله متعال مفوض بوده، اگر خواست عذاب و اگر خواست مغفرت شان مینماید...اما بصورت عموم همان حكم قبلی در مورد شان رعایت میگردد یعنی ایشان از اصحاب مستحق وعید و عذاب در روز قیامت میباشد، و دلیل آن نیز نصوص عدیده ای بوده كه در قرآن و سنت وارد گردیده است.

1. اما نوع آخر كسانی هستند كه در مخالفت و تضاد با تأویل-تفسیر- و یا اجتهاد معتبر دین قرار میگیرند،و یا معذور به جهل میباشند، كه وصف و حكم بدعت و ضلالت در دین را بخود نگرفته، ولو آنكه فعل اش در ذات خود از ضلالت و احداث در دین باشد...مگر آنكه بالای وی قیام حجت شرعی صورت گرفته، و ناتوانی اش برای فهم مراد شارع در نصوص كه با آن در مخالفت قرار گرفته است دفع گردد.

این تقسیمات و تفصیلات خیلی ضروری بوده، كه دانستن آن برای هر مسلمان به همین اندازه حتمی میباشد، اما كسانیكه میخواهند در چنین مسائل تحقیق نمایند، و یا اینكه جداً بخواهد این مسائل را درك نمایند، و با دلایل كه در بالا ارایه نمودیم قناعت نداشته باشند، و برای فهم درست آن با ادله كافی از قرآن و سنت تفصیل بخواهند، میتواند به كتاب ما «**العذر بالجهل و قیام الحجه**» و «**قواعد فی التكفیر**» مراجعه نماید، شاید آنجا چیزی را كه میخواهد بیآبد.

**ضوابط قیام حجت بالای جاهل**

برای قیام حجت بالای جاهل كه در مخالفت دین قرار گرفته باشد ضوابطی است كه قرار ذیل میباشد:

1. جاهل مخالف باید از جمله كسانی باشد كه معذور به جهل شناخته میشوند، و صفت آن هم اینست كه دفع مخالفت اش با شریعت بسبب عجزی كه دارد برایش ممكن نباشد!

اما اگر جهل اش ناشی از اسبابی باشد كه دفع آن در حدود توانش است، اما به اختیار خودش آنرا انجام ندهد...درینصورت معذور به جهل شناخته نشده، و برای تكفیرش - هنگامیكه در كفر ظاهر واقع شود- قیام حجت لازم نیست، زیرا از قبل حجت شرعی بالای او اقامه گردیده است، اما او خود نخواسته است كه آنرا بپذیرد، و سكون خویش را بشكند!

1. حجت شرعی بالای آن جاهل مخالف با دین وضروریات دین و توحید اقامه میگردد، كه مخالفت اش بسبب عدم معلومات صحیح شرعی باشد.

مثلاً اگر كفرش از جهت استحلال خمر باشد، در حالیكه ابلاغ خطاب شرعی برای او تنها در مسائل حرمت زنا، ربا وغیره...شده باشد،پس درین حالت حجت شرعی تا آنكه برایش از حرمت خمر در اسلام گفته نشود اقامه نگردیده است، و خطاب شرعی در مورد حرمت زنا و وغیره....محرمات دلیل برای دفع عجز و جهالت وی از استحلال خمر شده نمیتواند.

1. قیام حجت بالای جاهل باید طوری باشد كه موضوع و مراد بیان كننده را بداند، اما شرط نیست كه به آن قناعت كند، بلكه تفهیم درست شیء لازم است، كه از قناعت طرف مقابل كاملاً امر متفاوت میباشد[[39]](#footnote-39).
2. همچنان در قیام حجت همانطوریكه متذكر گردیدیم مهم است تا جاهل مراد گوینده را بداند، بدون در نظرداشت اینكه توسط چه وسیله ای برایش این فهم شرعی نقل داده میشود، و بسبب آن جهلش دفع میگردد.

پس وسیله- حامل حجت شرعی- میتواند كتاب باشد، یا مجله ای و یا از طریق ایمیل و یا سایت های انترنتی ....و یا از طریق دعوت كننده گان و مبلغین.

مهم اینست كه استفاده از هریك از وسائل انتقال حجت شرعی هنگامی صحیح دانسته میشود، كه حامل معلومات صحیح شرعی بوده و به شكل درست آن برای افراد معروض به جهل رسانیده شود، و همچنان باید گفت: كه بر خلاف مرجئه عصر- و پیروان هوای نفس و عقل آنها- برای این گونه قیام حجت ضرور نیست كه قیام كننده حجت شرعی عالم، مجتهد یا اصولی باشد، بلكه هر شخص آگاه به یك مسئله صحیح و ثابت دین میتواند همان مسئله را به دیگران انتقال بدهد، و دلیل آن نیز حدیث نبی صلی الله علیه وسلم است كه میفرماید:«**..بلغوا عنی ولو آیة...**»[[40]](#footnote-40).

اما شرط است كه انتقال دهنده به همان مسأله عالم بوده و این را بداند كه بر خلاف آن هیچ دلیلی نیست، آنگاه میتواند بالای جاهل مخالف قیام حجت نماید...و این درست ترین قول درین مسأله است، چرا كه جاهل شیء به مانند، فاقد آن است، و فاقد شیء ممكن نیست چیزی را كه نزد خودش نیست برای دیگران بدهد.

1. برای قیام حجت شرعی بالای كافر اصلی -كه قبلاً بشارت رسولی برایش داده نشده باشد- كفایت میكند، عبارت ذیل را بشنود: محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده الله برای همه عالمیان بوده، و به سوی شهادت لا إله الا الله...دعوت میكند.

پس هرگاه چنین عبارتی برایش گفته شود و مراد آنرا بداند حجت شرعی بالایش قائم گردیده است، و احكام و صفات مربوط به معذور به جهل بالایش مرتب نمیگردد، ولو آنكه این دعوت را رد نموده باشد، یا از آن اعراض و اهمال كند، بلكه در دنیا و آخرت كافر بوده، و وعید و عذاب در مورد اش در صورت كه به همان كفر بمیرد متحقق میگردد، و نیز میتوان به كفر و عذاب اش در آخرت شهادت نیز داد.

و دلیل بر آن قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است،كه میفرماید:«**والذی نفس محمد بیده لا یسمع بی أحد من هذه الأمة، یهودی، و لا نصرانی، ثم یموت و لم یؤمن بالذی أرسلت إلا كان من أصحاب النار**»،- مسلم.

- قسم بذات كه نفس محمد صلی الله علیه وسلم بدست اوست، كه فردی نیست كه خبر بعثت مرا از یكی از افراد امت من شنیده باشد، یهود باشد و یا نصرانی ...بعداً بمیرد،و به آنچه كه برای من نازل شده است ایمان نیآورده باشد، جز از اصحاب جهنم نخواهد بود.

1. اما صیغه قیام حجت نظر با نوع مخالفتی كه جاهل در آن واقع شده است و بر حسب ظروف و شرایط و شبهات محیط آن مختلف میباشد، مثلا؛ قیام حجت امكان دارد بعبارت واحدی چون بیان یك حدیث و یا آیتی انجام شود، و همچنان مواردی است كه قیام حجت به تفصیل و شرح بیشتر نیاز میداشته باشد، و ایجاب مناظره و مناقشه را نظر به نوع شبهات و حجم آنها مینماید.

زیرا بعضی مخالفت های وجود دارد، كه كفر در آن غیر صریح و غیر آشكار میباشد...كه درین حالات قصد و نیت صاحب آنرا باید مراعات كرد، و دیده شود كه آیا شخص واقعاً از چنین امری قصد و نیت كفر آمیزی دارد و یا خیر! خصوصاً در مورد كسانیكه اهل علم و اجتهاد بوده و دارنده ای سابقه جهاد و ابتلاء فی سبیل الله هستند...كه در چنین حالات لازماً دائره تأویل و عذر برای شان توسعه میآبد...و قبل از آنكه به مخالفت ایشان پراخته شود و در حق شان احكام عجولانه صادر گردد رعایت موارد فوق لازمی است!!

اما در رعایت چنین حالات قصد و نیت شخص لازم نیست در كفر آشكار شخص توقف صورت گیرد[[41]](#footnote-41)....پس آگاه باشید!

* **شرط چهارم: صدق و اخلاص**

یكی دیگر از شروط صحت توحید صدق و اخلاص است، بدلیل قول نبی صلی الله علیه وسلم:«**ما من أحد یشهد أن لا إله الا الله، و أن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله علی النار**»[[42]](#footnote-42).

- هیچ فردی نیست كه به لا إله الا الله و محمداً رسول الله به صدق از قلب خویش شهادت بدهد، مگر اینكه الله او را بر آتش جهنم حرام قرار میدهد.

و میفرماید:«**أبشروا و بشروا من وارءكم أنه من یشهد أن لا إله الا الله صادقاً بها دخل الجنة**»[[43]](#footnote-43).

- مژده بگیرد و برای كسانیكه بعداز شما هستند مژده بدهید، كه هر كسی به لا إله الا الله شهادت بدهد و به آن صادق باشد داخل جنت میگردد.

اما برعكس آن یعنی- شهادت دادن به لا إله الا الله و غیر صادق بودن به آن به این معنی است كه آنشخص از اهل جنت نبوده و داخل جهنم خواهد شد.

و الله تعالی میفرماید:{**فَمَنْ كَانَ یرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}، الكهف-110.

* پس هر كسی كه خواهان دیدار رب خویش است، باید كار شایسته كند، و در پرستش پروردگارش كسی را شریك نسازد.

بناً شرط صحت عبادت اخلاص در آن میباشد، و آن عبارت از مراد الله متعال درین قولش است:{**وَلَا یشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}، و اخلاص در عبادت یكی از مفاهیم خاص توحید عبادت شمرده میشود،زیرا هرآنكه غیر از اخلاص به عبادت الله داخل گردد، منافق بوده و از وی پذیرفته نمیشود.

و زمانیكه الله متعال میفرماید:{**لیبلوكم أیكم أحسن عملاً**}، الملك-2، - تا شما بیآزماید كدامتان كارتان بهتر و نیكو تر خواهد بود.

اهل علم و تفسیر می گویند: این قول الله متعال به این معنی است كه او از بنده گان عبادت خالصانه و صادقانه ایشان را میخواهد.

و میفرماید:{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِیعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ**}، البینة- 5.

* در حالیكه جز این بدیشان دستور داده نشده است، كه مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند.

پس الله متعال همه بنده گانش را به عبادت خالصانه و بی ریاء خود امر نموده است، بناً هر آنكه او را عبادت كرد، و درین عبادت او را تنها شمرد....اما غیر از روی اخلاص- از او قبول نمیگردد، و هرگز داخل توحید خالص نگردیده است!

همچنان از ادله كه برای صحت این شرط اقامه شده است، و از لوازم نفی تحقق نفاق اكبر، و نجات صاحب آن از پائین ترین نقطه جهنم میباشد، این فرموده الله متعال است:{**إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیرًا**}، النساء-145.

* بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مكان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

و میفرماید:{**وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا هِی حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ**}، التوبة-68.

* الله به مردان و زنان منافق، و به همه ای كافران وعده ای آتش جهنم داده كه جاویدانه در آن می مانند، و جهنم برای (عقاب و عذاب) ایشان كافی است، (علاوه از آن) الله آنان را نفرین و از رحمت خود به دور داشته و دارای غذاب همیشگی خواهند بود.

و همچنان به اساس همین شرط مذهب باطل مرجئه كرامیه نیز به بطلان مواجه میگردد، برای اینكه میگوید:« ***من أقر بلا إله الا الله لفظاً هو مؤمن و إن لم یأت بالتصدق أو الاعتقاد القلبی....***»،

- هر كه به لا إله الا الله لفظاً اقرار كند، مؤمن بوده اگر چه اعتقاد قلبی به آن نداشته و در ادای آن صادق نباشد...

و قبلاً در مورد خصوصیات این فرقه صحبت نموده بودیم، و كسانیكه این اقوال را میگویند، بنام مرجئه عصر نیز مشهور هستند، كه نمیخواهند خود را به مرجئه كرامیه منسوب كنند.

و این یك مذهب و عقیده باطل و كفری میباشد، كه از درون آن یك شخص كاملاً منافق و زندیق بیرون میآید كه صرف لفظاً به شهادت توحید اكتفاء كرده...در حالیكه در قلب خویش تكذیب و دشمنی آنرا را پنهان میكند- ولی باوجود این همه او را از جمله مؤمنین محسوب كرده و از اهل جنت میدانند- كه این عقیده و عمل شان تكذیب صریح نصوص شرعی بوده و واضحاً دلالت به كفر و دخول آنها به پائین ترین نقطه جهنم دارد.

همچین از این شرط چنین بر میآید، آنانیكه لا إله الا الله را از جهت مزاج و بازی و یا تمثیل میگویند، و در ادای آن جدی نیستند، ایشان هرگز مسلمانان و مؤمن شده نمی توانند، چرا كه در ادای آن اخلاص و صداقت ندارد.

همینطور هر گاه این كلمه توحید از زبان طواغیت، جهت سیاست و گمراه سازی ملت و مردم بكار برود، تا حقیقت كفر و طغیان و عدم ایمان خویش را پنهان كرده باشند، و خویش را مسلمان جلوه داده، اطاعت و موالات مردم را برای خویش بخواهند... و درین راستا مشایخ اهل ارجاء را نیز تكیه گاه خویش قرار دهند، تا آنكه به نیابت ازین حكام طاغوت برخیزند و مردم را به اطاعت از آنها قناعت دهند، و این را بگویند: *تا زمانیكه حكام مسلمانان شهادت توحید را اداء نمایند، اطاعت ازیشان واجب بوده و خروج علیه شان حرام میباشد*؛ و به همین سادگی احكام شریعت را كه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب شان با خون خویش آبیاری كرده و از تطبیق آن حفاظت كردند، زیر پا بگذارند، هرگز مؤمن بوده نمیتوانند! و شهادت توحید را كه- از روی سیاست و تكتیك- نطق میكنند، ایشان را هیچ نفعی- در دنیا و اخرت- نمیرساند، زیرا هرگز آنرا از صدق و اخلاص نمیگویند[[44]](#footnote-44).

همانند؛ اصحاب دعوت سیكولاریسم وغیره.... زنادقه عصر كه به لا إله إلا الله...نطق میكنند،اما در ادای آن صادق نیستند، بدلیل اینكه نفاق و كفر ایشان ظاهر بوده و توانائی پنهان كردن آنرا نیز ندارند.

* **شرط پنجم: انتفاء شك و حصول یقین**

از شرایط صحت شهادت توحید: انتفاء شك، و حصول یقین به آن و بمطالبات آن و شروط آن میباشد.

همانطویكه الله متعال میفرماید:{**وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِی شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَیهِ مُرِیبٍ، قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**}، ابراهیم-9-10.

* و گفتند ما ایمان نداریم به چیزی كه به همراه آن فرستاده شدیه اید (و دلایل و معجزات شما را قبول نمی كنیم، و رسالتتان را تصدیق نمی نمائیم) و در باره ای چیزی كه ما را بدان می خوانید سخت در شك و گمانیم (و به یكتا پرستی و قانون آسمانی یقین و باور نداریم)؛ پیغمبران شان بدیشان گفتند: مگر در باره ای وجود خدا، آفریننده آسمان ها و زمین بدون مُدِل و نمونه ای پیشین شك و تردیدی در میان است؟!.

پس ایشان بسبب شك در دعوت پیامبران كافر شدند، آنانیكه دعوت شان به امر الله و بسوی شهادت لا إله الا الله....بود،طوری كه الله متعال میفرماید:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}، الانبیاء-25.

* و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این كه به او وحی كرده ایم كه: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت كنید.

و هیچ رسولی نبوده است مگر اینكه به قوم خود گفته است:{**یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیرُهُ**}، الاعراف-59.

* ای قوم من! برای شما جز الله هیچ معبودی نیست، پس تنها الله را بپرستید.

و الله تعالی در مورد رسولان خویش میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}، النحل-36.

* ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده ایم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) كه الله را عبادت كنند، و از عبادت طاغوت دوری كنند.

از همین لحاظ شك نمودن در توحید بمثابه شك نمودن بذات الله متعال میباشد، آنكه ایشان را خلق كرد و به بهترین صورت و خلقت در آورد، همانطوریكه میفرماید:{**أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**}، - آیا بر وجود الله شك دارید؟آنكه آسمانها و زمین را آفریده است.

كه دیده میشود قوم ابراهیم علیه السلام در موجودیت الله متعال شك نكرده، بلكه در توحید و عبادت او شك نموده بودند، اما الله متعال آنرا شك در ذات خود خوانده است.

بناً شك نمودن در توحید و یا امر معلومی از دین و یا ضروریات دین در حقیقت شك نمودن به ذات الله متعال میباشد، و همینطور شك نمودن بالای انبیاء و رسل كه بر اساس وحی از طرف الله متعال برای تبلیغ دین فرستاده شده اند، نیز شك به ذات الله متعال میباشد!

در حدیث صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است كه میگوید:« **اشهد أن لا إله الا الله و أنی رسول الله، لا یلقی الله بهما عبد غیر شاك فیهما إلا دخل الجنة**»- مسلم.

- شهادت بدهید اینكه بجز الله هیچ معبودی برحق نیست و من فرستاده او هستم، زیرا الله متعال با هیچ بنده كه این كلمه را گفته باشد و در آن شك نداشته باشد، ملاقات نمیكند، مگر اینكه او را داخل جنت میسازد.

ازین حدیث میتوانیم استنتاج كنیم، هر گاه كسی شهادت توحید را اداء نماید، و در آن شك داشته باشد، و یا در شیء از لوازمی آن و یا مقتضیات آن شك داشته باشد، داخل جنت نمی گردد، و از اهل آن نخواهد بود.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من یشهد أن لا إله الا الله مستیقناً بها قلبه فبشره بالجنة**» مسلم.

- آنكه به لا إله الا الله شهادت بدهد، و قلباً به آن یقین داشته باشد، او را به جنت بشارت بدهید.

بناً عكس آن یعنی، شهادت دادن به توحید و غیر متیقن بودن قلب به آن و بمقتضاء و مطالبات آن، باعث عدم بشارت صاحب اش به جنت میگردد....و آنكه جنت برایش حرام باشد، هیچ مسكنی جز آتش جهنم نخواهد داشت، اعاذنا الله منها!

و یقین به توحید: عبارت از علم جازم به آن است -كه كوچك ترین شك و تردید را نفی نماید- برای اینكه الله متعال تنها و یگانه در خصائص، الوهیت و ربوبیت، اسماء و صفات خویش بوده، و هیچ شریكی درین امر برایش نیست، و او یگانه ذات مستحق عبادت میباشد.

* **شرط ششم: عمل به آن**

یكی دیگر از شروط صحت شهادت به توحید عمل نمودن به مطالبات آن ظاهراً و باطناً میباشد، و آن عبارت از هدف و غایه اصلی است كه برای انبیاء و رسل نازل شده است، طوریكه الله متعال میفرماید:{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِیعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ وَیقِیمُوا الصَّلَاةَ وَیؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِینُ الْقَیمَةِ**}، البینة-5.

* در حالیكه جز این بدیشان دستور داده نشده است كه مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زكات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

و میفرماید:{**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیعْبُدُونِ**}، الذاریات-56. – و جنیات و انسانان را جز عبادت خود نیآفریده ایم.

یعنی – جز واحد دانستن او در عبادت...

بناً با ازبین رفتن توحید از دین به عنوان شرط صحت دین، دین و روح آن نیز ازبین میرود، و حق الله از بالای بنده گان و هدف و غایه خلقت موجودات نیز ازبین میرود،كتاب های كه نازل شده است و پیامبران كه برانگیخته شده اند همه باطل شده و ازبین میروند، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}،الانبیاء-25.

* و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این كه به او وحی كرده ایم كه: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت كنید

و میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}، النحل-36.

* ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) كه الله را بپرستید و از طاغوت دوری كنید.

از این آیات و غیره نصوص معلوم میگردد،كه یگانه هدف بعثت انبیاء و رسولان جهت تبیلغ و تحقق توحید بوده است،كه اساساً بغیر از تحقق این هدف هیچ مرام دیگری در نظر نیست، همانطوریكه ربعی بن عامر رضی الله عنه برای طاغوت فارس هنگام جواب به این سوالش كه شما كی هستید؟ چرا بر انگیخته شده اید؟ و برای چه میجنگید؟ گفت:«***لقد ابتعثنا الله لنخرج العباد من عبادة العباد إلی عبادة رب العباد، و من جور الأدیان إلی عدل الإسلام، و من سجن الدنیا إلی سعة الدنیا و الآخرة!***»

- ما را الله بر انگیخته است تا بنده گان را از بنده گی، بنده گان بسوی بنده گی رب بنده گان و از جور و ظلم ادیان بسوی عدل اسلام و از تنگی دنیا بسوی فراخی دنیا و آخرت بیرون نمایم.

و در حدیث صحیح كه بخاری وغیره آنرا از طریق معاذ بن جبل روایت نموده اند، میگوید:«من در عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم بالای قاطری سوار بودم، بر من فرمود: ای معاذ آیا میدانی حق الله بر بنده گان و حق بنده گان بر بالای الله چیست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر میداند، گفت: حق الله بر بنده گان اینست كه او را عبادت كرده و به او هیچ چیزی را شریك نیآورند، و حق بنده گان بر الله اینست كه هیچ یك از بنده گان را كه به او شریكی قائل نگردیده است، عذاب نكند، گفتم:ای رسول الله آیا مردم را بر این بشارت ندهم؟ گفت خیر، ایشان را خبر نده! زیرا به آن اكتفاء میكنند» متفق علیه.

بناً حق الله بر بالای بنده گان اینست كه او را ظاهراً و باطناً عبادت نموده و برای او ظاهراً و باطناً شریكی قائل نشوند، و همین امر نیز مراد و هدف شهادت به لا إله الا الله نیز میباشد.

كه درین رابطه از انس بن مالك رضی الله عنه و معاذ كه همسوار شتر اش بود روایت است، كه گفت**:**« **قال یا معاذ:ما من أحدٍ یشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار، قال: یا رسول الله، أفلا أخبر الناس فیستبشروا؟ قال: " إذاً یتكلوا** »- ای معاذ: هیچ كسی نیست كه به لا إله الا الله و محمداً رسول الله از صدق قلب شهادت بدهد، مگر اینكه الله آتش جهنم را بروی حرام میگرداند، گفتم: یا رسول الله : آیا مردم را به آن خبر ندهم، كه مژده ای خوبی است؟ گفت:(اگر این كار را كنی) حتماً به آن اكتفاء خواهند كرد[[45]](#footnote-45).

این حدیث، حدیث قبلی خویش را تفسیر كرده و هدف از شهادت دادن به توحید را بیان میكند، آنجا كه رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ احدی نیست كه به لا إله الا الله و محمداً رسول الله از صدق قلب شهادت بدهد،مگر اینكه الله آتش جهنم را بروی حرام میگرداند، تفسیر قول دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یعنی:حق الله بر بنده گان اینست كه او را عبادت نموده و برای او هیچ چیزی را شریك نسازید.

و دلیل عدم اجازه نبی صلی الله علیه وسلم انس و معاذ از بشارت دادن مردم نیز واضح است، تا مبادا مردم ازین امر خبر شوند به توحید اكتفاء كرده و اعمال زاید توحید را ترك كنند.

همچنان این حدیث آخر به مفهوم دیگری نیز دلالت دارد، و آن اینكه هدف از شهادت به لا إله الا الله، مجرد تلفظ به شهادت بدون تحقق توحید حق الله بر بنده گان عملاً، ظاهراً و باطناً مراد نمیباشد...بناً نتیجه میگیریم، كه بعضی احادیث بعضی دیگر خویش را تفسیر میكنند، و انصاف نیز تقاضا میكند، تا احادیث كنار در كنار هم بدون اهمال و ترك شیء از آنها مورد استناد قرار گیرد.

و اگر این امر تنها با نطق به شهادت توحید بدون عمل به آن خلاصه میشد، پس چرا كفار قریش از پذیرفتن دعوت نبی صلی الله علیه وسلم امتناع ورزیدند؟ و هرگز لا إله الا الله را لفظاً باوجود باقی ماندن شان در شرك و عادات بت پرستانه شان بزبان نیآوردند، و نه خود راحت شدند، و نه گذاشتند دیگران راحت باشند، بلكه به تمام قوت و قدرت خویش كوشیدن تا در مقابل و دفع كلمه توحید ایستاده گی كنند، و هرگز آنرا نپذیرند!

اما باید بدانیم كه از لوازم اقرار به شهادت توحید عمل به آن و به مضامین آن میباشد!

و شكستاندن بتها و اوثان و اعتزال از عبادت آنها و خالی گردانیدن همه ای وجود از هر گونه شرك و عبادات هر شریك به الله از آن مراد است.

و از لوازم دیگر آن تغییر عادات وثنی جاهلی كه منافی روح و تعالیم لا إله الا الله است!

همچنان از لوازم آن دوری از عبادت معبودان ساختگی كه خود و ملك و پادشاهی خود را با عبادت الله متعال یكسان میدانند..!

و محو كردن هر گونه تمایز وفرق میان مردم.....كه هیچ فرق میان شخص بلند رتبه و پائین رتبه نیست، و هیچ فرقی بین غلام و سید نمیباشد، مگر بر اساس و مبنای تقوی و التزام به اخلاق و تعالیم عالی این دین حنیف..!

همینطور از لوازم توحید دوری از جمیع هواء و هوس وشهوات...و هر گونه مكاسبه ایكه در عقب آن بنده گی بنده را برای بنده میخواهد...واعلان براءت از تمامی اینها صرف بخاطر ذات الله رب العلمین میباشد!

اما گاهی اقرار همراه با تمامی لوازم متقدم الذكر تحقق مییابد- ولی الله عزوجل به كمترین اینها راضی نمیگردد- بدلیل اینكه او در یك جنگ، عناد و اعراضی قرار گرفته است كه تاریخ مثل اش در خود ندیده است....!

از همین جهت نبی صلی الله علیه وسلم از همه ملك و دارای قیمت و ارزان، ریاست و پادشاهی،و هر آنچه كه نفس ها به آرامش مییآبد و خواست هر انسان عادی میباشد پیش كرده شد، تا آنها را از گفتن و گردن نهادن به توحید لا إله الا الله...معاف گرداند، اما نبی صلی الله علیه وسلم ازین امر إبا ورزیده، و اولین كاری كه انجام داد دعوت همگی بدون استثناء به لا إله الا الله بود، یعنی بسوی توحید خالص و دوری از شریكان و بتان.... و بعداً همه كوشش های خویش را بخرچ داد، تا به هر وسیله ممكن ایشانرا بسوی یكتا پرستی ترغیب نماید[[46]](#footnote-46)!

و به تكرار ایشان را به سوی ایمان و توحید با تمام معنی و مقتضای لا إله إلا الله: اعتقاداً، قولا، عملاً، ظاهراً و باطناً دعوت نمودند!

**مسأله:**

از اعمال كه شامل شروط صحت توحید و ایمان میگردد، یكی هم نماز است، كه ایمان شخص بدون آن درست نمیباشد، هرآنكه نماز را ترك كرد، توحید را نقض كرده و از ملت خارج گردیده است، و در كفر و شرك واقع گردیده است، همانطوریكه در حدیث صحیح آمده است:« **بین** **الرجل و بین الشرك و الكفر ترك الصلاة...فإذا تركها فقد كفر**»[[47]](#footnote-47).

- بین شخص و كفر و شرك فاصله كه وجود دارد ترك نماز است، هر آنكه آنرا ترك گفت محققاً كافر شده است.

و در روایت دیگر آمده است، هر كه آنرا ترك كرد، شرك ورزیده است، و غیره نصوص كه در مورد كفر تارك الصلاة و خروجش از ملت وارد گردیده است، و همچنان نصوصی وجود دارد كه باعث نفی نصوص و قرائن شرعی دیگر كه حاوی حكم كفر ظاهری –كفر اصغر- یا كفر دون كفر تارك الصلاة میباشد[[48]](#footnote-48).

**مسأله دوم**:

باید بدانیم كه انسان در معرض كفر- از جهت ترك اعمال- در دو حالت قرار میگیرد:

* **حالت اول:** هر گاه جنس عمل و اطاعت ترك گفته شود، یعنی؛ نماز نخواند، روزه نگیرد، حج را اداء نكند، و یا زكات مال خویش را نپردازد، و یا هیچ عمل به مثل اینها را كه از جمله طاعات میباشد انجام ندهد....این شخص كافر بوده و خارج از اسلام میباشد، با آنكه زعم به اسلام و ایمان خویش داشته باشد و آنرا به زبان همیشه تكرار نماید.

ابن تیمیه در فتاوی خود 7/209 میگوید: احمد بن حنبل از حمیدی روایت میكند كه برای اش گفت:« **قال الناس**:**من أقر بالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و لم یفعل من ذلك شیئاً حتی یموت، ویصلی مستدبر القبلة حتی یموت، فهو مؤمن ما لم یكن جاحداً، اذا علم ان تركه ذلك فیه ایمانه اذا كان مقراً بالفرائض و استقبال القبلة، فقلت: هذا الكفر الصراح، و خلاف كتاب الله و سنة رسوله و علماء المسلمین، قال تعالی:{وما أمروا إلا لیعبدوا الله مخلصین له الدین}.**» - مردم میگویند: هر آنكسی كه به نماز و زكات و حج اقرار داشته باشد، ولی آنها را تا هنگام مرگ انجام ندهد، یا پشت به قبله نماز بخوانند تا هنگامیكه بمیرند، او مؤمن میباشد، زیرا منكر این همه موارد نیست، و با وجود ترك آنها بقا ایمان خود را میبیند و به فرائض اقرار و استقبال به قبله را نیز میپذیرد، گفت: این كفر آشكار است، و خلاف كتاب الله و سنت رسولش و علماء مسلمین، الله متعال میفرماید:{**و امر كرده نشده اند جز اینكه الله را خالصانه در دین عبادت كنند**}.

و همچنان ابو عبدالله احمد بن حنبل میگوید: هر آنكسی چنین سخنی را بگوید، به الله و تمام آنچیز های كه به رسول او صلی الله علیه وسلم نازل شده است كافر میباشد[[49]](#footnote-49).

امام آجری رحمه الله در كتاب أخلاق العلماء میگوید: اعمال به جوارح تصدیق ایمان به قلب و لسان میبیاشد، پس هر كسیكه ایمان خویش را با عمل ثابت نسازد، مانند؛ طهارت، نماز، زكات، روزه و حج و جهاد و سایر مسائل مشابه این...و به علم و سخن مجرد بدون عمل به مفاد آنها راضی باشد- مؤمن نیست، و شناخت و معرفت كه از دین و توحید دارد برایش منفعتی نمیرساند، و ترك عمل به آن نشاندهنده تكذیب ایمانش، و عمل به آنها نشادهنده دلیل بر تصدیق ایمان اش میباشد، پس باید این را دانست!!

وهمین مذهب علماء مسلمین در قدیم و حال میباشد، پس هر فردی كه غیر این و خلاف اش را بگوید، او مرجئی خبیث بوده كه از دین و دلایلش نظر به این قول الله متعال باید بر حذر بود[[50]](#footnote-50)،{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِیعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ وَیقِیمُوا الصَّلَاةَ وَیؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِینُ الْقَیمَةِ**}،البینه-5.

* در حالیكه جز این بدیشان دستور داده نشده است كه مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زكات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

بناً اركان دین عبارت از عقیده، عمل و اخلاص میباشد، و بر خلاف در صورت كه یك ركن آن موجود نگردد دین و ایمان شخص درست نمیباشد[[51]](#footnote-51).

ابن تیمیه در فتاوی خود 7/287 میگوید: هرگاه قومی این توانائی را پیدا كنند كه به نبی صلی الله علیه وسلم بگویند: آنچه كه بر تو نازل گردیده است ایمان میآوریم، بدون اینكه شك تردید در قلب های خویش نسبت به آن داشته باشیم و آنرا به لفظ شهادتین به نزدت اقرار میكنیم، اما به آنچیز های كه امر میكنی و آن مواردیكه نهی میكنی، پابندی نشان نمیدهیم – یا كلاً آنها را انجام نمیدهیم- و نماز نمیگذاریم، روزه نمی گیریم، حج را اداء نمیكنیم، و زمانی كه سخن گفتیم راست نمی گویم، و امانت را بصاحبش باز نمیگردانیم، و به وعده و پیمان خویش وفاء نمی كنیم، و صله رحم را بجا نمی آوریم، و هیچ كار خوبی را كه به آن امر كرده ای انجام نمی دهیم، و خمر مینوشیم، و با محارم خویش نكاح میكنیم، و در مقابل دید همه زنا میكنیم، و هر قدر كه بخواهیم دوستان و افراد امت ات را میكشیم، اموال شانرا غصب و بزور اخذ میكنیم، بلكه با دشمنانت یكجا ایشان را به قتل میرسانیم، و در مقابل تو و اصحابت میجنگیم.....!! آیا نبی صلی الله علیه وسلم برایشان میگوید: با وجود این همه شما مؤمنین بوده و ایمان تان كامل میباشد، و شما از اهل شفاعت من در روز قیامت خواهید بود، و برای شما نزد الله رفته و میخواهم كه یكی از شما را هم داخل آتش جهنم نسازد...زیرا شما به توحید شهادت داده اید و به آن صادق هستید!!! بلكه هر مسلمان این را میداند و آناً پاسخ میدهد، كه نبی صلی الله علیه وسلم خواهد گفت: شما كافر ترین مردمانی هستید كه نزد من تا به حال آمده اند، و گردن های شانرا در صورت كه توبه نكنند خواهد زد.

پس ای مرجئه عصر از آتش كه با آن بازی میكنید بر حذر باشید!!! و به آن باطل های كه گرفتار شده اید، و ازین قول كه میگوید: خروج از جنس عمل نزد ما بعنوان شرط صحت ایمان نمیباشد بازگشت نماید...!

الله ادریس شافعی را رحمت كند، كه میگوید: هرگاه در علم سخن گویم، برایم گفته میشود خطاء ات نزدم محبوب تر از كلام ات در آن علمی میباشد كه برایم بگوئی ای فلان این عمل ات كفر است!

و بترسید ازینكه این قول نبی صلی الله علیه وسلم در مورد آنها صدق كند، طوریكه میفرماید:«**صنفان من أمتی لا یردان علی الحوض: القدریة و المرجئة**»[[52]](#footnote-52)، - دو گروه از امت من از نزد حوض من رانده میشوند: قدریه و مرجئه؛ أعاذنا الله من الكفر و الخسران!!

**حالت دوم:** اینكه مطلقاً جنس عمل را ترك نگوید و گاهی اوقات بعضی از آنها را انجام بدهد، اما عمل به توحید را ترك نماید....كه درین حالت نیز شخص كافر و خارج از اسلام میباشد، و هر گونه اعمال و طاعات را كه قبلاً انجام داده باشد برایش نفعی نمیرساند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: درین هیچ اختلافی نیست كه توحید با قلب، لسان، و عمل جاری میگردد، هر گاه شخص شیء از موارد متذكره را انجام ندهد و خلاف ورزی كند، مسلمان نیست، چون او توحید را می داند اما آنرا انجام نمی دهد، بناً او چون ابلیس و فرعون كافر معاند میباشد.

* **شرط هفتم: محبت منافی كراهیت و بغض**

شرط دیگر صحت شهادت توحید محبت به آن و اهل آن، و بغض با دشمنان آن و هر آنچه از شرك و انكار در تضاد با آن قرار دارد، میباشد.

و صفت این محبت اینست كه الله و رسولش صلی الله علیه وسلم نزدش محبوب تر و دوست داشتنی تر از همه چیز غیر از آنها باشد، و الله متعال در ذات و صفات یگنانه ذات محبوب برایش بوده، و دیگران برایش به همان اندازه محبوب باشد كه آن موجود نزد الله محبوب است، پس باید الله را از برای ذات اش دوست داشته باشد، نه بخاطر چیزی دیگری...و كسی را نباید دوست داشته باشد، كه نزد الله زشت و منفور است،و همینطور نباید شخص و یا چیزی را بد ببیند و از آن كراهیت داشته باشد، در حالیكه او نزد الله محبوب میباشد.

پس توحید اولی تر از همه این مسائل بوده و حق الله بر بالای بنده گان اش است،بناً موالات با توحید و اهل آن و معادات با دشمنان آن و طواغیت بر علاوه اینكه از لوازم توحید بوده مكلفیت هر مسلمان و مؤمن نیز میباشد.

زیرا هرگاه شخص در محبت شریكان الله و بتها واقع شود، و از آنچه كه بر انبیاء و رسل از توحید و دین نازل شده است كراهیت نشان دهد...دقیقاً در شرك و كفر گرفتار شده و از دائره اسلام و ایمان خارج گردیده است، و هرگونه اعمال و طاعات كه قبل از آن انجام داده باشد، برایش هیچ نفعی نمیرساند.

و دلیل بر این قول فرموده الله متعال است:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا یحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**}، البقرة-165.

* برخی از مردم هستند كه غیر از الله را شریكان الله بر میگزینند و آنان را همچون الله دوست میدارند،و كسانیكه ایمان آورده اند الله را سخت دوست میدارند ( و بالاتر از هر چیزی بدو محبت می ورزند).

پس اگر شخص ذات مخلوق را در جایگاهی قرار دهد،كه بخاطر او دوست داشته باشد و بخاطر او دشمنی كند، و همینطور هر كسیكه آن مخلوق را دوست دارد دوست داشته باشد، و هركسیكه با آن مخلوق دشمنی و بغض دارد، با او دشمنی كرده و بغض گیرد- بدون در نظر داشت موافقت و مخالفت آن با حق - محققاً این مخلوق را با الله تعالی شریك گرفته و داخل عبادت او بغیر از الله متعال گردیده است، زیرا تنها محبوب در ذات خویش الله تعالی بوده و محبت و بغض با غیر از الله نیز بخاطر الله باید باشد!

ابن تیمیة رحمه الله در فتاوی خویش 10/267 میگوید: جایز نیست هیچ موجودی بجز الله سبحانه بخاطر ذاتش دوست داشته شود، اما دوست داشتن هر چیز بغیر ذات اش جایز میباشد، و تنها برای رب العلمین شایسته و واجب است كه برای نفس و ذات اش دوست داشته شود، زیرا همین امر یكی از معانی الهیت است، {**ولو كان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا**}، یعنی- اگر بغیر از الله ، معبود دیگری میبود، باعث فساد و تصادم...میگردید.

بناً محبت شیء برای ذات اش شرك بوده، و تنها این نوع محبت اختصاص به الله دارد، زیرا همانطوری كه بیان كردیم، این نوع محبت از خصائص الهیت بوده، و تخصیص آن بغیر از الله جواز ندارد، و كسی دیگر مستحق آن نیست، پس هر محبتی كه بخاطر الله نباشد، محبت فاسد است.

و ابن قیم رحمه الله در مدارج السالكین 1/99 میگوید: الله متعال مخلوقات را برای عبادت جامع اش با كمال محبت همراه با خضوع و انقیاد به امرش خلق كرده است.

پس به این ملحوظ اصل عبادت: محبت با الله، بلكه تنها دانستن اش در محبت بوده، و اینكه همه محبت برای الله باشد، و هیچ چیزی را نباید بمثل الله دوست داشت، و هر چیزی را برای الله و بخاطر الله دوست داشت، و از هر چیز بخاطر الله و برای الله نفرت كرد، مانند؛ محبت با انبیاء و رسولان اش و ملائك و اولیاء اش...پس محبت مؤمن به الله با تمام محبت بوده، و مانند محبت آنانی نیست، كه برای خویش خدایانی به غیر الله گرفته اند و آنها را چون الله دوست میدارند.

و الله متعال میفرماید:{**قَالُوا وَهُمْ فِیهَا یخْتَصِمُونَ، تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ،إِذْ نُسَوِّیكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِینَ**}، الشعراء-96-98.

* آنان (كه معبود های دروغین را پرستیده اند) در آنجا به كشمكش (با معبود های خود) می پردازند و میگویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشكاری بوده ایم، آن زمانیكه ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر میدانستیم.

پس زمانیكه ایشان خدایان و طواغیتی را در برابری با الله قرار دادند، و آنها را متصرف امور خویش دانستند، خلقت موجودات را به آنها نسبت دادند، خیر و شر، ضرر و منفعت خویش را از طرف آنها دانستند، در حالیكه این موجودات متصف به كوچكترین این صفات نبودند، اما آنها با چنین عقیده شان به الله شریك قرار داده اند.

همینطور هرگاه از جهت اطاعت و محبت به الله مانندی قرار بدهند، و آنرا نسبت به الله بیشتر دوست بدارند، و امر و اطاعت او را بر امر و اطاعت الله عزوجل مقدم دارند، پس درینصورت به مساواتی قائل گردیده اند كه كاملاً شرك میباشد.

ابن قیم رحمه الله میفرماید: از جمله امور معلوم در دین اینست كه با الله سبحانه در خلقت و رزق، میراندن و زنده كردن، پادشاهی و قدرت، و محبت و تمائل، خضوع و ذلت، كسی را مساوی دانستن نهایت جهل و ظلم را نشان میدهد...!! چگونه میتوانیم خاك را با رب الارباب مساوی بدانیم؟! و چگونه بنده را با صاحب آزاده گان برابر شمرده میتوانیم؟!

و میگوید: این تساوی از جهت افعال و صفات نیست، كه آنها اعتقاد به تساوی الله سبحانه و تعالی در افعال و صفات اش با آن مخلوقات و طواغیت داشته باشند، بلكه این تساوی از جهت محبت و عبودیت و تعظیم میباشد.

همچنان این تساوی ایشان از جهت خلقت آسمانها و زمین و یا خلقت خود و پدرانشان نبوده، بلكه آنها را با رب العلمین در محبت او مساوی میدانند، قسمیكه الله را دوست میدارند همانند الله آن إله های خویش را نیز دوست دارند، و حقیقت عبادت همانا نهایت دوست داشتن محبوب و خواری در مقابل او است!

و در حدیث صحیح كه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است، میفرماید:«**من أحب لله، و أبغض لله، أعطی لله، و منع لله فقد استكمل الإیمان**»[[53]](#footnote-53)- هر كه برای الله دوست داشته باشد، و برای الله كینه ورزد، و بخاطر الله امر كند، و خود انجام بدهد، و بخاطر الله منع كند و خود انجام ندهد، حقیقتاً ایمان اش مكمل گردیده است.

به مفهوم دیگر- هرگاه دین و امورات آن در جمیع احوال، تعاملات شخص با دیگران معیار باشد، آنگاه ایمان وتوحید اش مكمل میگردد...و مردم از یكدیگر شان در ایمان و توحید نظر به مراعات اصل-حب فی الله و بغض فی الله- متفاوت میباشند، و به همین قیاس در سایر امور توحید و طاعات...!

اما هرگاه این حُب و بغض برای الله مطلقاً از شخص منتفی گردد....به مانند اینست كه توحید و عبودیت الله تعالی از او مطلقاً منتفی گردیده است.

زیرا نبی صلی الله علیه وسلم درین مورد میفرماید:« **أوثق عری الإیمان: الموالاة فی الله، و المعاداة فی الله، و حب فی الله، و البغض فی الله تعالی**»[[54]](#footnote-54)، یعنی- محكم ترین گره ایمان: موالات[[55]](#footnote-55) برای الله، و معادات برای الله، دوستی برای الله و دشمنی برای الله تعالی است.

پس هرگاه- محكم ترین گره ایمان و توحید، موالات و معادات،حب و بغض برای الله باشد... درینصورت بر عكس آن باید محكم ترین گره شرك و كفر باشد...یعنی موالات برای مخلوق و معادات برای مخلوق، حب برای مخلوق و بغض برای مخلوق...و فرق نمی كند كه این شیء مخلوق باشد و یا صفت مخلوق را داشته باشد.

و میفرماید:« **لا یؤمن عبد حتی أكون أحب إلیه من أهله و ماله و الناس أجمعین**» **و فی الروایة** «**لا یؤمن أحدكم حتی أكون أحب الیه من ولده ووالده و الناس أجمعین**» **مسلم.**

- هیچ بنده الله ایمان ندارد تا آنكه من برایش دوست داشتی تر از اهل و خانواده اش و مال و دارائی اش و جمیع مردمان نباشم، و در روایت دیگر آمده است- هیچ یك از شما ایمان ندارید، تا آنكه نزد او دوست داشتنی تر از پدر و مادر و جمیع مردمان نباشم.

و ایمان بجز از حالات شرك و انجام عبادت به غیر الله منتفی نمیگردد، و حالات شرك درینجا امكان دارد، تقدیم محبت و طاعت دیگران در مقابل محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او باشد.

در حالیكه الله متعال به اطاعت از نبی خویش امر نموده، و محبت خود را مشروط به اطاعت او گردانیده است، و منبع این اطاعت نیز خود الله متعال میباشد؛ همانطوریكه كه میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَیغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ، قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا یحِبُّ الْكَافِرِینَ**}، آل عمران-31،32.

* بگو: اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی كنید تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و الله آمرزنده و مهربان است، بگو: از الله و پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری كنید، و اگر سرپیچی كنند (ایشان به الله و پیغمبر ایمان ندارد و كافر اند) و الله كافران را دوست نمی دارد.

و میفرماید:{**وَمَا ینْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحَى**}،النجم-3،4.

* و از روی هوا و هوس سخن نمیگوید، آن جز وحی و پیامی نیست كه برایش (از سوی الله) وحی و پیام میگردد

و این امر بعد از نبی صلی الله علیه وسلم برای هیچ احدی ثابت نیست.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من أطاعنی فقد أطاع الله، و من عصانی فقد عصی الله»، مسلم.**

- هر كه از من اطاعت كرد، از الله اطاعت كرده است، و هر كسی از من نافرمانی و عصیان كند از الله نافرمانی كرده است.

و نبی صلی الله علیه وسلم هیچگاهی امری نكرده است كه در آن اطاعت الله نباشد، و از هیچ امری نهی نكرده است كه در آن معصیت الله تعالی باشد.

أبو سلیمان الخطابی در شرح حدیث:«**لا یؤمن أحدكم حتی أكون أحب الیه من ولده ووالده و الناس أجمعین**» میگوید: معنایش اینست كه هیچ مصداقی برای محبت من وجود ندارد تا آنكه وفات كنی و در اطاعت از من باشی، و رضایت من را بالای هوای نفس خویش غالب گردانی،اگر چه درین راستا به هلاكت برسی.

و انتفاء محبت مستلزم بغض و كراهیت آن شیء در قلب میباشد، و بغض و كراهیت با توحید كفر اكبر و خارج كننده صاحب آن از ملت است، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَالَّذِینَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**}، محمد-8،9.

* كافران، مرگ بر آنان باد، و الله اعمال (نیك) ایشان را باطل و بی سود گرداند! بدان خاطر كه چیز كه الله فرو فرستاده ات دوست نمی دارند، و لذا الله كار های (نیك) ایشان را هم باطل و بیسود میگرداند.

كه علت كفر و نابودی اعمال این افراد كراهیت شان از آنچه به انبیاء و رسل نازل گردیده بود میباشد- و عمل بجز شرك و كفر نابود نمیگردد- و بزرگترین چیزی كه الله تعالی بالای انبیاء خویش نازل فرموده است شهادت توحید: لا إله الا الله میباشد.

همچنان الله متعال در مورد كفار كه در جهنم فریاد میطلبند، اما هیچ فریاد رسی برایشان نیست، میگوید:{**وَنَادَوْا یا مَالِكُ لِیقْضِ عَلَینَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ،لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ**}،الزخرف-77،78.

* آنان فریاد می زنند: ای مالك! پروردگارت ما را بممیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناك آسوده شوم ، او بدیشان) میگوید: شما (اینجا) می مانید (و مرگ و میر و نیستی و نابودی در كار نیست)؛ (الله برایشان پیام میدهد كه) ما حق را برای شما آورده ایم (و توسط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اكثر شما حق را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید.

و علت مانده گاری ایشان در جهنم، كراهیت آنها از امور حقی بوده كه از جانب الله متعال نازل شده بود، و همانطوریكه گفتیم بزرگترین حق كه از جانب الله آمده است، همانا شهادت توحید لا إله الا الله میباشد...كه ایشان به آن كراهیت داشتند، بناً بسبب همین كار شان مستحق عذاب و خلود به آتش جهنم گردیدند.

و میفرماید:{**إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّیطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ،ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِینَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِیعُكُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ**}، محمد-25،26.

* كسانیكه بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به كفر و ضلالت پیشین خود بر گردند، بدان خاطر است كه شیطان كار هایشان را در نظرشان می آراید و ایشان را با آرزو های طولانی فریفته می دارد، و این بدان خاطر است كه به كسانیكه دشمن چیزی هستند كه الله فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از كارها از شما اطاعت و پیروی می كنیم!

بناً آنانكه ایمان را از خویش ظاهر ساختند، و داخل آن گردیدند، اما بعداً دوباره بسوی كفر بازگشتند و از اسلام و ایمان خارج گردیدند؛ بدلیل اینكه برای كسانیكه به ما انزل الله كراهیت داشتند، گفتند:ما در بعضی امور از شما اطاعت میكنیم، در حالیكه آن امورد در مخالفت و تكذیب شریعت الله متعال و توحید قرار داشت...!

پس حكم آنانی چگونه خواهد بود، كه میگویند: ما از شما در تمام امور خویش اطاعت میكنیم؟! -مانند طواغیت عصر كه برای یهود و نصاری میگویند-.

و همین طور آنانكه در اطاعت طواغیت و موالات شان داخل گردیده اند- مانند؛ كاسه لیس های كه دین نزد شان بی ارزش و سبك بوده- و میگویند: ما از شما در همه امور خویش اطاعت میكنیم، و در همه آنچه كه از تعلیمات و اوامر و قوانین شما است، هر چند در مخالفت شریعت الله نیز قرار داشته باشد؟!

پس چگونه حكمی بر بالای آنان مرتب میگردد، درحالیكه در ذات آنچه كه الله نازل كرده است از خود كراهیت نشان میدهند؟!

بدون شك ایشان أولی و مقدم بكفر و ارتداد بوده و نسبت به كسانیكه از كارهین ما انزل الله در بعضی امور اطاعت میكنند- نه در تمام امور -كفر و ارتداد شان غلیظ تر میباشد!

همچنان كسی كه شهادت توحید را اداء میكند، اما در عین حال با توحید و اهل آن دشمنی و كراهیت دارد نیز كافر و زندیق میباشد، و همراه با منافقین در پائین ترین نقطه آتش جهنم عذاب میشوند...و هیچ عمل و طاعت كه قبلاً انجام داده اند برایشان فائده نمیرساند.

**علامات محبت صادقه**

این آسان است كه هر كسی بر بالای تختی نشسته و بر بالش های نرم تكیه زده باشد، و حب الله تعالی و رسولش صلی الله علیه وسلم و حب توحید و اهل و انصار آنرا ادعا كند...اما آیا برای اثبات صدق و كذب این شخص برهان و دلیلی وجود دارد یا خیر؟

بلی! برای هر ادعائی علامات و دلایلی تصدیق و تكذیب موجود است، و همینطور برای صداقت محبت الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم علاماتی وجود دارد، كه مهمترین آن عبارت از:

1. **حصول متابعت از نبی صلی الله علیه وسلم**: هر گاه محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیروی از سنت اش در وجود یك شخص مصداق پیدا كرد، طوریكه كاملاً تابع شده و محبت اش با الله متعال در قویترین مراحل آن برسد، و همه آن مواردی كه باعث ضعف ایمان،محبت و عدم متابعت از نبی صلی الله علیه وسلم و شریعت نازل شده بر او میگردد، از وجودش دور شود آنگاه میتوان گفت: این شخص یكی از علامات حب الله و رسول او صلی الله علیه وسلم را تكمیل كرده است- زیرا به اندازه اتباع از نبی صلی الله علیه وسلم محبت نیز ارتفاع و كاهش مییآبد، و هر آنكه محبت نبی صلی الله علیه وسلم را بدون اتباع از او ادعاء كند، دروغ گوئی است كه بدترین دروغ را بزبان خود مییآورد.

همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْكُمُ اللَّهُ**}، آل عمران-31.

* بگو: اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی كنید تا الله شما را دوست بدارد.

ابن كثیر در تفسیر این آیت میگوید: این آیت حاكم بر بالای همه كسانی است كه ادعای محبت الله را میكنند، ولی هرگز در راه و سنت محمدی قرار نداشته اند، پس ایشان در این دعوی خویش و در نفس امر دروغگو بوده، تا آنكه از شریعت محمدی و دین نبوی در جمیع اقوال و افعال خویش پیروی كنند.

ابن تیمیه در فتاوی خویش 8/360 میگوید: پس هر كسیكه ادعای دوست داشتن الله متعال را دارد، و از رسول او صلی الله علیه وسلم پیروی نمیكند، دروغ میگوید، و محبت اش خاص برای الله نیست، و اگر الله را دوست هم داشته باشد این محبت اش آلوده به شرك است، چرا كه در اصول از هوای نفس خویش پیروی میكند، همانطوریكه یهود و نصاری ادعای محبت الله را كرده بودند، پس هرگاه ایشان این محبت خود را خالص بگردانند، بدون شك كه آنچه را الله دوست دارد دوست خواهد داشت كه از آنجمله اتباع و پیروی از رسول صلی الله علیه وسلم میباشد، و هر گاه آنچه را الله بد میبیند دوست داشته باشد، و با وجود آن دعوی محبت الله را هم كند، محبت او از نوع محبت مشركین خواهد بود.

و شاگردش ابن القیم در مدارج السالكین 1/99 میگوید: حقیقت عبودیت و سِر آن خالص گردانیدن محبت او تعالی در قلب مؤمن میباشد، كه با اتباع امرش و اجتناب از نهی اش متحقق میگردد، زیرا كه پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی نشاندهنده حقیقت عبودیت و محبت است، و اتباع از رسول الله تنها با علم از سنت او صورت گرفته میتواند،در غیر آن ما شاهد محبت الله متعال در خود نخواهیم بود، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْكُمُ اللَّهُ**}، كه در اینجا الله متعال محبت خویش را مشروط به اتباع از رسولش نموده است، و همانطوریكه میدانیم وجود مشروط تا زمانیكه شرط بجا نیآمده باشد ممتنع است، بناً با انتفاء اتباع ، محبت نیز منتفی میگردد، یعنی- انتفاء اتباع ملزوم برای انتفاء محبت الله تعالی میباشد، بناً اثبات محبت الله به ایشان، و محبت آنان با الله بدون متابعت از رسول الله صل الله علیه وسلم مستحیل است.

همچنان از معانی این آیه كریمه اینست، كه هرگاه متابعت ظاهری نبی صلی الله علیه وسلم از شخص منتفی گردد، او مؤمن نبوده و با الله محبت ندارد...!كه همچنان دلیل برای كفر كسانی است كه جنس عمل شرعی از آنها ترك میگردد، ولو آنكه به توحید اقرار داشته و آنرا با قلب تصدیق نیز نموده باشد!

1. **إیثار برای الله و رسول اش در حالت اختیار:** همچنان از علامات محبت صادقه با الله تعالی و رسول اش ایثار و فدا كاری برایشان در حالت اختیار بین اطاعت الله و رسول اش و عدم اطاعت از آنها یا اطاعت از مخلوقات وغیره فتنه های دنیا كه او را بطرف خود میكشاند، است.

پس هر گاه جانب محبت الله و رسول اش بالای همه آنچه از حب دنیا و زینت و فتنه های آن غالب آید و تاثیر گذار باشد، درین حالت دعوی محبت شخص مصداق پیدا میكند، و اگر طرف دیگر آن یعنی- حب دنیا و شهوات و فتنه های آن با كل زینت هایش نسبت به محبت الله و رسولش و اطاعت از آنها مقدم گردد، پس این شخص در دعوی خود دروغگو بوده و محبت اش به مانند؛ محبت مشركین با الله است.

زیرا الله تعالی میفرماید:{**قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِیرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَیكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى یأْتِی اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا یهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ**}، التوبة-24.

* بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی كه فراچنگش آورده اید، و تجارت كه از بی بازاری و بی رونقی آن میترسید، و منازلی كه مورد علاقه ای شما است، اینها در نظر تان از الله و پیغمبرش و جهاد در راه او مجبوبتر باشد، در انتظار باشید كه الله كار خود را میكند (و عذاب خویش را فرو میفرستد) الله كسان نافرمانبردار را (راه سعادت) هدایت نمی نماید.

پس این اشیاء از زینت حیات دنیا است، كه هر گاه همه اینها در یك جانب و اطاعت از الله و رسول اش و حب آنها در جانب دیگر باشد، و مورد اول نسبت دوستی الله و رسول صلی الله علیه وسلم و اطاعت از آنها مقدم گردد، حالت فرد به مانند؛ مشركین و فاسقین كه دنیا و آخرت خویش را به خسران مواجه كرده اند میباشد.

1. **ابتلاء و صبر بر آن:** همچنان از علامات ایمان و صدق محبت، صبر در ابتلاءات و آزمایش ها از جانب الله میباشد، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یتْرَكُوا أَنْ یقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یفْتَنُونَ**}، العنكبوت-2.

- آیا مردم گمان برده اند همین كه بگویند ایمان آورده ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیغمبر اقرار كنند) به حال خود گذاشته میشوند، و ایشان به هیچ ابتلاء و آزمایش مواجه نمیگردند؟!

..تا آنكه مجاهد صابر و صادق معلوم گردد، كه او از جمله مؤمنین و طایفه منصوره است، و هر آنكه متغیر گردید، و به عقب باز گشت، و در اولین امتحان متزلزل شد بناً در همانجا میماند!

همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِینَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ**}،محمد-31.

* ما همه ای شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً مورد آزمایش قرار میدهیم تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما كیانند (و مجاهدنماها و ناشكیبایان سست عنصر كی ها اند) و اخبار شما را بیآزمائیم (كه آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته اید یا خیر).

بناً صبر ایشان در ابتلاءات علامت صادقه بر صدق محبت و عبودیت ایشان بوده، و همینطور صدق ایشان در جهاد فی سبیل الله میباشد.

اما كسانیكه بالای خویش گمان ایمان و توحید دارند، ولی با مجرد اصابت كوچكترین ابتلاء و آزمایش ایشان دوباره به عقب بر میگردند، و از آنچه بودند، تنازل میكنند، الله تعالی در مورد شان میفرماید:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِی فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ**}، العنكبوت-10.

* در میان مردم كسانی هستند كه می گویند آیمان آورده ایم (و از زمره ای مؤمنانیم)، اما هنگامیكه به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین بر گردند، انگار ایشان) شكنجه ای مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) میشمارند.

و میفرماید:{**وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ**}، الحج-11.

* و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد، (به سوی كفر بر میگردند و) رو به عقب میكنند، بدین ترتیب هم (آزمایش ایمان به قضا و قدر و مدد و یاری الله را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست میدهند، و مسلماً این زیان روشن و آشكاری است.

اما هر شخص به اندازه دین، ایمان و توحید اش مورد ابتلاء و آزمایش قرار میگیرد، و در جریان تمام این ابتلاءات صدق محبت و ایمان خویش را در صورت كه ایمان قوی داشته باشد، و در توحیدش صادق باشد ثابت میكند، هر چند این آزمایش ها بالایش شدید گردد، اما او صبر میكند، همانطور كه در حدیث آمده است:«**یبتلی الرجل علی حسب دینه فإن كان فی دینه صلباً اشتد بلاؤه، و إن كان فی دینه رقة ابتلی علی قدر دینه، فما یبرح البلاء بالعبد حتی یتركه یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة»[[56]](#footnote-56).**

**-** شخص به قدر دین اش مورد آزمایش قرار میگیرد، هرگاه در دین اش ثابت قدم و استوار بود، آزمایش ها بر وی شدیدتر میگردد، و هرگاه در دین اش رقت و سستی بود، به همان اندازه مورد آزمایش قرار میگیرد- كه توانائی آنرا دارد- و این ابتلاء و آزمایش بر بنده هرگز ختم نمیگردد، تا آنكه بر روی زمین بوده و هیچ خطاء و گناهی بر دوشش باقی نمی ماند.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید« **إن الصالحین یشدد علیهم...»،** - این ابتلاءات بر صالحین شدیدتر میباشد.

و میفرماید:«**كما یضاعف لنا الأجر كذلك یضاعف علینا البلاء»[[57]](#footnote-57)** - الله متعال همانطوریكه پاداش اعمال را بر ما مضاعف گردانیده است، همانطور آزمایش ها را نیز مضاعف ساخته است.

از همین جهت انبیاء- بخاطر كمال ایمان و صدق عبادت شان برای الله تعالی- كسانی بودند كه به شدید ترین بلاء ها و آزمایش های الهی مواجه شده، اما در برابر همه صبر اختیار كرده اند، همانطوریكه در حدیث آمده است:«**أشد بلاءً الأنبیاء ثم الأمثل فالأمثل»** - شدیدترین ابتلاءات و آزمایش ها بالای انبیاء بوده است، بعداً هر كسیكه ایمانش به مثل ایمان انبیاء باشد.

و او صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **ما أوذی أحد ما أوذیت فی الله تعالی»[[58]](#footnote-58)** - هرگز كسی آنچنان اذیت نشده است، آنطور اذیت كه من در راه الله تعالی شده ام.

و از ابی سعید الخدری روایت است كه میگوید:«**روزی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شدم، در حالیكه او مریض بود و تب داشت، و نزدش قیطفه**[[59]](#footnote-59) ا**ی بود، من دستش را گرفته بسوی آن بردم، اما حرارت دست نبی صلی الله علیه وسلم را بلند تر از آن یافتم، آنگاه ابو سعید گفت: یا رسول الله تب شدید دارید! گفت: ما همینطور هستیم....آزمایش بر بالای ما زیاتر و شدیدتر است، و اجر ما نیز دوچندان؛ گفتم: یا رسول الله چه مردمانی شدیدترین آزمایش ها را دارند؟ گفت: انبیاء بعداً صالحین**...».

همچنان در روایت دیگر آمده است كه شخصی نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت:«**و الله یا رسول الله إنی أحبك، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إن البلایا أسرع إلی من یحبنی من السیل إلی منتهاه** »[[60]](#footnote-60).

- یا رسول الله قسم به الله كه من ترا دوست دارم، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ابتلاءات و آزمایش ها برای كسانیكه مرا دوست دارند، از سرعت سیل به سوی منتهایش سریع تر میباشد.

یعنی اگر در ایمان و ادعایت صادق باشی با ابتلاءات و آزمایش های سختی مواجه خواهی شد، پس علامه محبت ات بر من، اینست كه به بلایا و امتحانات زیادی روبرو میشوی، كه باید بر همه آنها صبر كنی!

این بود! علامات و دلالات محبت صادقه به الله تعالی و رسول اش صلی الله علیه وسلم كه شامل: اتباع..ابتلاء...ایثار.. میگردید و در عدم آن صدق محبت و صدق توحید و عبودیت بر الله تعالی ثابت نمیگردد.

اگر این علامات از مدعی محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر گردید، از جمله مؤمنین و مؤحدین كه الله و رسول اش را دوست دارد خواهد بود، و عملش مصداق لسان اش میباشد، و حكم ایمان و اسلام بر او مرتب میگردد، اما در صورت خلاف و عكس آن، ولو شخص به آن اقرار داشته باشد، و بالای خویش گمان و تصور آنرا كند، به تمام وضوح و صراحت حال و حكم اش معلوم است: كه او از كاذبین ...منافقین و كافرین میباشد!!![[61]](#footnote-61).

* **شرط هشتم: رضایت و انقیاد و تسلیم به آن**

عمل به توحید تا زمانیكه شخص به آن رضایت نداشته باشد و – ظاهراً و باطناً- به آن منقاد و تسلیم نباشد، كفایت نمیكند.

الله تعالی میفرماید:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا یؤْمِنُونَ حَتَّى یحَكِّمُوكَ فِیمَا شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لَا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُوا تَسْلِیمًا**}، النساء-65.

* اما نه! به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس تنگی و ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و كاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

و همینطور استحكام در توحید و ملازمات آن و آنچه بر نبی صلی الله علیه وسلم از جانب رب العلمین آمده است كفایت نمیكند، تا هنگامیكه از رعایت آن تكلیفی بالای خود احساس نكند و كاملاً راضی شود، كه:{**ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما قضیت**}، همین مفهوم را میدهد، و همچنان این رضایت شخص باید- ظاهراً و باطناً- بدون كوچكترین اعتراض و پشیمانی باشد، در غیر آن منافی:{**و یسلموا تسلیما**}، است.

ابن كثیر در تفسیرش میگوید: الله متعال به ذات كریم و مقدس اش قسم یاد میكند، كه هیچ احدی ایمان ندارد، تا آنكه رسول الله صلی الله علیه وسلم را در جمیع امور خویش به حكمیت و قضاوت نخواند، و بعداً به این قضاوت كلاً و بدون هیچ كدام ممانعت و یا مدافعت و یا بخلی به آن تسلیم شود.

و ابن تیمیه در تفسیر این آیت در فتاوی خویش 28/471 میگوید: بناً هر شخصی كه از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شریعت خارج گردد، الله بذات مقدس خویش قسم یاد كرده است كه او مؤمن نبوده، تا هنگامیكه به حُكم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمیع مشاجرات خویش از امور دین و دنیا راضی نگردد، و در قلب اش از این حكم ذره ئی تكلیف و نارضایتی احساس نكند؛ كه بر آن از قرآن و سنت دلایلی زیادی موجود است.

و ابن قیم در التبیان270 میگوید: الله سبحانه به نفس مقدس خویش قسم مؤكد به نفی ایمان مخلوق یاد كرده است تا زمانیكه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش- اصول و فروع و احكام شرع و معاد وغیره...-حَكم قرار ندهند، و برعلاوه ای حكم قرار دادن همچنان باید تمامی حرج و تكلیف- كه همانا تنگی قلب- نسبت به آنرا از خود دور نكند، و قلب خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حكم رسول صلی الله علیه وسلم نگشایند، و هر آنچه را كه مانع آن میشود، از بین نبرد، و كاملاً آنرا با تمام رضایت و عدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و به آن تسلیم و راضی نگردد، مؤمن نیست!

و سید رحمه الله در فی ظلال القران میگوید:{**فلا و ربك لا یؤمنون...**}،بار دیگر شرطی را در مقابل صحت ایمان و حدی برای اسلام میآبیم، تا جایكه الله متعال به ذات خود قسم یاد كرده است، و بعداز آن برای هیچ احدی در این مورد سخنی باقی نمی ماند تا در مقابل ایمان شرطی بگذارد و حدی برای اسلام تعین كند، و یا تأویل كننده ای بتواند این نص را مطابق خواهش خویش تأویل نماید، و بگوید:یا الله بجز تو هیچ مرجع ای قابل احترام برای داوری و قضاوت نزد ما نیست...! اما زمانیكه موقع تحاكم برسد، آنگاه شریعت الله و حكم رسول اش را ترك كرده و به سوی قوانین مردم و خواست آنها می شتابد....اما این عمل برای تحقق ایمان و صحت آن خیلی ناكافی است زیرا هرگز رضایت و تسلیم قلبی در آن وجود ندارد، زیرا اسلام همواره اسلام قلب و جوارح بوده است.

و الله تعالی میفرماید:{**وَیقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ یتَوَلَّى فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِینَ،وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیحْكُمَ بَینَهُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ**}، النور-47،48.

* (از جمله كسانی كه الله توفیق هدایت قرینشان نفرده است، منافقانی هستند كه پرتو ایمان به دلهایشان نه تابیده است، ولی دم از ایمان می زنند) و میگویند: به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت میكنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شركت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حكم قضاوت شرعی) رویگردان میشوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.

پس اگر از آنانكه فقط به زبان رضایت نشان میدهند پرسیده شود، میگویند: أمنا بالله وبالرسول و أطعنا....یعنی- ما به الله و رسول ایمان آورده ایم و ازیشان اطاعت میكنیم، در حالیكه در اصل و باطن در این عمل و این ادعای خویش دروغگو هستند، و هنگامیكه ایشان را بسوی طاعت عملی و بسوی تحاكم الله و رسول دعوت نمائی، میبینید كه اعراض نموده و پشت میگردانند، و دور میشود...و همین مردمان هستند كه این نص در موردشان نازل شده است:{**و ما أولئك بمؤمنین**}،- و ایشان مؤمن نیستند!

طبری در تفسیرش 18/156 میگوید: آیت:{**ما أولئك بالمؤمنین**}،در مورد گوینده گان این مقوله:***آمنا بالله و بالرسول و أطعنا***، از جهت ترك تحاكم الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اعراض ایشان هنگامیكه بسوی آن دعوت شوند، نازل شده است.

و هرگاه حكم بغیر ما أنزل الله كفر أكبر نمی بود، و همینطور كفر اصغر نیز نمیبود، بدون در نظر داشت حالات و صفات حكم و قرائن اطراف آن...همانطوریكه تفسیر معروف نزد اهل علم این زمان نیز میباشد؛ حكم بغیر ما أنزل الله در توحید ناگزیر بجز یك حالت و یك حكم بیشتر داشته نمیتوانست، و آن كفر اكبر و خارج از ملت بود؛ و العیاذ بالله!

شیخ سلیمان آل الشیخ رحمهم الله تعالی میگوید: هر گاه معنی آیت حكم بغیر ما انزل الله در مسائل توحید و ترك شرك بالای شخص متحقق گردد، شرك است، و همینطور اگر در مسائل فروع باشد ولو زبان به آن اقرار نداشته باشد، اما در قلب موجود گردد، درین حالت نیز شخص حقیقتاً كافر میباشد.

و الله متعال میفرماید:{**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَینَ یدَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ،یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**}، الحجرات-1،2.

* ای كسانیكه ایمان آورده اید! بر الله و رسول اش پیشی مگیرید و پیش دستی مكنید و از الله بترسید و پروا داشته باشید، چرا كه الله شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از كردارتا) می باشد؛ ای كسانیكه ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای رسول الله بلندتر مكنید، و همچنان كه با یكدیگر سخن میگوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا دانسته اعمالتان ضائع و نابود نشود.

كه واضحاً از این آیت چنین برداشت میشود، كه استسلام منافی كوچكترین مقدم دانستن فهم، رأی و یا قولی در مقابل حكم الله و رسول اش...میباشد، چون از طرف الله متعال رسالت، و از رسول اش صلی الله علیه وسلم ابلاغ آن ثابت است، بناً برای ما قبول و رضایت، و استسلام بدون اعتراض، تقدیم، و عدم پشیمانی آن مرتب و لازم میباشد.

زیرا اگر با بلند نمودن صدا- مجرد صدا- بالای نبی صلی الله علیه وسلم ترس آن میرود كه جمیع اعمال صاحب اش نابود گردد، و عمل بجز از شرك و كفر نابود نمیگردد...پس چگونه ساختن قانون بر بالای احكام و قانون الله و رسول اش صلی الله علیه وسلم– همانطوریكه حالت بسیاری از قانونگذاران در مجالس پارلمانی و قانونگذاری همین گونه است- اولی برین نابودی عمل نباشد....كه بدون شك اولی به كفر و شرك، و نابودی عمل صاحب آن است!!

ابن قیم رحمه الله در الأعلام الموقعین 1/51 میگوید: هرگاه بلند كردن آواز بالای آواز او سبب نابودی اعمال میگردد، پس چگونه تقدیم یا پیش ساختن آراء و نظریات و ذوق ها و سیاست ها و شناخت های شان بر آنچه كه بر نبی صلی الله علیه وسلم نازل گردیده،و جایگاه بلند قائل شدن به آنها، سبب نابودی اعمال آنها نخواهد بود، آیا این اولی ترین چیزی نیست كه باعث نابودی اعمال شان گردد؟!

در حالیكه الله متعال میفرماید:{**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یكُونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ**}، الأحزاب-36.

* هیچ مرد و زن مؤمنی، در كاری الله و رسول اش داوری و قضاوت كرده باشد (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ای ایشان باید تابع اراده ای الله و رسول باشد).

بناً از لوازم ایمان و شرط آن، انتفاء اختیار- پذیرفتن و نپذیرفتن- بنده نسبت به احكام الله تعالی و رسول اش...میباشد، هنگامیكه حكم الله متعال نازل شد، آنگاه برای شان هیچ اختیاری نیست كه غیر آنرا بپذیرند- و بعداً با وجود آن بالای خویش گمان مسلمان بودن را نمایند- اما باید دانست!كه درین حالت كفر شخص بالای ایمان اش غالب آمده، ولو به آن قائل نباشند، حكم و اسم كافر در دنیا و آخرت بالایش مرتب میباشد، بدلیل اینكه به این موارد قلباً رضایت نشان داده است.

الله متعال میفرماید:{**فَلْیحْذَرِ الَّذِینَ یخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یصِیبَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ**}،النور-63.

* آنانی كه با فرمان او (رسول الله) مخالفت می كنند باید ازین بترسند كه فتنه ای (در برابر عصیانی كه می ورزند) گریبان گیر شان گردد، یا این كه عذاب دردناكی دچار شان شود.

و مراد از فتنه درینجا شرك و كفر میباشد...

امام احمد میگوید: چون به مصحف نگاه كردم در آن 33 مورد اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم را یافتم، بعداً تلاوت كردم:{**فلیحذر الذین یخالفون عن أمره أن تصیبهم فتنه**}، و آنرا تكرار كردم، و گفتم: فتنه چیست؟ شرك! بدلیل اینكه شاید احكام و اوامر الله متعال باعث رد و بطلان بعضی اوامر و اقوال آنشخص گردد، و در قلب او به سبب آن چیزی از كجی پیدا شود، و این كجی باعث هلاكت قلب اش گردد.

و برایش گفته شد: قومی است كه حدیث را گذاشته، و بدنبال رأی و نظریات سفیان و غیره میروند!

گفت: تعجب میكنم از آن قومی كه حدیث را میشنوند، و اسناد آنرا نیز میشناسند، و صحت آنرا تأیید میكنند، و آنرا میگذارند و بدنبال رأی سفیان و غیره میروند! در حالیكه الله متعال میفرماید: {**فَلْیحْذَرِ الَّذِینَ یخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یصِیبَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ**}، و آیا میدانید كه فتنه چیست؟ كفر، همانطوریكه الله متعال میفرماید:{**و الفتنة أكبر من القتل**}، و ایشان حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را ترك میكنند، و هوای نفس ایشان را وامیدارد تا بدنبال رأی و نظریات اشخاص بروند[[62]](#footnote-62)!

میگویم: این حكم امام احمد در مورد ترك قول نبی صلی الله علیه وسلم و رفتن بسوی قول سفیان و غیره از اهل علم بود، پس حكم كسانیكه قول و امر نبی صلی الله علیه وسلم را ترك میكنند، و بسوی قول و حكم احبار و رهبان و قانونگذاران مجالس پارلمانی تشریعی و غیره ...میروند چه خواهد بود؟! بدون شك كه أولی به فتنه بودن و باعث بر وقوع زیغ یا كجی در قلب بوده، و كفر و شرك آشكار میباشد!

* **شرط نهم: موافات بر آن**

بعد از رعایت تمام شروط فوق لازم است شخص به آن وفات نماید، در غیر آن نمیتواند از مفاد نطق و رعایت شروط فوق مستفید گردد، زیرا هرگاه شخص در ضد آن یعنی- شرك و كفر- بمیرد رعایت این شروط و سایر طاعات و عبادات قبلی اش برای او هیچ نفعی رسانیده نمی تواند؛ بناً تكمیل شروط توحید- و انتفاع از آن برای شخص در آخرت- زمانی اعتبار پیدا میكند، كه خاتمه اش با آن باشد، یعنی با وجود تحقق همه شروط با آن وفات نیز كند؛ پس هرگاه خاتمه شخص با توحید باشد، او از اهل جنت و نجات خواهد بود، اگر چه قبل از آن اعمال زشت و بد زیادی را مرتكب شده باشد، اما هر گاه خاتمه شخص با كفر و شرك بود، از اهل جهنم بوده ولو آنكه عمل صالح بسیاری قبل از آن نیز انجام داده باشد.

الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ یرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِینِهِ فَیمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ**}، البقرة-217.

* و هر كسی از شما از دین خود بر گردد و در حال كفر بمیرد، چنین كسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد میرود، و ایشان یاران آتش جهنم میباشند، و در آن جاویدان میمانند.

و میفرماید:{**إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَیهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ،خَالِدِینَ فِیهَا لَا یخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ ینْظَرُونَ**}، البقرة-161،162.

* كسانیكه كفر ورزیدند و در حالی كه كافر بودند مردند، (و با استمرار كفر و بدون توبه و پشیمانی، از دنیا رفتند) نفرین و لعنت الله و ملائك و همه ای مردمان بر آنها خواهد بود، و جاویدانه در آن نفرین باقی می مانند ( و همیشه در آتش جهنم بسر میبرند) و نه عذاب آنان سبك می شود و نه مهلتی بدیشان داده میشود.

در آیات فوق دیده میشود، الله تعالی عذاب در جهنم و خلود ایشان را در آن معلق به مردن شان در كفر كه مناقض توحید میباشد نموده است...

و در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است كه میگوید:«**ما من عبدٌ قال لا إله إلا الله ثم مات علی ذلك إلا دخل الجنة**»، مسلم.

- هیچ بنده ای نیست كه لا إله الا الله بگوید و بعداً بر آن بمیرد، مگر اینكه داخل جنت میشود.

كه اینجا همچنان دخول به جنت معلق به مردن بر توحید گردیده است...!

و میفرماید:{**فوالذی نفسی بیده إن أحدكم لیعمل بعمل أهل الجنة حتی ما یكون بینه و بینها إلا ذراع، فیسبق علیه الكتاب، فیعمل بعمل أهل النار فیدخلها، وإن أحدكم لیعمل بعمل أهل النار حتی ما یكون بینه و بینها إلا ذراع، فیسبق علیه الكتاب فیعمل بعمل أهل الجنة فیدخلها**}، متفق علیه.

- قسم به آن ذات كه جان من بدست اوست، یكی از شما عمل اهل جنت را انجام میدهد، تا آنكه بین او و بین جنت فاصله یك ذراع باقی نمی ماند، اما كتاب-قضا و قدر- بر او سبقت جسته، و او عمل اهل جهنم را انجام میدهد و داخل آن میگردد، و از شما یكی هست كه عمل اهل جهنم را انجام میدهد تا آنكه بین او و بین جهنم فاصله یك ذراع باقی نمی ماند، و تقدیر بران پیشی گرفته و عمل اهل جنت را انجام میدهد و داخل آن میگردد.

و میفرماید:«**لا تعجبوا بعمل أحد حتی تنظروا بما یختم له، فإن العامل یعمل زماناً من دهره أو برهة من دهره بعمل صالح لو مات علیه دخل الجنة، ثم یتحول فیعمل عملاً سیئاً، إن العبد لیعمل زماناً من دهره بعمل سیء لو مات علیه دخل النار، ثم یتحول فیعمل عملاً صالحاً إذا إراد الله بعبدٍ خیراً استعمله قبل موته فوقفه لعمل صالح، ثم یقبض علیه**»[[63]](#footnote-63).

- به عمل هیچ یكی از خود تعجب نكنید، تا آنكه نبینید خاتمه او چگونه پایان میآبد، زیرا كه عمل كننده شاید یك مدت زمان را و یا بخش از آنرا عمل صالح انجام میدهد كه اگر به آن بمیرد، داخل جنت میشود، بعداً متحول گردیده و عمل بدی را انجام میدهد؛ و بنده گاهی تمام اوقات عمر خویش را عمل بد انجام میدهد كه اگر به آن بمیرد داخل جهنم میگردد، ولی متحول گردیده عمل صالحی انجام میدهد، و هرگاه الله بالای بنده خویش اراده خیر نماید، او را قبل از مرگ اش بهرمند به موافقت عمل صالح میسازد،و یا آنرا از او میگیرد.

نووی رحمه الله میگوید: هیج احدی كه در توحید مرده باشد در آتش جهنم جاویدان نمی ماند، هر چند گناهان زیادی را مرتكب شده باشد، همانطوریكه كه شخص در كفر مرده باشد، داخل جنت نمیگردد، هرچند اعمال صالح و شایسته را انجام داده باشد، كه این موضوع مختصر مذهب اهل حق درین مسئله میباشد.

از الله متعال ثبات، و ثبات قلب های خویش را در دین و توحید استدعا داریم!

و میخواهیم كه خاتمه ما را با نیك ترین و محبوب ترین عمل به نزدش نیك بگرداند...كه بیشك او شنونده قریب و اجابت كننده دعا است...!

این مختصر شروط صحت توحید بود...كه هرگاه شخص به آن بدون كمی و كاستی وفا كند، شهادت توحید در آخرت برایش نفع خواهد رسانید، و هرگاه جزء از آنرا انجام ندهد و یا كمی و كاستی در انجام آن وجود داشته باشد، شهادت توحید برایش نفعی نمیرساند.

در خاتمه بشكل نتیجه این موضوع از اول تا آخر لازم است بگویم: كه هر آنكه لا إله الا الله را اقرار داشته باشد، و به تمام آنچه غیر الله عبادت میشود كافر گردد، و همینطور به شهادت توحید و ملازمات و مطالبات آن عالم،صادق،مخلص،متیقن و غیر متردد باشد، و آن و اهل آنرا دوست داشته باشد، و به توحید و مقتضیات آن عمل كند، و برای او تسلیم و منقاد شود، و حكم آنرا بر تمامی احكام و قوانین ترجح بدهد، بعداً در همان حالت وفات كند.....جز این نیست كه الله او را داخل جنت میكند.

* **تنبیهات مهم و ضروری**

برخی موضوعات درین مباحث وجود دارد كه شاید خواننده را به مشكل مواجه گرداند، بناً لازم دانستیم تا بعضی تنبیهات ضروری را در اخیر این رساله بگنجانیم.

* **تنبیه اول**

آنچه را قبلاً به عنوان شروط شهادت توحید لا إله الا الله... متذكر گردیدیم، عبارت از شروط اساسی بود، كه باید تحقق بیآید و استیفاء گردد، تا آنكه صاحبش را در آخرت منفعت برساند، و تا آنكه از اهل جنت و نجات از عذاب در روز قیامت گردد، ولی در دنیا باعث میگردد، تا با وی به مانند مسلمان برخورد شده و احكام اسلام بالایش جاری گردد، كه درین حالت اخیر كفایت میكند، تا شخص شهادت توحید را لفظاً اداء نموده ، و افعال متضاد آنرا از اقوال و اعمال ظاهراً شركی و كفری انجام ندهد

یعنی با استفیاء همین دو شرط فوق با وی معامله چون مسلمانان میگردد، و همینطور احكام، حقوق و واجبات اسلام بالایش جاری میگردد.

كه با این وجود لازم نیست كه شخص حقیقتاً مؤمن پنداشته شود، زیرا احتمال نقاق بالایش میرود...!

بناً هر مسلمانان در حقیقت مؤمن نیست، اما هر مؤمن یك مسلمان حقیقی بوده میتواند، و این قاعده عام و معروف است كه نصوص شرعی زیادی به آن دلالت دارد، و اهل علم و تفسیر شروحاتی بر آن نوشته اند.

* **تنبیه دوم**

قبلاً در مورد وجوه افتراق میان داخل شدن شخص به اسلام و حالات و صفاتی كه حكم اسلام بالایش جاری میگردد، صحبت كردیم.

كه شخص با اقرار به شهادت توحید داخل اسلام میگردد، اما وصف كه باعث جاری شدن احكام اسلام بالایش میگردد، همانا ظاهر ساختن اعمال، اقوال و ملازمات توحید از خویش میباشد،كه بغیر از آن چنین پنداشته میشود كه شخص از دائره اسلام خارج گردیده است، و هرگاه اعمال مناقض اسلام را انجام بدهد، وصف و حكم اش به وصف وحكم مرتد از دین منتقل گریده و احكام ارتداد بالایش جاری میشود.

اما اگر گفته شود هرگاه شخص با شهادت توحید داخل اسلام شود، و قبل از اینكه فعل و عمل را كه بیانگر شرط صحت توحید باشد انجام بدهد، بمیرد...آیا این شهادت توحید او را در روز قیامت فائده میرساند یاخیر؟

در جواب باید بگویم: لله الحمد درین مورد سنت واضحاً دلالت دارد، كه هرگاه شخص در چنین وصفی واقع شود، این شهادت برایش نفع میرساند، درحالیكه هیچ فرصت برای انجام عمل كه باعث انتفاء شروط صحت توحید گردد برایش میسر نباشد.

همانطوریكه این حدیث صحیح مسلم برآن دلالت دارد، چنانچه شخصی از انصار نزد نبی صلی الله علیه وسلم **آمد و گفت**:«**اشهد أن لا إله إلا الله و أنك عبده و رسوله، بعداً رو به سوی جنگ كرد و تا آنوقتی كه كشته نشد دشمنان را میكشت، نبی صلی الله علیه وسلم در موردش گفت: عمل یسیراً و أجراً كثیراً، یعنی- عمل آسان اما پاداش خیلی زیاد**».

و در روایت دیگر نزد بخاری آمده است: شخصی كه كلاه آهنی بر سر داشت نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمده،و گفت: یا رسول الله بكشم و یا اینكه اسلام بیآورم؟ رسول الله گفت: اسلام بیآور بعداً بكش، بناً اسلام آورد بعداً به مقاتله پرداخت، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: عملٌ قلیلاً و أجراً كثیرا. یعنی- عمل قلیل و كم در برابر اجر و پاداش خیلی زیاد.

و در روایت دیگری از انس رضی الله عنه آمده است،«أ**ن غلاماً یهودیاً كان یضع للنبی صلى الله علیه وسلم وضوءه، ویناوله نعلیه، فمرض، فأتاه النبی صلى الله علیه وسلم فدخل علیه وأبوه قاعد عند رأسه فقال له النبی صلى الله علیه وسلم: " یا فلان قل لا إله إلا الله ". فنظر إلى أبیه، فسكت أبوه، فأعاد علیه النبی صلى الله علیه وسلم، فنظر إلى أبیه، فقال أبوه: أطع أبا القاسم. فقال الغلام: أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله، فخرج النبی صلى الله علیه وسلم وهو یقول: " الحمد لله الذی أخرجه بی من النار**»[[64]](#footnote-64)- پسر بچه یهودی كه برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آب وضوء میریخت و كفش هایش را در میآورد، مریض شد، پس نبی صلی الله علیه وسلم نزدش آمد، و داخل اطاقش گردید، در حالیكه پدرش بالای سرش نشسته بود، نبی صلی الله علیه وسلم برایش گفت: ای فلان لا إله الا الله بگو: او بسوی پدرش دید،و پدرش سكوت كرد، نبی صلی الله علیه وسلم دوباره آن حرف قبلی را برایش تكرار كرد: باز بسوی پدر خود دید، این بار پدرش برایش گفت: از ابو القاسم اطاعت كن! آن پسر بچه گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، آنوقت نبی صلی الله علیه وسلم از نزدش خارج شده و گفت: ستایش ذاتی را است كه او را از آتش جهنم خارج ساخت.

و همینطور در حدیث تلقین شهادت توحید توسط نبی صلی الله علیه وسلم برای كاكایش در حالیكه در موقع مرگ قرار داشت، تا به وسیله آن در روز قیامت برایش شفاعت نماید، آمده است:«**كلمة أحاج لك** **بها عند الله تعالی...**»، - آن كلمه كه نزد الله متعال -برای مؤمن بودنت- حجت گیرم.

كه این امر درین مبحث ما همچنان قابل استدلال است.

ابن جریر طبری در الجامع 3/345 میگوید: در بین جمیع حجج شرعی هیچ اختلافی نیست، كه هرگاه كافری قبل از آنكه روحش از بدن جدا شود –در فاصله یك پلك زدن- اسلام بیآورد، جمیع احكام مسلمین مانند، نماز بر وی و ارث مسلمان از او و غیره احكام شرعی بالایش جاری میگردد، بناً اگر توبه شخص درین حالت غیر قابل قبول میبود، هرگز حكم اش از حكم كفار به حكم اهل اسلام انتقال پیدا نمیكرد.

میگویم: این فاصله یك پلك زدن را كه طبری رحمه الله ذكر كرده است، لازم است تا قبل از غرغره و معاینه[[65]](#footnote-65) باشد، چرا كه در هنگام معاینه و یا غرغره توبه برای صاحبش نفع نمیرساند، بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه وسلم :«**إن الله تعالی یقبل توبة العبد ما لم یغرغر**»[[66]](#footnote-66)،- الله متعال توبه شخص را قبول میكند تا هنگامیكه به غرغره یا معاینه مواجه نشود، و در روایت دیگر آمده است:«**من تاب إلی الله قبل أن یغرغر، قبل الله منه**»[[67]](#footnote-67)،- هر كس قبل غرغره یا معاینه بسوی الله توبه كند الله متعال توبه او را میپذیرد.

* **تنبیه سوم**

حفظ یا بخاطر سپردن شروط توحید و حفظ ادله وارده بر آنها....شرط صحت توحید نیست، زیرا كه چنین چیزی در شریعت ذكر نگردید است، اما خلاف آن ذكر شده است، همچنان هر فرد به اندازه قدرت و توان خود مكلف به اجرای هریك از شروط متذكره میباشد.

مسلم در صحیح خویش از معاویه بن الحكم رضی الله عنه روایت نموده است، كه میگوید:«**كانت لی جاریة ترعى غنماً لی قِبل أحدٍ والجوانیه، فاطلعت ذات یومٍ، فإذا الذئب قد ذهب بشاة من غنمها، وأنا رجل آسف كما یأسفون، لكنی صككتها صكةً، فأتیت رسول الله صلى الله علیه وسلم فعظَّم ذلك علی، فقلت: یا رسول الله أفلا أعتقها؟ قال: " ائتنی بها " فأتیته بها، فقال لها: " أین الله؟ " قالت: فی السماء، قال: " من أنا؟ ". قالت أنت رسول الله. قال: أعتقها فإنها مؤمنة**»،- من كنیزی داشتم كه گوسفندانم را در أحد و الجوانیة مچرانید، یك روزی اطلاع حاصل نمودم كه گرگی یك از گوسفندانش را ربوده است، و من مانند، سایرین كه خشم گین میشوند خشمگین شدم و سیلی را بروی وی زدم،پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و او را از این حادثه آگاه ساختم، و گفتم: یا رسول الله آیا وی را آزاد نسازم؟ گفت: او را نزد من بیاور، پس او را آوردم، برایش گفت: الله كجاست؟ گفت: در آسمان، من كیستم؟ گفت:تو رسول الله هستی، گفت: او را آزاد كن كه مؤمن است.

اینجا دیده میشود كه نبی صلی الله علیه وسلم جهت صحت ایمان به همین مقدار سؤالات بسنده كرد، بدون اینكه از وی مسائل اصول و فروعات و مطالبات و استدالال آنها را بخواهد!!

و در سنن أبی داود از عبدالله ابن أبی أوفی روایت است كه میگوید:« **جاء رجل إلى النبی صلى الله علیه وسلم فقال: إنی لا أستطیع أن آخذ من القرآن شیئاً، فعلمنی ما یجزئنی منه، قال: " قل سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله أكبر، ولا حول ولا قوة إلا بالله ". قال: یا رسول الله هذا لله عز وجل فما لی؟ قال: " قل اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی " فلما قام، قال هكذا بیده، فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم: " أما هذا فقد ملأ یدَه من الخیر**»[[68]](#footnote-68)،- شخصی نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد، و گفت: من هیچ توانائی أخذ و یاد گیری از قرآن را ندارم، پس مرا چیزی تعلیم بده تا ثواب خواندن قرآن را بدست بیآورم، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:بگو! سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة إلا با الله، گفت: یا رسول الله اینكه برای الله عزوجل است، پس برای من چیست؟ فرمودند: بگو! اللهم أرحمنی-بالای من رحمت كن- و ارزقنی-مرا رزق بده- وعافنی-عاقبت مرا نیك بگردان- و إهدنی-مرا هدایت كن، چون از جای خود برخاست، دست های خود را جمع كرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: این شخص دستان خویش را از خیر پُر كرد.

این صحابی برایش ممكن نبود تا از قرآن چیزی را حفظ كند، حتی فاتحه كه نماز بدون آن صحیح نمیباشد، و باید هر مسلمانان آنرا حفظ داشته باشد، ولی او حفظ نداشت، ولی باوجود این همه نبی صلی الله علیه وسلم او را نسبت به این حالت معذور دانسته، برعلاوه بدیلی آسانی نیز برایش پیشنهاد میكند، و حتی برایش نمیگوید كه لازماً او سوره فاتحه را حفظ كند....چه رسد به اینكه او را مكلف به حفظ اصول و دلائل اضافی بر آن نماید!

بلكه در مواردی همچنان دیده میتوانیم، كه نبی صلی الله علیه وسلم خالد را از عجله در قتل كسانیكه بخوبی نتوانستند، بگویند اسلام آوردیم! بلكه در عوض گفتند: صبأنا –یعنی از دین خود برگشتم- سرزنش كرد، همانطوریكه صحیح بخاری از سالم و آن از پدرش روایت میكند، كه گفت: **نبی صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را بسوی بنی حذیفه روان كرد، اما ایشان به نیكی نتوانستد اسلام خویش را اظهار كنند، بلكه گفتند! صبأنا...صبأنا – ما از دین خود برگشتیم...از دین خود برگشتیم-اما خالد بعضی ایشان را كشت و بعضی دیگر را اسیر ساخت، و برای هر یك از لشكریانش یك اسیر را سپرد، و آنها را امر به قتل اسیران شان كرد، من گفتم: به الله قسم كه من اسیر خویش را نمی كشم، و نه كسانیكه همراه من است اسیر خویش را میكشد! این حادثه را به نبی صلی الله علیه وسلم یاد آوری كردیم، ایشان فرمودند: اللهم إنی أبراء إلیك مما صنع خالد بن ولید...اللهم إنی ابراء إلیك مما صنع خالد بن الولید...! یعنی- یا الله من از كاری كه خالد بن ولید انجام داده است بیزار هستم، و این گفته را دوبار تكرار كرد!**

درین موارد تنبیه بزرگی برای درك خطای آن غلات مكفره است كه حكم كفر را بالای دیگران بخاطر عدم دوست داشتن، اصول، تقریرات و دلائل خویش حمل میكنند، و بسیاری از مردمان را در نزد خویش به همین دلیل مؤمن و مسلمان نمی دانند، و مستقیماً آنها را تكفیر میكنند!

بناً شخص زمانی نزد آنها مؤمن خواهد بود كه اولاً بیشتر از صد ها سؤال ایشان را پاسخ بدهند، مثلاً؛ میپرسند:در مورد فلان موضوع چه نظر داری....حكم ات بالای فلان شخص چه است....این امر چه معنی میدهد....شروط این چیز چه است...تا آنكه آن شخص را گیچ میسازد، و سؤالاتی را مطرح میسازد كه نزد اهل علم و فقه نیز مورد تنازع میباشد!

ابن حجر در الفتح 13/439 با نقل از غزالی رحمه الله میگوید: با طائفه آشنا شده ام كه عوام مسلمین را تكفیر میكنند، و گمان شان اینست كه آنها عقاید شرعی را با ادله آن نمی دانند، بناً كافر هستند، اما ایشان كسانی بودند كه رحمت وسیع الله را تنگ ساخته و حصول جنت را مختص به بشارت ذمه شخص از طرف متكلمین مینمودند!

و ابن حزم رحمه الله در المحلی 1/61 میگوید: رسول صلی الله علیه وسلم از هنگام بعثت اش تا هنگام مرگش هرگز در مورد مردم كه به اسلام اقرار میكردند، و بعداً به آن ثابت میمانند، دچار لغزش نشده است، و در اسلام آوردن آنها از ایشان خواستار استدلال و تكلف نشده است، و هرگز نپرسیده است كه آیا برای اسلام آوردنت دلیل داری یا خیر، كه بهمین ترتیب این حكم تا امروز جریان دارد.

* **تنبیه چهارم**

اگر گفته شود در صورتیكه حفظ شروط توحید برای شخص لازم نباشد، پس چگونه بداند كه شروط لا إله الا الله را استیفاء نموده است، و همینطور وصف آنرا كه ایمان بدون آن صحیح نمی باشد بداند، و آنرا در خود احیاء نماید؟!

میگویم: اولاً اینكه برای انجام دادن تمامی این شروط لازم نیست كه همه ای آنها به نام شروط شناخته شوند، و بعداً به آن التزام صورت گیرد،كه اینجا سؤال پیدا میشود، آیا شخص درینصورت میتواند بوجه مطلوب آنها را در وجودش متحقق سازد یا خیر؟ باید گفت: این امر میان شخص و الله عزوجل میباشد، احدی بغیر از الله متعال حق دخل و تصرف و حق استجواب و تحقیق آنرا از شخص ندارند.

اما اگر از وی اقول و أعمال دال بر نقض شروط توحید و یا بعضی از آنها ظاهر گردید....آنگاه خود باید این را بداند كه او توحید را بشكل مطلوب و لازم آن رعایت نكرده است،و یا اینكه به آن جاهل است[[69]](#footnote-69).

از همین لحاظ الله متعال مكلفیت امر بالمعروف و نهی از منكر را برای مؤمنین شناخته است، تا دست خلاف كار و جاهل را از امور خلاف شریعت بگیرد، و اگر توانائی آنرا نداشت با نصحیت بهتر است.

**اما صفت التزام به این شروط چگونه خواهد بود؟**

باید گفت: كفایت میكند كه شخص در زندگی عادی خویش به آن التزام داشته باشد، ضد آنرا از شرك و كفر... انجام ندهد، و بخاطر الله با طواغیت بغض و كینه و دشمنی داشته باشد، و در صورت ضرورت با آنها به مقاتله و جهاد بپردازد، و لازم نیست كه برای شخص گفته شود: از شروط صحت توحید كفر به طاغوت است، و صفت كفر به طاغوت هم باید، اعتقاداً ، قولاً و عملاً تحقق بیآبد، همانطوریكه متذكر گردیدیم!

و همینطور لازم نیست! محبت بخاطر الله و بغض و نفرت بخاطر الله... و به تنهائی الله را عبادت كردن...و انجام همه ای این امور را مسلسلاً بشكل شروط توحید قسمیكه قبلاً متذكر گردیدیم، نزد خود حفظ كرده و قدم به قدم رعایت كند!

و شاید بعضی از شروط توحید را به تفصیل برایش ذكر كنید...برایتان بگوید: من هم همینطور نزد خود فكر میكردم...ولیكن برایم بی مفهوم جلوه میكرد، و بخوبی كه تو آنرا وصف كردی نتوانستم آنرا نزد خود تصور كنم[[70]](#footnote-70)!

* **تنبیه پنجم**

و اگر گفته شود كه هرگاه برخی اهل علم برای توحید این شروط هشت گانه را قائل گردیده اند، و برخی دیگر آنرا در هفت شرط منحصر ساخته اند...چه بدانیم كه عالم دیگر آمده و برای آن نه شرط قائل گردد، و ما ندانیم؟!

باید بگویم: بین این اقوال الحمدلله هیچ تناقض موجود نیست، اینكه آنرا هفت یا هشت شرط بدانند...حتماً آنشخص دو شرط را در یك شرط جمع كرده است، طوریكه یكی از علماء عمل به توحید را شرط صحت آن ذكر كرده و كفر به طاغوت را بشكل منفرد ذكر نكرده بلكه آنرا جزء و داخل در عمل به توحید دانسته است...یعنی هر عمل كننده به توحید لازماً به طاغوت نیز كافر باشد، و لازم نیست كه هر عمل كننده به توحید به صورت جدا گانه به طاغوت كافر باشد.

و بعضی از ایشان –مانند شیخ محمد بن عبدالوهاب و اولاده ایشان رحمهم الله- كفر به طاغوت را نسبت دلالت نصوص جداگانه و اهمیتی كه دارد... بگونه ای شرط مستقل ذكر كرده اند، همانطوریكه امور خاص نسب به امور عام نظر به اهمیت و ضرورت موجود در آن بصورت جداگانه ذكر میگردد.

همچنان شرط انتفاء شك و حصول یقین...را احیاناً جدا گانه و دو شرط ذكر میكنند، طوریكه انتفاء شك را یك شرط...و حصول یقین را شرط دیگر، و الحمد لله هیچ تناقضی میان این دو حالت نیست، زیرا كه در هر دو شكل نفس معنی و دلالات آنرا شامل میباشد، و اختلاف آن در تعداد شروط هیچ گونه تأثیر بالای ارزش، معانی و دلالات آن ندارد.

مگر بجز شرط موافات به توحید،كه تا هنوز هیچ عالمی با آن مخالفت نكرده اند- و همه علماء موافقاً- آنرا به عنوان شرط مستقل ذكر كرده اند، و بدون شك این یگانه شرط صحت توحید است كه باعث نجات صاحب آن در روز قیامت میشوند، بدلیل نصوص متعددی كه در این مورد وارد شده است، و قبلاً متذكر گردیدیم.

از همین لحاظ ما این موارد را ضمن شروط توحید درینجا تذكر داده ایم!

آنچه قبلاً تذكر دادیم، بخش اول سؤال را پاسخ میگوید! اما بخش دوم سؤال كه در مورد ازدیاد شروط صحت توحید بود! باید بگویم كه شرط صحت توحید نظر به دلایل شرعی و نصوص وارده در قرآن و سنت تعین میگردد، در غیر آن هیچ شرطی بعنوان شرط صحت توحید دانسته نمیشود، و اگر یكی از اهل علم – و یا ما درین رساله خویش- از ذكر آن غافل شده باشیم، لازم است، بالای چنین افراد اتمام حجت شرعی صورت گیرد- یعنی ایشانرا باید ازین غفلت شان آگاه ساخت- كه شاید از نزد شان فراموش گردیده باشد. و الله تعالی أعلم.

* **تنبیه ششم**

باید میان شروط صحت آحاد اعمال شرعی و شروط صحت مجموع اعمال و دین فرق قائل گردید.

آنچه قبلاً از شروط لا إله الا الله...ذكر كردیم، در حقیقت از شروط مجموع دین و اعمال؛ تذكر بعمل آورده ایم، اما در مورد شروط صحت آحاد اعمال تعبدی باید دو شرط را در نظر داشته باشیم:

1. **متابعت و موافقت عمل با سنت نبی صلی الله علیه وسلم در تمام مسائل تعبدی**.

چون اگر عبادت الله متعال از طرف شخص بشكل غیر مشروع و مسنون آن انجام شود، مورد قبول واقع نمیگردد، و برای صاحب اش باز گردانیده میشود،همانگونه كه در حدیث آمده است:«**من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس فیه فهو رد**»[[71]](#footnote-71)،- هر كسیكه درین امور ما (دین ما) چیزی یا امری را احداث كند، مردود میباشد.

و همچنان میفرماید:«**كل بدعة ضلالة و كل ضلالة فی النار،**»،- هر امر نو پیدا –در شریعت- گمراهی است، و هر گمراهی در آتش جهنم، و میفرماید:«**صلوا كما رأیتمونی أصلی**»[[72]](#footnote-72)،- همانطوریكه مرا میبینید نماز میگذارم شما نیز همانطور نماز بگذارید، و میفرماید:«**خذوا مناسككم عنی**»[[73]](#footnote-73)، - همه مراسم دینی-عبادی- خویش را از من اخذ كنید، و غیره ادله كه بیانگر وجوب اتباع و حرمت ابتداع و بطلان آن میباشد.

زیرا در عبادت اصل منع و بازداشتن بنده است از جمیع اعمال كه در مورد- اباحت،جواز و جوب- آن نص وارد نگردیده باشد.

1. اینكه بنده عمل را خالصاً برای الله متعال انجام داده و در آن شرك و شك و تردید را نیآمیزد، اما هرگاه عبادت موافق با سنت بوده، اما غیر خالصانه برای الله باشد، یا كسی دیگر را به آن شریك بسازد...و یا بخاطر خودنمائی و جلب خاطر و رضایت مردم..... باشد،عمل اش مردود بوده و قبول نمیگردد، طوریكه در حدیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است،كه میگوید:«**قال الله تبارك و تعالی:أنا أغنی الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فیه معی غیری تركته و شركه**»،- مسلم.

- الله تبارك و تعالی میفرماید: من غنی ترین ذاتی از شرك هستم، هر آنكه عملی را انجام بدهد و در آن عمل برای من شریك قائل گردد، او را با همان شرك اش ترك میكنم.

و در روایت دیگر آمده است، من از او بیزار هستم، و او را به همان شرك اش میسپارم.

و از دلایل كه هر دو شرط را در خود دارد، این قول الله متعال است:{**فَمَنْ كَانَ یرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}، الكهف-110.

* پس هر كسی كه خواهان دیدار رب خویش است، باید كار شایسته كند، و در پرستش پروردگارش كسی را شریك نسازد.

اهل علم و تفسیر در مورد این آیه میگویند: عمل صالح آنست كه موافق سنت باشد....و:{**ولا یشرك بعبادة ربه أحداً**}، عبارت از اخلاص در عبادت الله تعالی است.

* **تنبیه هفتم**

بعضی ها به این گمان هستند، كه شهادت به لا إله الا الله از بالای گوینده آن شمشیر را بر میدارد، و فرق نمی كند كه گوینده آن از هر نوع بوده و در هر حالت و صفت قرار داشته باشد، و برای این استدلال خویش به قصه اسامه بن زید رضی الله عنه استناد میكنند، هنگامیكه او مردی را بعداز گفتن لا إله إلا الله به قتل رسانید، اما نبی صلی الله علیه وسلم شدیداً وی را سرزنش كرد.

همانطوریكه در صحیح مسلم از أسامه بن زید روایت است، كه گفت:«**بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم إلی الحرقة، فصبحنا القوم فهزمناهم، ولحقت أنا و رجل من الأنصار رجلا منهم ، فلما غشیناه قال: لا إله إلا الله ، فكف الانصاری عنه ، فطعنته برمحی حتی قتلته ، فلما قدمنا بلغ النبی صلی الله علیه وسلم فقال: یا أسامة أقتله بعد ما قال:لا إله إلا الله، قلت:كان متعوذاً ، فما زال یكررها حتی تمنیت أنی لم أكن أسلمت قبل ذلك الیوم**»،- رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به سریه بسوی الحرقه، كه اقوام جهینه در آنجا سكونت داشتند، فرستاد، در آنجا صبح كردیم و بعداز آن بالای آن قوم حمله كرده و آنها را شكست دادیم، در آن هنگام من و مردی از انصار باهم شخصی را تعقیب كردیم، و چون او را دریافتیم آنشخص به: لا إله إلا الله اقرار كرد، انصاری او را نكشت، اما من او را با نیزه خویش زدم تا آنكه او را كشتم، زمانیكه برگشتیم، این حادثه را بر نبی صلی الله علیه وسلم حكایت كردیم، او گفت: ای اسامه آیا او را بعداز آنكه لا إله إلا الله گفت، كشتی؟ گفتم: او-در حقیقت از مرگ- پناه میخواست، اما نبی صلی الله علیه وسلم همیشه این گفته اش را تكرار میكرد، تا جائیكه تمنی كردم ای كاش كه قبل از آنروز اسلام نمی آوردم.

همچنان در روایت صحیح دیگری از مقداد بن أسود آمده است، كه گفت:« **یا رسول الله أرأیت إن لقیت رجلاً من الكفار فقاتلنی فضرب إحدى یدی بالسیف فقطعها ثم لاذ منی بشجرة فقال: أسلمت لله، أفأقتله یا رسول الله بعد أن قالها؟ قال رسول الله صلى الله علیه وسلم: لا تقتله، قال: فقلت یا رسول الله إنه قد قطع یدی ثم قال ذلك بعد أن قطعها أفأقتله؟ قال رسول الله صلى الله علیه وسلم: لا تقتله فإن قتلته فإنه بمنزلتك قبل أن تقتله، وإنك بمنزلته قبل أن یقول كلمته التی قال**»[[74]](#footnote-74)،- یا رسول الله اگر من با مردی از كفار مواجه شوم، و با من به مقاتله بپردازد، و یك دست من را قطع نماید، بعداً من بكمك درختی دوباره سر پا ایستاده شوم، آنوقت او بگوید: بخاطر الله اسلام آورده ام، آیا او را بعداز این قول اش بكشم؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: او را نكش! گفتم: یا رسول الله او یكی از دستان مرا قطع كرده است، و پس از قطع آن این كلمه را میگوید،رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:او را نكش! اگر او را بكشی او به منزله تو پیش از آنكه او را بكشی خواهد بود، و تو به منزله وی قبل از آنكه او آن كلمه را گفته باشد، خواهی بود.

قول رسول الله صلی الله علیه وسلم:«**فإن قتلته فإنه بمنزلتك قبل أن تقتله، بمنزلته قبل أن یقول كلمته التی قال**»، به این معنی است، كه آنشخص قبل از آنكه او را بكشی، با ادای كلمه شهادت به مانند تو معصوم الدم میگردد، و اگر باوجود آن تو او كشتی در آنصورت تو به مانند حالت قبل از ادای كلمه شهادت توسط آنشخص-جهت قصاص- مباح الدم میشوی، و این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم:«**إنك بمنزلته**»، یعنی- تو به منزله او هستی... اكثراً درست تفهیم نمیگردد، طوریكه بعضی غلات درین مسئله او را به مفهوم: تو بمنزله او در كفر هستی...تعبیر میكنند،كه صحت آن بعید به نظر میرسد.

**اگر گفته شود، كه نبی صلی الله علیه وسلم اسامه را در بدل كشتن آن مرد بعداز گفتن لا إله الا الله چرا قصاص نكرد؟!**

در جواب میگویم: به دلیل اینكه اسامه درین كار خویش تأویل داشت و به حكم شریعت جاهل بود، و این را از جمله خطاء ها و لغزش هایش محسوب میكنیم، در حالیكه مقداد بعداز آنكه از نبی صلی الله علیه وسلم سؤال كرد، و جواب خود را نیز دریافت نمود، از معذورین به جهل و تأویل دانسته نمیشود،زیرا نبی صلی الله علیه وسلم برای او دوبار حكم را تكرار كرد، و بعداً به تاكید گفت: اگر تو این كار را انجام بدهی به منزله او قبل از گفتن شهادت توحید خواهی شد.

این و غیره نصوص دلالت به آن دارد، كه هرگاه كافر محارب در هنگام جنگ و غیر آن... لا إله الا الله بگوید، شمشر از سرش برداشته میشود، و خون و مالش مصئُون میگردد.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: میان مسلمانان درین اختلاف نیست، كه هرگاه حربی در هنگام قتال، و دیدن شمشر های برهنه، به گونه مطلق و یا مقید اسلام بیآورد، اسلام اش صحیح بوده و توبه اش از كفر قبول میگردد، اگر چه حالات و ظواهر نشاندهنده ای خلاف آن و تكذیب باطنی اش باشد.

لیكن آن مواردی را كه قبلاً بیان كردیم، آیا فقط باعث برداشتن شمشر از بالای گوینده لا إله إلا الله میگردد و یا صرفاً كسی كه در همان حالت و وصف قرار گیرد؟!

در جواب میگویم: بلی! تنها در همین مورد باعث برداشتن شمشیر از بالای صاحبش میگردد....از همین جهت به ذكر حالات میپردازیم كه باعث برداشتن شمشیر از بالای شخص نمیگردد، اگر چه لا إله الا الله گفته باشد.

**حالت اول: مرتد كه ارتداد اش شدید و غلیظ باشد**

و آن كسی است كه در پهلوی ارتدادش حارب الله و رسول او و مؤمنین باشد، و یا اینكه بیشتر از دوبار مرتد شده باشد، درینصورت كفرش بالای كفر...خواهد بود یعنی در كفرش زیادت بعمل میآید، و بدلیل عدم تضمین هدایت او از جانب الله متعال توبه اش نیز پذیرفته نمیشود، و نه از او طلب توبه میگردد،اگر چه توبه كند، و با صدای بلند، لا إله الا الله بگوید، توبه اش قبول نگردیده و شمشیر و حد قتل از بالایش برداشته نمیشود.

الله متعال درین مورد میفرماید:{**إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بَعْدَ إِیمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ**}، آل عمران-90.

* كسانیكه بعد از ایمانشان كافر میشوند و آن گاه بر كفر خویش میفزایند (و در این راه اصرار میورزند) هیچ گاه توبه ای آنان (بعد از گذشت فرصت كه از روی ناچاری یا در آستانه ای مرگ صورت میگیرد) قبول نمی شود، و ایشان به حقیقت گمراهند.

و میفرماید:{**إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ یكُنِ اللَّهُ لِیغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیهْدِیهُمْ سَبِیلًا**}،النساء-137.

* بیگمان كسانیكه ایمان میآورند و سپس كافر میشوند، و باز هم ایمان می آورند و بار دیگر كافر میشوند و سپس به كفر خویش می افزایند (و با كفر چشم از جهان می پوشند، واقعاً كارشان جای شگفت است و) هرگز الله ایشان را نمی بخشد و راهی (به سوی بهشت) بدیشان نمی نماید.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: الله سبحانه خبر داده است، كه هرگاه كسی بعداز ایمان كافر میشود و بسبب آن در كفر خود زیادت بوجود میآورد، توبه اش قبول نمیگردد، زیرا در قبول توبه میان كفر اضافی و كفر عادی فرق وجود دارد، و باید شخص بداند كه اولی در قبول توبه به مانند دوم نیست و توبه صاحب آن پذیرفته نمیشود، و هر آنكه به این امر مخالفت نماید، در حقیقت با قرآن مخالفت نموده است.

و در صحیح بخاری از انس بن مالك رضی الله عنه روایت است، كه میگوید:{**أن رهطاً من عُكل ثمانیة قدموا على النبی صلى الله علیه وسلم، فاجتووا المدینة، فقالوا: یا رسول الله أبغنا رِسْلاً، قال: ما أجد لكم إلا أن تلحقوا بالذود، فانطلقوا فشربوا من أبوالها وألبانها حتى صحوا وسمنوا، وقتلوا الراعی واستاقوا الذود، وكفروا بعد إسلامهم. فأتى الصریخ النبی صلى الله علیه وسلم، فبعث الطلب، فما ترجل النهار حتى أُتی بهم فقطع أیدیهم وأرجلهم ثم أمر بمسامیر فأحمیت فكحلهم بها وطرحهم بالحرة یستسقون فما یسقون حتى ماتوا**}[[75]](#footnote-75)،- گروهی از قبیله عكل كه هشت نفر بودند، نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمدند، لیكن اقامت در مدینه را دوست نمیداشتند، و گفتند: یا رسول الله برای ما شیر آماده كن، رسول الله گفت:برای شما نمی توانم شیر آماده كنم، مگر آنكه به گله گاه شتران بروید، آنها بدانجا رفتند و از شیر و ادار شتران نوشیدند، تا آنكه صحت مند گردیدند، آنگاه شترچران را كشتند و شتران را ربودند، و بعد از اسلام آوردن كافر شدند، سپس كسی فریاد كنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد، نبی صلی الله علیه وسلم گروهی را به تعقیب ایشان فرستاد و آفتاب هنوز بلند نشده بود كه آنها را آوردند، آن حضرت فرمود، كه دست و پای ایشان را قطع كنند، و سپس دستور داد، كه میل كشیده شوند، و میل ها داغ كرده شد، و بر چشمان شان كشیده شد، و آنها را به حره- سنگزار مدینه- انداختند، در حالیكه ایشان آب میطلبیدند، برایشان آب داده نشد تا آنكه مردند.

دیده میشود كه آنها بعد از ارتداد خویش به قتل و چپاول اموال عامه مسلمانان نیز پراختند...و با این عمل خویش در كفر خود زیادت را بوجود آورده اند.

همینطور در بخاری از أنس بن مالك رضی الله عنه روایت است كه میگوید:« **أن رسول الله صلى الله علیه وسلم دخل عام الفتح وعلى رأسه المغفر، فلما نزعه جاء رجل فقال: ابن خطل متعلق بأستار الكعبة، فقال: " اقتلوه ".**»، - رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیكه كلاه آهنی بسر داشت داخل مدینه گردید، هنوز آنرا از سر خود كاملاً بر نیآورده بود، كه مردی نزدش آمده و گفت: ابن خَطل خود را به پرده های كعبه آویزان كرده است، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: او را بكشید!

و معنی قول آنشخص:«**متعلق بأستار الكعبة**»، اینست كه او توبه نموده و امان میخواهد...اما باوجود آن توبه اش پذیرفته نشده و این عمل اش برایش هیچ منفعتی هم نرسانید، و همچنان از امنیت و مصئونیت كه نبی صلی الله علیه وسلم برای همه اهل مكه اعلان نموده بهرمند نگردید، و خاصتاً كه او داخل مسجد الحرام نیز گردیده بود- كه بصورت خاص قتال در آنجا حرام میباشد- و دلیل آن هم این بود كه وی علی الرغم ارتداد و التحاق اش با مشركین، مرتكب دشنام و قتال بر نبی صلی الله علیه وسلم نیز گردیده بود!

و همینطور با مقیس ابن ضبابه و ابن سرح و غیره كسانیكه بر علاوه ارتداد شان در حرب با الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنین قرار داشتند، عین معامله صورت گرفت.

ابن تیمیه در فتاوی خویش 20/103 میگوید: باید میان مرتد یا ارتداد مجرد كه از صاحب آن طلب توبه میشود، یا اینكه به حد كشته میشود، و مرتد یا ارتداد مغلظه كه صاحب آن بدون طلب توبه كشته میشود فرق قائل گردیم.

اما در مورد آنانكه قبل از دست یافتن مسلمانان بر او، توبه كرده و اسلام بیآورد،و خود را برای مسلمانان تسلیم كند، راجح اینست كه توبه او پذیرفته میشود، بدلیل فرموده الله متعال:{**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ یقَتَّلُوا أَوْ یصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ ینْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْیا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ، إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ**}، المائدة-33،34.

* جز این نیست جزای كسانیكه (بر حكومت اسلامی میشورند و بر احكام شریعت می تازند و بدین وسیله) با الله و رسول اش می جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت كاروانها) دست به فساد می زنند، این كه (در برابر كشتن مردم) كشته شوند، یا (در برابر كشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند، یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عكس یكدیگر بریده شود، و یا اینكه (در برابر قطع طریق و تهدید،تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند، این رسوائی آنان در دنیا است و برایشان در آخرت مجازات بزرگی است؛ مگر كسانی (از این محاربین با حكومت اسلامی و راهزنان و مفسدانی) كه پیش از دست یافتن شما بر آنان از كرده ای خود پشیمان شوند و توبه كنند، چه بدانند كه الله دارای مغفرت و رحمت فراوان است (بدیشان رحم كرده و ببخشد).

در آنجا الله متعال توبه شخص را قبل از دست یافتن مسلمانان به او ازین حكم مستثناء گردانیده است.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: الله متعال میان توبه شخص قبل از دست یافتن مسلمانان به او و بعداز آن فرق گذاشته است، زیرا هرگاه حدود اختیار شخص به دست سلطان بیآید، تطبیق آن بر او واجب بوده و هیچ عفو و درگذشت و یا شفاعتی بر حالش تأثیر گذار نیست، بر خلاف قبل از رسیدن این امر بدست سلطان، اما توبه شخص قبل از دست یافتن لشكریان اسلام به او توبه اختیار است، و توبه بعد از آن توبه اكراه و اضطرار، كه این توبه به منزله توبه فرعون حین غرق شدنش میباشد، و یا توبه امت های گذشته هنگامیكه عذاب الله بالای آنها نازل شده بود، و توبه كسیكه در هنگام مرگ قرار داشته باشد، كه میگوید: من الآن توبه كردم، بدون آنكه صحت گفتار خویش را بداند، و محض آنرا جهت رهائی از حد واجب التطبیق بالایش میگوید، و اگر چنین شود، یعنی- توبه بعد از دست یابی لشكریان اسلام به او نیز پذیرفته شود، باعث اسقاط جمیع حدود شرعی گردیده و دروازه های فساد باز میگردد.

**اگر گفته شود: زمانیكه توبه شخص قبل از دست یابی مسلمانان به او حق الله و حق بنده هر دو را ساقط بسازد،آیا این امر نیازمند تفریق و تفصیل میباشد یا خیر؟!**

در جواب باید بگویم: از مجموع اقول موافق ادله شرعی راجح اینست كه، هرگاه شخص مرتد داخل حرب گردد، اما قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، این توبه او باعث اسقاط حق الله و حقوق بنده گان هردو میگردد، و سنت ابو بكر رضی الله عنه و اصحاب همراه اش در جنگ علیه مردتدین نیز همین بود، یعنی آنعده از محاربین توبه خویش را اعلان كرده و به سوی حق و سمع و اطاعت تمایل نشان دادند، توبه ایشان را پذیرفت، اما باوجود این همه ابوبكر از یشان خواستار فدیه آن تعداد مسلمانانی شد كه بدست آنها كشته شده بودند، درین هنگام عمر رضی الله عنه برایش گفت: آنها- یعنی كشته شده گان مسلمان- در راه الله جنگیدند، پس پاداش خویش را نیز از الله تعالی بدست میآورند، و تو نباید ازینها فدیه اخذ نمائی.....كه سایر صحابه نیز به رأی عمر نظر دادند، و ابوبكر آنرا پذیرفت.

و هرگاه محارب مسلمان باشد-لیكن به عمل محاربت و قطاع الطریقی بپردازد- و قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، درین حالت فقط حق الله یعنی حد قطاع الطریقی از بالایش ساقط گردیده، اما حق العبد بجای خویش باقی میماند؛كه درینصورت هرگاه مرتكب قتل شده باشد، به قصاص آن كشته میشود، و اگر مال كسی را ربوده باشد، باید آنرا به صاحبانش باز گرداند، مگر اینكه مورد عفو قرار گیرد.

**حالت دوم: زندیق**

زندیق: عبارت از منافق ایست كه كفر خویش را اظهار میكند، طوریكه بالایش-با بینه قاطعه- اقامه حجت گردد، و از او طلب توبه شود، اما او از آن انكار كند.

قول راجح در مورد زندیق اینست كه او بدون طلب توبه كشته شود- اگر چه تظاهر به اسلام كند و لا إله الا الله بگوید- زیرا طلب توبه از شخص در یك مورد خاصی صورت میگیرد، كه شخص به سبب آن كافر شده است، اما زندیق به هیچ یك از احكام اسلام اعتراف ندارد، پس از چه امری از وی استتابت صورت گیرد؟!

الله متعالی درین مورد میفرماید:{**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَیینِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ یصِیبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَیدِینَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ**}،التوبة-52.

* بگو: آیا در باره ای ما جز یكی از دو نیكی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت) ولی ما در باره ای شما چشم به راه هستیم كه یا الله (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (ذلت و خواری نصیبتان سازد) پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) الله باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: اهل تفسیر در مورد:{**أَوْ بِأَیدِینَا**} میگویند: یعنی هرگاه شما آنچه از-كفر- در قلب هایتان است ظاهر بسازید، به دست ما كشته خواهید شد.

و این به مانند آنست كه بگوئی:عذاب آن نفاق و كفری كه شما در قلب های خویش پنهان كرده بودید، همانا قتل شما بدست های ما است، اگر چه منافق توبه اش قبل از ظاهر گردیدن نفاق و زندیقیت اش قبول میگردد، اما بعداز ظاهر گردیدن نفاق از وی این امكان وجود ندارد، تا منتظر آن باشیم كه از جانب الله تعالی بالای آنها عذابی نازل گردد، یا اینكه بدست ما كشته شود، زیرا در صورتیكه منافق كفرش را اظهار كند هر یك از ما میخواهد تا او را بهمان جزایكه الله متعال وعده نموده است برساند، هرچند توبه خویش را به ظاهر ترین وجه اش ظاهر سازند!

اما در عین حالیكه نفاق ایشان آشكار باشد و ضد آن نیز موجود گردد، هیچ راهی برای جهاد با منافقین وجود ندارد!! طوریكه هرگاه از یك منافق كفرش به اثبات برسد، اما در عین حال به اسلام اقرار داشته باشد، و آنرا از خود ظاهر گرداند، این اسلام در –ظاهر حكم شریعت- برایش منفعت رسانیده و جهاد را با ایشان نا ممكن میگرداند.

همانطویكه ابن قیم در زاد المعاد میگوید: اینجا قاعده ای وجود دارد كه مردم را باید نسبت به آن آگاهی داد، و آن اینكه شارع توبه كافر اصلی را از كفرش به شرطی قبول میكند كه ظاهر بوده و مناقض آن قوی تر از اسلامش نباشد، از همین لحاظ عمل نمودن به اسلام سبب عصمت خون و عدم عمل به اسلام سبب انتفاء عصمت خون میگردد، اما زندیق آنست كه آنچه را سبب اباحت خونش میگردد خود اظهار میكند، یعنی كفر خود را اعلان مینماید، و اظهار توبه و اسلام اش - بعداز دست یافتن مسلمانان به وی- نظر به دلایل قطعی سبب زوال كفر و اباحت خون از وی نمیگردد.

و تعجب از آن میكنیم! كه امروز چگونه اظهار اسلام به زبان را دلیل عدم اباحت خون برای آنانی قرار میدهند، كه تمام حالات و صفات زندیق در وجودش متحقق گردیده و بار ها و بارها ازیشان تكرار نیز شده است،و هر باریكه اسلام را از خود ظاهر میسازند، برای اسلام توهین میكنند، و اسلام را رسوا میسازند، و در كل با این كار خویش باعث وارد گردانیدن طعن بر پیكر دین میشوند، با وجود آنكه محرمات الله را در نظر نمیگیرد، و فرائض را بالای خویش فرض نمی داند، و غیره ادله دیگر...؟!

كه با در نظر داشت این حالات برای هیچ عالم شایسته نیست كه در حكم قتل چنین افراد توقف نمایند...و ادله قطعی و واضح كه در بیان حكم چنین اشخاص وارد گردیده است، و بیانگر بطلان و عدم صحت اقوال مدافعین آنها میباشد، بیان نكنند.

و همچنان ادله شرعی دلالت بر آن دارد، كه توبه زندیق بعد از آنكه در مقابل تطبیق حدود الله قرار گیرد، باعث عصمت خونش نمیگردد، زیرا قول الله كه میفرماید:{**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَیینِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ یصِیبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَیدِینَا**}، نزد سلف در قسمت: أو بأیدینا، به مفهوم كشتن شان است، و آن در صورتیكه آنچه در قلب های شان است ظاهر گردد، و این بمانند، آنست كه بگوئی: عذاب كه بدست مسلمانان الله آنرا وعده كرده است، بجز از كشتن آنها چیزی دیگر نمیباشد، زیرا قبول توبه ایشان بعداز قرار گرفتن در معرض تطبیق حدود الله باعث آن میگردد، كه مسلمان دیگر در انتظار این نباشد، تا الله بدست ایشان بالای زنادقه مصیبتی را نازل كند، در حالیكه مطابق وعده الله همه ای ایشان منتظر اصابت عذاب از جانب الله و مسلمانان میباشند، واگر قبل از آشكار شدن كفر شان حقیقاً اسلام بیآورند، و آنرا ظاهر سازند، این وعده ساقط میگردد، زیرا وصف منافق و زندیق از بالایشان برداشته میشود.

**حالت سوم: دشنام دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم**

هرگاه ارتداد شخص از جهت دشنام دادن به نبی صلی الله علیه وسلم باشد، بدون آنكه از وی طلب توبه گردد، تنها به سبب همین نوع كفرش كشته میشود، ولی اگر از كفرش توبه كند- و درین توبه خویش صادق نیز باشد- بالای وی حد دشنام دادن باقی میماند، و حد انبیاء فقط كشتن شخص است، و هیچ احدی دیگر حق شفاعت امری را در حدود انبیاء ندارد و این امر نیز خاص رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: از مرتد به سبب ارتدادش طلب توبه میشود،اما رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش دشنام دهنده را بدون طلب توبه میكشتند، چون میدانستند كه كفرش خیلی شدید است، و قتل را تنها وسیله تلافی آن و أولی بر هر نوع مجازات برایش میشناختند.

و اگر قتل شخص بسبب دشنام دادن نبی صلی الله علیه وسلم باشد و یا بسبب كفرش ازین جهت هر یك به صورت جداگانه حدی از حدود شریعت است، و مجرد قتل یك كافر و محارب نیست، زیرا نظر به دلایل كه قبلاً از احادیث متذكر گردیدیم، این نوع كفر یك نوع جنایت زاید بر كفر مجرد و محاربت شخص میباشد، و همچنان نبی صلی الله علیه وسلم و اصحابش امر به قتل آنها كرده است....و حد قتل درین نوع جنایت بدلالت سنت و اجماع ثابت شده است.

این مختصر مفید احكام درین مورد بود، و اگر جهت قناعت بیشتر خویش درین مورد به تفصیلات و ادله بیشتر ضرورت دارید به كتاب ما،«**تنبیه الغافلین إلی حكم شاتم الله و الدین**» مراجعه نماید، و اگر درین هم قناعت نكرد، برای مزید به مفصل ترین كتاب كه درین مورد نوشته شده یعنی،«**الصارم المسلول علی شاتم الرسول**»، از شیخ الاسلام ابن تیمیه مراجعه نماید، زیرا شیخ رحمه الله به درستی حق بیان این موضوع را به كامل ترین وجه آن اداء نموده است.

**حالت چهارم: آنكه بالایش حد كشتن واجب گردد**

آنكه بالایش حد قتل بعنوان قصاص شخص دیگر و غیره امثال این امور....واجب گردد، آنشخص به حد از حدود الله كشته میشود، مگر اینكه اولیاء مقتول او را عفو نمایند، منظور ما از گفتن این موضوع اینست كه اگر جانی قبل از كشته شدنش، لا إله الا الله بگوید، این امر باعث برداشتن شمشیر و یا حكم قتل از بالایش نمیگردد.

همچنان بر علاوه این موارد سایر حالات دیگر نیز است كه باعث برداشتن شمشیر از بالای گوینده شهادت توحید لا إله الا الله نمیگردد، اینجا میخواهم به صورت مختصر به این موارد اشاره داشته باشم، تا برای خواننده این امر گنگ و پنهان باقی نماند، بناً پیشنهاد میكنم تا حدیث أسامه بن زید را كه قبلاً متذكر شده ایم، خوانده شود، زیرا جمیع حالات و اشخاص كه این حكم بالایش صدق میكند در آن موجود است...و داخل این حكم میگردند.

- و الله تعالی من وراء القصد و هو الهادی إلی سواء السبیل.

* **مثال شهادت توحید در قرآن كریم**

قبل ازینكه با خواننده محترم الله حافظی كنیم...به یك مبحث مختصر دیگر خویش راجع به لا إله الا الله...و فضلیت آن...كه در قرآنكریم آمده است میپردازیم.

الله متعال میفرماید:{**أَلَمْ تَرَ كَیفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَیبَةً كَشَجَرَةٍ طَیبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ، تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَذَكَّرُونَ**}، إبراهیم-24.

* آیا ندیده ای كه الله چگونه برای كلمه طیبه مثل درخت طیبه و پاك را میزند كه تنه ای آن (در زمین) استوار و شاخه هایش در فضا (پراكنده) باشد، بنا به اراده و خواست الله هر زمانی میوه ای خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد)، و الله برای مردم مثلها می زند تا آنكه پند گیرند.

و این مثالی است كه الله تعالی برای بنده گان خویش زده است تا آنرا بشنوند، در باره اش فكر كنند، دقت نمایند، و ارشادات و مرام آنرا درك نمایند...و از ارشادات كه این مثال عظیم آنرا افاده میكند:

1. پاكی عطاء و بخشش....است، طوریكه این درخت پاك بجز پاكی نمی بخشد، و ثمر آن جز پاك نیست...آنچه در سایه اش قرار دارد پاك است و برگ هایش از پاكی سخن میگوید...در زیبائی های خویش پاك است،و آن درخشش و جمال كه بشكل طبیعی در اطراف آن قرار دارد به پاكی خود این كلمه، پاك است...

ثمر و بخشش كلمه توحید...بلكه همه ای كلمه توحید برای صاحبش بجز پاكی و خوبی-خوبی دنیا و آخرت- نمی بخشد.

این كلمه ایست كه برای صاحبش زندگی را با مفهوم میگرداند، و ارزش آنرا برایش میفهماند..زیرا دنیا بدون لا إله الا الله هیچ قیمت و ارزش ندارد و هیچ هدف شریفی را دنبال نمیكند... زمین خشك و بی حاصلی خواهد بود كه نفرین هر رونده ای بالای خویش را در خواهد یافت.

1. همینطور این درخت دارای ثبات ریشه در زمین میباشد، كه در طول تاریخ هیچ باد و بارانی..و هیچ زمان و ایامی.. بالای آن تأثیر نگذاشته است، بلكه این زمان و ایام باعث ازدیاد ثبات و رسوخ و عمق و بلندی آن شده است، همینطور كلمه توحید ریشه های خویش را در قلب مؤمن مؤحد فرو میبرد..اما از حیث زمان و تاریخ این كلمه قبل از وجودش در قلب اش موجود میباشد... این كلمه ایست كه در زمین انبیاء و رسل و مجاهدین آنرا با عرق و خون و جهاد ...و هر چیز قیمی و نفیس خویش آبیاری و تغذیه میكنند.
2. این كلمه به اندازه ثبات و عمق ریشه هایش بخشش میكند، و به همان اندازه به سوی آسمان بلند میرود..تا آنكه همه ریشه های این شجره طیبه در سراسر زمین امتداد یافته و شاخه های آن بزرگ میشود، و به هر اندازه ای كه غذا و آب زیاد در خود جذب نماید.... بخشش اش نیز در هر زمان بیشترین،بهترین،زیباترین و بلند ترین ارزش های بوده كه در مرتفع ترین نقطه آسمان قرار میداشته باشد... میوه و ثمر آن بنظر بیننده پاك بنظر میرسد، و شاخ و برگ آن بجز از غذاء و آب و خاك پاك تغذیه نمیشود!

این گونه است شهادت توحید...كه به انداز ثبات و عمق ریشه های خود در قلب مؤمن، آثار و فروعات آن در جوارح و اعمال و اقوال اش ظاهر میگردد، و بخشش بنده برای این شجره طیبه....به شكل نهایت انقیاد بدنی بسوی طاعت و عبادت الله واحد، و تمثیل تعالیم شریعت غراء مشاهده میشود.

تا آنكه شهادت توحید به تمام معنی در قلب مؤمن آرامش و تمكین پیدا كرده و ریشه های آن در قلب به اندازه پهن شود كه همه جوارح و اندام هایش را با خود بپیچاند...و تا آنكه همه بدن و جوارح وی توحید گردد- توحید حرف بزند، توحید عمل كند و بسوی توحید دعوت كند....و بجز توحید و خدمت به آن هیچ كار دیگری نكند-.

اما هرگاه توحید در قلب ضعیف گردد، و حركت برای ریشه های آن در جمیع اطراف قلب- بسبب گناه و معصیت- دشوار شود، فرمان دهی آن بر سایر جوارح نیز ضعیف میگردد...تا جائیكه اگر یكی ازین افراد را -كه بضعف توحید در قلب- گرفتار شده اند، ببیند! به اندازه وزن یك ذره ای هم عمل خیر انجام نمیدهند، همانطوریكه در حدیث نیز آمده است.

پس اطاعت و انقیاد جوارح از قلب با زیاد و كم و قوی و ضعیف شدن توحید در قلب زیاد و كم و قوی و ضعیف میگردد!

كه به اساس همین دلیل و غیره نصوص...اهل علم به زیاد شدن و كم شدن ایمان و یا ضعیف و قوی گردیدن آن در قلب بر حسب انعكاس آن در اعمال و اقوال شخص قائل هستند، یعنی هرگاه با طاعات و عبادات تغذیه و كمك شود ایمان نیز قوی و زیاد میگردد، اما هرگاه با نافرمانی ها و گناهان تغذیه شود ایمان به همان اندازه ضعیف و كم میگردد، و ریشه هایش در قلب و جوارح می خشكت!

1. قسمیكه میوه ها و فروعات شجره طیبه تأثیر ایجابی و سلبی بعمق و ثبات ریشه های آن در زمین دارد، همانطور استحكام ریشه در زمین نیز تأثیر مستقیم بالای طراوت و تازه گی شاخ و برگ درخت دارد...و هرگاه آفتاب و هوای تازه از بالای برگ ها و ساقه های آن، و آب و غذا از ریشه هایش دور گردد، تأثیر مستقیم و دو جانبه بالای هر دو بخش درخت خواهد داشت، یعنی با خشك شدن ریشه ها، ساقه و برگ آن همچنان خشك میشود، و برعكس با خشك شدن ساقه و برگ، ریشه نیز ضعیف و نابود میگردد.

پس فكر كنید! اگر این درخت با آبهای آلوده و ملوث تغذیه شود، طعم میوه و ثمر آن چگونه متغیر و بد میشود...و بر عكس اگر با آبهای پاك و مواد مفید تغدیه شود...و آب و هوای تازه بر آن قطع نگردد...چگونه خواهد بود؟! خواهید دید! كه طعم و بوی آن خیلی خوش و بهتر شده است...و همین طور ریشه های آن نیز زیاد و قوی و مستحكم میگردد.

همین طور ایمان و توحید نیز در قلب متأثر میگردد، و سایر اعضاء را متأثر میسازد، یعنی- به اندازه قوت و ضعف ایمان در قلب بالای سایر اعضاء و جوارح تأثیر گذار میباشد، و همچنان قلب نیز از اعمال این جوارح مساویاً متاثر میشود...هرگاه این اعمال همواره اطاعت و عبادت و اعمال حسنه باشد، سبب قوت ایمان و توحید در قلب میگردد، اما هرگاه این اعمال همه گناه و معصیت باشد، باعث ضعف ایمان گردیده و آثار آن به اندازه همان نافرمانی و گناه به سایر جوارح امتداد میآبد...بناً قلب متأثر میشود و متأثر میسازد!

و این دقیقاً هدف همان قاعده شرعی مسنون كه نصوص زیادی به آن دلالت دارد میباشد، یعنی- ظاهر با باطن همواره در ارتباط بوده و هریكی از دیگرش متأثر میگردد-.

همانطوریكه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده است كه میگوید:«**ألا و إن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله، و إذا فسدت فسد الجسد كله، ألا و هی القلب**»[[76]](#footnote-76)،- آگاه باشید! كه در جسم پارچه گوشتی است، كه اگر صالح و نیكو گردید، وجود همه صالح و نیكو میگردد، و هرگاه فاسد شد وجود همه فاسد میگردد، آگاه باشید كه آن قلب است.

و میفرماید:«**إن العبد إذا أخطاء خطیئة- وفی روایة- إذا أذنب ذنباً، نكتت فی قلبه نكتةٌ سودا، فإذا نزع و استغفر و تاب سُقِل قلبه، و إن عاد زید فیها حتی تعلو قلبه، و هو الران الذی ذكر الله:{كلاَّ بل ران علی قلوبهم ما كانوا یكسبون}[[77]](#footnote-77)**».

- هرگاه بنده خطاء ای را انجام میدهد، و در روایت دیگر –هرگاه گناهی را مرتكب میشود- در قلب وی یك نقطه ای سیاه گذاشته میشود، اگر از آن كار دست بكشد و توبه و استغفار نماید، قلب اش از آن نكته پاك میگردد، و اگر دوباره به آن عمل-و سایر آن- بازگشت نماید، این نقطه ها افزایش یافته تا آنكه همه قلب را فرا میگیرد، و این دقیقاً همان رَان-تاریكی و زنگار- است كه الله متعال آنرا ذكر نموده است:{**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا یكْسِبُونَ**}، المطففین-14.

- هرگز هرگز! اصلاً كردار و تلاش ( پست و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده (و تاریك) كرده است، (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است).

و همچنان میفرماید:« **الفتنُ على القلوب كالحصیر عوداً عوداً، فأی قلبٍ أشربها نُكتت فیه نكتةٌ سوداء، وأی قلبٍ أنكرها نُكتت فیه نكتة بیضاء**.»[[78]](#footnote-78).

- فتنه های و معاصی در قلب ها به مانند حصیر بافته بافته پیش میرود، كه هر قلبی از آن تأثیر پذیر گردد، در آن نقطه ای سیاهی پدید میآید، اما هر قلب كه آنرا نپذیرد، در آن نقطه ای سفید بمیان میآید...

پس باید دقت نمود كه قلب چگونه بالای سایر جوارح تأثیر گذار میباشد، همانطوریكه در حدیث گذشت،و همچنان چگونه ارتكاب هر عمل سوء و یا گناهی بالای قلب تأثیر میگذارد، طوریكه در دو حدیث آخر آمده است.

و این موضوع همچنان بطلان و فساد عقیده اهل تجهم و ارجاء را آشكار میسازد، آنجا كه عدم تأثیر پذیری اعمال جوارح را بالای قلب مطرح میسازند، و جسم و قلب را از هم جدا میدانند، به این معنی كه هرگاه در ظاهر شخص كافر آشكار و صریح باشد...میپندارند كه باطنش به ایمان مطمئن است...یعنی- ظاهرش كافر و باطن اش مؤمن میباشد!

بناً كفر نزد ایشان فقط یك امر واحد میباشد، و آن عبارت از تكذیب و كفر قلبی است، و یا برای اثبات این كفر و تكذیب شخص دلالت صریح قولی... موجود میگردد!

و این یك قول خبیث و باطل و مردود به عقل و نقل میباشد...كه اهل علم ایشان را به شدید ترین الفاظ گمراه و مذهب شان را باطل خوانده و انصار و یاری دهنده گان آنها را انصار طواغیت خوانده اند.

1. همچنین از خصائص این شجره طیبه مباركه كه برای توحید مثال زده شده است...ثمر دهی دائمی آن ساعت به ساعت و لحظه به لحظه...میباشد، و به مانند سایر اشجار موسمی نیست! كه در فصل خویش ثمر دهد و در بقیه فصول ثمر دهی آن متوقف باشد....بلكه همواره و در تمام فصول، هر روز هر ساعت ثمر میدهد...{**تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**}،ابراهیم- 25، - و آن درخت پاك و زیبا همواره به اذن الله میوه های خوش و پاك میدهد.

همچنان شهادت توحید لا إله إلا الله... دائماً برای صاحب اش در همه اوقات خیر و ثواب میبخشد..و مانند، سایر عبادات چون نماز و روزه و حج و زكات نیست كه ثواب آن محدود به وقت و زمان معین باشد!

بلكه همواره در حضر و سفر، صلح و جنگ، ولاء و براء، در تنهائی و با دیگران ...در حال اجرای اعمال باشد و یا در خانه خویش نشسته و یا در مكان دیگری باشد...همیشه او را بسوی سخن و موقف درست رهنمائی و هدایت میكند،قسمیكه همه حركات و سكنات اش مضبوط و جهت یافته با شهادت توحید...لا إله إلا الله میگردد...!

تا جائیكه نیك و زیبا میشمارد آنچه را كه نزد لا إله إلا الله نیك و زیبا است، و زشت و پلید میداند آنچه را كه لا إله إلا الله زشت و پلید میداند، وبخاطر آن دوستی میكند، و بخاطر آن دشمنی..و همین معنی درست و مراد الله متعال ازین وصف كلمه توحید نیز میباشد:{**تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**}، - و آن درخت پاك و زیبا همواره به اذن الله میوه های خوش و پاك میدهد؛ و معنی خوش طعمی میوه های آن غیر از خوش طعمی میوه ها است[[79]](#footnote-79)!

بناً لازم است تا جمیع معانی این كلمه را به خاطر داشته باشیم و در آنها تدبر و تفكر كنیم، همانطوریكه آیت فوق را تذكر دادیم...و ضمناً به این مثال بزرگ كه به شهادت توحید زده شده است، خویشتن را واقف گردانیم، كه مراد این قول الله متعال نیز همین امر است:{**وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَذَكَّرُونَ**}،ابراهیم-24.

* و الله چنین مثالهای برای مردم میزند تا آنكه پند گیرند.
* **خاتمه**

قبل ازینكه به این مبحث خویش خاتمه ببخشیم، لازم میدانیم كه همراه خواننده با كلمات كسانی الله حافظی كنیم، كه لا إله إلا الله را با خون و عرق خویش نوشته اند، و با اعمال و اقوال خویش به چوبه دار طواغیت حلق آویز گردیدند.

از همین لحاظ این خاتمه را با اقتباس از كتاب،«**فی الظلال القرآن**» تألیف شیخ شهید- نحسبه كذلك- سید قطب رحمه الله، وغیره كتب او انتخاب نموده ام، شاید سبب هدایت آنانی گردد كه از مسیر هدایت الله به سوی گمراهی رفته اند و میپندارند كه چه نیك عمل میكنند.

او رحمه الله میگوید:هر آنكه به شهادتین لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله نطق میكند، نباید گفته شود كه او به اسلام و ایمان شهادت داده است، تا زمانیكه به مدلول این شهادت و مقتضای آن و مطالبات آن عمل نكند، در حالیكه او بغیر از الله إله دیگری را به الوهیت گرفته است، و قانونی غیر از شریعت الله را پیروی میكند..!

و هرگز اسلام إذن به نطق شهادتین بدون پیروی معنی و حقیقت شهادت لا إله إلا الله نمیدهد، و آن عبارت از توحید الوهیت و توحید عمل به شعائر لا إله الا الله میباشد، و بعداً توحید عبودیت و توحید گرایش به آن...!

و همین اسلامی است كه الله آنرا از بنده خویش میخواهد و بغیر از آن هیچ اسلامی اعتبار ندارد، كه ناشی از هواء و هوس انسانی باشد و یا اسلام كه به تصور پیروزی دشمنانی در كمین نشسته خویش و باداران شانرا داشته باشد،{**وَمَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ**}.

هر گونه تبدیل این منهج –در حالیكه برای عدول از آن آزاد گذاشته شده ای- انكار از امر معلوم و ضروری دین دانسته شده و صاحب آنرا ازین دین خارج میگرداند، ولو كه به زبان خویش به هزار مرتبه بگوید:كه او از جمله مسلمانان است!

اسلام نظام كامل زندگی در همه عرصه های آن میباشد، هر كه آنرا پیروی كرد مؤمن و در دین الله، و هر آنكه غیر آنرا اگر چه در حكم واحد باشند پیروی كند، بدون شك ایمان را رد و از حدود ألوهیت الله تجاوز نموده و از دین اش خارج گشته است، هر چند احترام خویش را به عقیده اسلام اعلان كند، اما اتباع و پیروی وی از شریعت غیر از شریعت الله این گمان وی را تكذیب كرده و باعث خروج اش از اسلام میگردد!

زیرا اطاعت از بشر و از قوانین خود ساخته آنها ولو در جزء كوچك آن باشد، شرك است.

و اگر شخص در اصل مسلمان باشد، و بعداً در چنین وضعیتی قرار گیرد، باز هم او را بسوی شرك میكشاند، اگر چه بعداز آن أشهد أن لا إله إلا الله را بر زبان بیآورد، زیرا او با این كار خویش با غیر الله مواجه بوده و از غیر الله اطاعت میكند،{**وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**}...!

مشكل بزرگی كه امروز منهج حقیقی اسلام به آن مواجه گردیده، اینست كه این گونه اسلام تنها در وجود بعضی از اقوام،تنظیم های اسلامی، كه از نسل های مسلمانان میباشند، در داخل یك بخش كوچك از كشور های شان تمثیل میگردد، در حالیكه یك زمانی همه كشور های اسلامی و آن دیار، دار الاسلام بود، و دین الله در همه بخش های آن سیطره داشت و شریعت اسلام در آنجا ها حاكم بود، اما بعداً این سرزمین و اقوام آن از حقیقت اسلام دور شدند، و تنها اسمی از آنرا با خود حفظ نمودند، و از اعتقاد به ارزش های اساسی و واقعی اسلام دور گردیدند، و اگر گمان كنند، كه ایشان به اسلام اعتقاداً گرایده اند، و اسلام مجرد شهادت به لا إله إلا الله...است،اشتباه فكر كرده اند،بلكه لا إله إلا الله داشتن عقیده به اینست كه الله واحد و لا شریك بوده و متصرف امور زمین و آسمان میباشد، و الله واحد ذاتی است، كه با پیروی از اصول وضع شده شرعی عبادت گردیده و این عبادت در تمام شئون زندگی رعایت میشود، و هرگز نقض نمیگردد، و الله واحد ذاتی است كه بنده بخاطر او همه قوانین و شرائع را دور انداخته و به حكم اش در تمام امورات زندگی اش تسلیم میشود...و او را در انجام این همه واحد دانسته و كسی را به مدلول لا إله إلا الله شریك نمیسازد...اما در غیر این صورت به لا إله إلا الله شهادت نداده، و به اسلام داخل نگردیده است.

ولی امروز در روی زمین اقوامی زندگی میكنند، كه اسم هایشان اسم های مسلمانان است، و از اولاده مسلمانان میباشد، و در همان شهر های زندگی میكنند، كه زمانی دار الاسلام بود...اما هیچ یك از ایشان به لا إله إلا الله با همان مدلول قبلی آن شهادت نمیدهند، و نه این شهر ها به دین الله شناخته میشوند، و نه مردمان آن به مقتضای این كلمه عمل میكنند!

ما در قرآن آن مواردی را میآبیم، كه مسلمانان امروز نه آنرا می دانند، و نه انجام میدهند، اخلاق و آداب اسلام را فراموش كرده اند- چنانچه بیننده تصور میكند كه همین دین درمانده ایشان است- زندگی یك فرد مسلمان امروز فقط در یك جمله ختم میشود، زندگی، آبرو، حیثیت و ارزش های اش همه در معرض همان تهاجماتی قرار گرفته است كه زندگی ....مردمان غرق در دنیا و مادیات آن قرار دارد؛ در حالیكه از فرد مسلمان و یك جامعه اسلامی چنین چیزی توقع نمیرود، حد اقل آن بخش از زندگی اش كه در اختیارش قرار دارد، نباید متأثر ازین حالات گردد، اما توانائی این را ندارد تا آنرا مطابق اصول و ارزش های خود تصرف و توجیه نماید، و محدود تر ازین شایسته یك مسلمان و یك جامعه اسلامی نیست كه برای زندگی خویش چنین نظام را اختیار كند كه از مصادر و مراجع متعدد اخذ شده است؛ یك نظام را برای زندگی شخصی، و نظام دیگر را برای عبادات،اخلاق و آداب...ونظام دیگری را برای انجام معاملات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و بین المللی... خویش، در حالیكه یكی آن أخذ شده از كتاب الله باشد، و در مقابل دیگر آن از كتاب یك انسان و یا از تفكرات و اندیشه های پوچ فلسفی او...!

كه درینصورت شخص به هیچ وجه مطمئن به ایمان و اسلام خود نباید باشد....همچنان تصور ابتدائی ترین مسلمان و مؤمن را هم از خود دور نماید، زیرا با داخل شدن به اسلام و پذیرفتن اركان و اصول آن اولاً لازم است، شهادت لا إله إلا الله را بگوید: كه مفهوم آن اینست كه هیچ حاكمی بجز از الله و هیچ شارع و قانونگذاری بغیر از الله نیست!

مردمان زیادی را در هر زمان دیده میتوانیم كه میگویند ما به الله ایمان آورده ایم! اما به الله در الوهیت شریك قرار میدهند، آن هنگامیكه بغیر از شریعت الله جهت تحاكم و قضاوت به قوانین غیر او میروند، و از آنانی اطاعت میكنند، كه از كتاب الله و رسول او پیروی نمی كنند، و همه ارزش های آنها، تصورات، موازین اخلاقی، آداب و تعالیم شان....در تناقض با لا إله إلا الله قرار دارد، و میگویند: ما به الله ایمان آورده ایم... در حالیكه هرگز با این لا إله إلا الله در یك مسیر قرار نگرفته اند.

و جای تعجب اینست!كه بسیاری از مردم كه گمان اسلام و ایمان را بالای خویش دارند، نظام حیات شان همه برگرفته از فلان و فلان است كه الله متعال ایشان را دارنده گان قلب های نابینا خوانده است، اما با وجود این تاركی قلب گمان دارند كه مسلمان هستند،{**فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ**}!

* اما ایشان در چشم ها كور نیستند بلكه این دلهای در درون سینه های شان است كه نابینا میشوند.

و هرگز این دلیل شده نمی تواند كه كسی بگوید من شریعت الله را ترك گفته ام برای اینكه مصحلت مردم را در نظر گیرم، اما هر گاه چنین گفت و یا چنین انجام داد، از حدود ایمان به الله خارج گردیده است.

چون ایمان و عدم تحاكم و رضایت به شریعت الله...در یك قلب جمع شده نمی تواند، - آنكه بالای خویش و امثال خود گمان ایمان دارند، اما در امور خویش به شریعت و قوانین الله و رسول او حكم نمی كنند، و به آن راضی نیستند، و هرگاه بالای شان این قوانین حاكم گردد، انزجار و نفرت خویش را از آن اعلان میكنند، و اسلامی به میل و خواست خویش ترسیم می كنند- و بعداً اسم آنرا را میگذارند اسلام واقعی- كسانی هستند كه این نص قاطع در مورد شان نازل گردیده است:{**وَكَیفَ یحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِیهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ یتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِینَ**}،المائدة-43.

* (شگفتا) كه چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالیكه تورات دارند و حكم الله در آن آمده است؟ پس از داوری پشت میكنند و آنان (با این كارشان) هرگز مؤمن نیستند.

ولی باید دانست! انسان تا زمانی مؤمن نمیگردد كه همه ای ارزش ها و موازین اسلام را بالای خویش در هر حالت و هر زمان و مكان حاكم نگرداند، و همین طور مؤمن و مسلمانان نخواهد شد تا زمانیكه هیچ تصور و میزانی بهتر و خوبتری نسبت به اسلام از ساخته های بشری نزدش موجود نگردد، و در حالیكه دین در مقابل اش قرار داشته باشد او تحاكم و رفتن به نزد مخلوق و ساخته های او را نسبت به این دین ترجح بدهد!

و باید دانست! اینجا در اسلام امور كاملاً متعلق به عقیده است...طوریكه وجود و عدم وجود امور وابسته به عقیده آنها میباشد، اما آگاهی و هشدار از نقاط لغزنده و جاهائیكه خطر لغزش انسان میرود، ضرور میباشد و دین همه ای این نقاط را علامت گذاری كرده است، اگر دین اینكار را نكرده باشد، پس به این معنی است كه الله چنین نخواسته است، بناً علامت گذاری اشخاص دیگر و دور نمودن ما از احكام شریعت و لوازم توحید حق هیچ كسی نمیباشد.

برای نظام زندگی در روی زمین و در هر زمان و مكانی همیشه دو قاعده وجود داشته است، و همینطور در هر زمان و عصری و هر گوشه و كنار زمین دو قاعده ای تصور برای زندگی موجود بوده است، اولاً- قاعده واحد دانستن الله سبحانه در الوهیت و ربوبیت و حاكمیت اش...كه هرگاه انسان زندگی و حیات خویش را بالای این ارزش ها استوار گردانید، آنگاه خویش را در مقابل یك تصور مستحكم اعتقادی میآبد، كه همه موارد قبل را به الله متعال معترف بوده و وارد یك نظام با ثبات انسانی، اجتماعی، اخلاقی، و نظام حیات سیاسی و شریعت اسلامی و قوانین حاكم بر حیاتش میگردد، كه غیر آنرا نمی پذیرد...و برای همین امر به لا إله إلا الله شهادت نیز داده است.

ثانیاً- قاعده ترك الوهیت، ربوبیت و حاكمیت الله سبحانه...در تمام امورات و شئونات- حتی انكار از وجود الله- و یا ترك آن تنها در امورات دنیوی و حیات بشری...و یا در نظام اجتماعی و قوانین آن؛ كه درین صورت فرد جماعت،گروه و یا یك طیف بشری -بغیر از الله متعال-صفت و خصائص الوهیت، ربوبیت و حاكمیت را در حیات انسانها كسب میكند، و تا زمانیكه به این وضعیت ادامه داده شود، حیات انسانها هرگز حیات اسلامی و ایمانی و حتی انسانی نخواهد شد، زیرا بر اساس قاعده لا إله إلا الله استوار نیست، هر چند این كلمه همواره بر سر زبانهایشان باشد!!!

همین دو قاعده همیشه در دنیا و امورات آن حاكم بوده است، و غیر از این دو قاعده ، قاعده سومی ممكن نیست موجود گردد، و همینطور جمع این دوقاعده نیز غیر ممكن است، زیرا یكی آنها -جاهلیت- و دیگرش -اسلام- میباشد، صرف نظر از اشكال مختلف آنها كه بوجود آورده شده است، و یا اوضاع و حالات كه در آن قرار داشته اند، و یا اسماء كه به آن اطلاق میگردند، مانند؛ حاكمیت فرد و حاكمیت ملت...یا كمونیزم و لبرالیزم ...دمكراسی و یا دكتاتوری...سقراطی و تیوكراسی... و یا دموكراسی اسلامی و دیموكراسی غربی...جاهلیت عصر مدرنیته و جاهلیت عصر قدیم.....كه هیچ یك ازین نامگذاری ها اعتبار ندارد، زیرا بشر همواره در همان دو قاعده اساسی سیر خویش را میپیماید، یكی- عبادت بشر توسط بشر و ترك الوهیت، ربوبیت و حاكمیت الله سبحانه و تعالی به عنوان یگانه هدف زندگی.....و دوم- برعكس آن عبادت الله متعال به وحدانیت....و پذیرفتن الوهیت،ربوبیت و حاكمیت الله متعال به تمام معنی و ترك همه اوثان و مادیات دنیوی، و كفر به همه ای طواغیت ایكه به غیر از الله متعال عبادت میشود، و تسلیم گردیدن به دین، نظام و قوانین الله متعال با تمام رضایت ظاهری و انقیاد قلبی. -پایان-

این بحث مختصر و مهمی بود در مورد لا إله إلا الله و شروط آن كه از دیر زمانی اراده داشتم تا آنرا تهیه نمایم، امید است تا مورد قبول رحمت باری تعالی قرار گرفته، و مفید برای عباد و بلاد های شان قرار گیرد، و الله متعال همه اعمال ما را خالص برای ذات مهربان خویش گراند، كه هیچ شهرت، و عزت و علم و عمل مگر از برای او شایشته مؤمن نیست، و بجز رضایت خاطر او نه وسعتی را میخواهیم و نه شهرتی و نه ریاء ای را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله و صبحه و سلم.

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العلمین

كتب- عبدالمنعم مصطفی حلیمة- أبو بصیر الطرطوسی 20/07/1421 هـ

**فهرست موضوعات**

**موضوع صفحه**

* مقدمه ............................................................................2
* مقدمات مهم و ضروری............................................................7
* مقدمه اول.........................................................................7
* مقدم دوم .........................................................................9
* مقدم سوم ........................................................................9
* مقدم چهارم......................................................................11
* مقدم پنجم.......................................................................11
* معنی لا إله إلا الله.................................................................13
* توحید حاكمیت از كدام نوع اقسام توحید است؟....................................15
* معنی شرط........................................................................18
* شروط لا إله إلا الله................................................................18
* شرط اول: نطق و اقرار.............................................................18
* آیا بدیلی برای شهادت توحید موجود است؟.........................................22
* آنكه كفرش غیر از جهت انكار وی از نطق به شهادت توحید باشد...................24
* شرط دوم: كفر به طاغوت.........................................................26
* معنی طاغوت.....................................................................29
* صفت كفر به طاغوت.............................................................32
* آیا اطلاق لفظ طاغوت بالای مسلمان جواز دارد؟...................................35
* شرط سوم: علم...................................................................36
* رد شبهات وارده در مورد اینكه علماء به ایمان پیر زنان توصیه میكنند...................40
* مسائل مهم در مورد بیان حال و حكم جاهل توحید.................................43
* ضوابط قیام حجت بالای جاهل توحید.............................................46
* شرط چهارم: صدق و اخلاص.....................................................48
* شرط پنجم: انتفاء شك و حصول یقین.............................................50
* شرط ششم: عمل به آن..............................................................52
* نماز یكی از شروط صحت توحید است................................................55
* چه زمانی شخص از جهت ترك اعمال كافر میگردد.....................................56
* شرط هفتم: محبت منافی كراهیت و بغض..............................................58
* علامات محبت صادقه.................................................................63
* 1- حصول اتباع از نبی صلی الله علیه وسم............................................64
* 2- ایثار و فدا كاری برای الله و رسول آن ............................................65
* 3- ابتلاءات و آزمایش های الهی و صبر بر آن.........................................65
* شرط هشتم: رضایت و انقیاد و تسلیم به آن............................................68
* شرط نهم: موافات بر آن...............................................................71
* تنبیهات مهم و ضروری................................................................76
* تنبیه اول..............................................................................76
* تنبیه دوم..............................................................................76
* تنبیه سوم ............................................................................78
* تنبیه چهارم...........................................................................81
* تنبیه پنجم............................................................................82
* تنبیه ششم............................................................................83
* تنبیه هفتم............................................................................84
* حالات كه باعث رفع شمشیر از بالای شخص ولو لا إله إلا الله گفته باشد، نمیگرد..........86
* 1- مرتد كه ارتدادش شدید باشد.......................................................86
* 2- زنادقه............................................................................90
* 3- دشنام دهنده رسول الله صلی الله علیه وسم..........................................92
* 4- آنكه حد قتل بر بالایش واجب شده باشد..........................................92
* مثال شهادت توحید در قرآنكریم........................................................93
* خاتمه.................................................................................98
* فهرست.............................................................................103

1. . صحیح الآداب المفرد - 426 [↑](#footnote-ref-1)
2. . البطاقة ج بطائق در لغت به معنانی مختلف آمده است - مانند، نامه ، رساله – كارت شناسائی – برگی كه در آن نام و عنوان شخص قید شده باشد، كارت دعوت، ......مترجم. [↑](#footnote-ref-2)
3. . أخرجه الترمذی ، و ابن ماجة ، صحیح سنن الترمذی : 2127 [↑](#footnote-ref-3)
4. . این تعبیر وتأویل پیروی شده صحیح میباشد، ولی این قول كه : لا یضر مع التوحید او الایمان ذنب....» یعنی با توحید و ایمان گناه بر شخص ضرری نمی رساند ، قول باطل و غیر صحیحی میباشد، واز ساخته های اهل ارجاء و از مصطلاحات شان میباشد.

   و همچنان از اقوال اسلاف مرجئه عصر این است : لا یضر مع التصدیق القب كفر ظاهر ....» یعنی زمانی كه قلب امر را تصدیق كرد، ولو در ظاهر كفر بورزی ، - توحید و ایمانت را – ضرر نمی رساند، و این قول به نظر مرجئة قدیم از جمله زشت ترین اقوال بود كه مروج آنزمان شده بود. [↑](#footnote-ref-4)
5. . أخرجه الطبرانی، صحیح الجامع الصغیر:4341. [↑](#footnote-ref-5)
6. . اخرجه مسلم فی الصحیح. [↑](#footnote-ref-6)
7. . اخرجه مسلم فی الصحیح . [↑](#footnote-ref-7)
8. . شرح صحیح مسلم ، 1/217 [↑](#footnote-ref-8)
9. . السلسلة الصحیحة: 1050. [↑](#footnote-ref-9)
10. . اخرجه البخاری، أحمد فی مسند و ابن ماجه فی سنن. [↑](#footnote-ref-10)
11. . حتی این امر شامل منافق نیز می گردد، كه كفرش در اعمالش ظاهر می گردد، و اینكه این كفرش را از مردم می پوشاند ، مستلزم عدم كفرش در ظاهر نمی باشد، چرا نادانی و جهل از عملی دلیل عدم آن عمل نیست، ... بدلیل اینكه هر گاه منافق با خود و یا دوستانش و نزدیكانش خلوت گردند،‌ كفر خویش را ظاهراً و باطناً اظهار می كند، و كافر اصلی كفر خود را و آنچه كه در قلبش از بدون كدام تردید در ملاء عام اظهار می كند.

    - اما باید بخاطر داشت، و الله اعلم .. شاید از نزد شیخ نصره الله فراموش شده باشد... این حكم و قاعده به دلیل نصوص قرآن و احادیت صحیح از حالت اكراه مستثناء می باشد، هر گاه بالای كسی اكراه و فشاری باشد، واو مجبور گردد، كفر و شرك ورزد ، و باطناً مؤمن باشد ، و در آن حالت بمیرد ، با ایمان از دنیا رفته است ،‌و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-11)
12. . اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة ، و الآلبانی فی صحیحه:803 [↑](#footnote-ref-12)
13. الفتح ، 1/73 [↑](#footnote-ref-13)
14. . فتنه انگیزان اهل ارجاء به این زعم و گمان هستند، كه داعیان حق و توحید درین زمان قسم چهارم را نیز اختراع كرده اند، كه قبل از ایشان هیچ كسی چنین كاری نكرده است، و اسم آنرا گذاشته اند، توحید حاكمیت...!!

    میگویم:‌ این افتراء و تهمت و ظلم است كه بر ما بسته اند.....كه در چندین صورت این گفتار شان را رد می كنیم.

    از جمله \_ این نوع توحید مسمی به توحید حاكمیت امر حقی میباشد كه دین و ایمان شخص بدون آن صحیح نمی گردد، و معنی آن تنها شمردن الله متعال در حكم و تشریع – حاكمیت ، قضاوت، قانون سازی...- است، و برای الله متعال این صفت قَدَری و شرعی بوده و احدی از مخلوقاتش در این امر با وی شریك نمی باشد، طوری كه خلقت و تدبیر آن همه مربوط الله متعال میباشد، همین طور حكومت و فرمان این همه متعلق به الله متعال می باشد، ..و این درست همان معنی است كه بسیاری از نصوص شرعی به آن دلالت دارد، مثل فرموده الله متعال:{**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیاهُ ذَلِكَ الدِّینُ الْقَیمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یعْلَمُونَ**} یوسف:40.

    فرمانروائی از آن الله است و بس؛ ( این اوست كه بر كائنات حكومت میكند و از جمله عقاید و عبادات را وضع مینماید)، الله دستور داده است كه جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابتی ( كه ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی دانند.

    و همچنان میفرماید:{**وَاللَّهُ یحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ**}الرعد : 41 ؛ - الله فرمان میراند و فرمایش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد، (اصلاً چه كسی یا چه چیزی یارای جلوگیری از اجرای فرمان او را دارد؟!). و میفرماید: {**وَلَا یشْرِكُ فِی حُكْمِهِ أَحَدًا** }الكهف:26، - و در فرماندهی و قضاوت خود كسی را شریك نمیسازد.

    و میفرماید:{**أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِیةِ یبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ یوقِنُونَ**} المائده: 50، - آیا جویای حكم جاهلیت (ناشی از هواء و هوس) هستند؟ آیا چه كسی برای افراد معتقد بهتر از الله حكم میكند؟. و می فرماید {**إِنَّ اللَّهَ یحْكُمُ مَا یرِیدُ**}،المائده: 1، - الله آنچه بخواهد (و مصلحت داند) حكم میكند؛ و می فرماید:{**وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ**}: الشوری :10، - در هر چیزی كه اختلاف داشته باشید، داوری آن به الله واگذار میگردد (و كتاب قرآن قانون محكمه یزدان است و در پرتو آن كشمكشها باید فیصله پیدا كند)، و می فرماید:{**وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**} الانعام:121، - و اگر از آنان اطاعت كنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرك خواهید بود، و می فرماید:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا یؤْمِنُونَ حَتَّى یحَكِّمُوكَ فِیمَا شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لَا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُوا تَسْلِیمًا**}، النساء: 65، - اما نه! به پروردگارت سوگند كه آنا مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و كاملاً تسلیم (قضاوت) تو باشند.

    و همچنان در حدیث صحیحی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت است، كه میفرماید: (**إن الله هو الحكَمُ، وإلیه الحكم**)، - همانا الله خود حَكم است و خود حُكم (قضاوت) به او بر میگردد، و غیره نصوص شرعی كه دلالت به این نوع توحید دارد،...كه هر كسی آنرا رد كند تمام ایمان را رد كرده است، و رد آن متضمن رد جمیع نصوص متقدم الذكر و غیره نصوص مشابه نیز میباشد.

    آنچه را كه قبلاً ما بیان كردیم به این معنی نیست كه توحید حاكمیت مستلزم قسم چهارم توحید به اضافه از اقسام سه گانه معروف آن باشد، و نه كسی این را گفته است،...بلكه همگی-اهل علم- اكثریت احكام آنرا شامل توحید الوهیت می دانند، و بعضی آنرا شامل توحید ربوبیت و یك قسمت اخیر آنرا شامل توحید اسماء وصفات میشمارند.

    ولی اینكه اكثریت مردم بدلیل حكم بغیر ما انزل الله داخل شرك و كفر شده اند، و جهت قضاوت به سوی قوانین طاغوتی رجوع می كنند،...بناً لازم می نماید، تا تمام بنده گان الله را از اهمیت این نوع توحید با تخصیص آن آگاه ساخت.

    و این بمانند قول كسی می ماند، كه می گوید، بر شماست تا به توحید طلب و دعاء، و توحید محبت و طاعت، و توحید فروتنی و خشوع ...بر الله متعال ملتفت باشید، چرا كه ما می بینیم اكثریت مردم به سبب عدم رعایت همین توحید در –شرك و تفریط در احكام آن- واقع شدند.

    میگویم: این قول حق است، و اهل علم و توحید در زمینه كتابهای زیادی با چنین مفاهیم و تعابیر برشته ای تحریر در آورده اند،...ولی هیچكسی به این نوع چهارم توحید قائل نبوده اند، و توحید را بنوع چهارم ، پنجم و ششم تقسیم ننموده اند، و گفته هایشان از اقسام سه گانه ای معروف توحید خارج نمی باشد، و هرگاه به تأكید و توضیح بیشتر این نوع از توحید و تخصیص آن در كتابات خویش می پردازند، بدلیل اهمیت بیشتر این توحید و نیاز مردم به بفهمیدن آن می باشد، كه این گونه توضحات به اصل مسئله إن شاء الله ضرری نمی رساند.

    بسیاری از مردم درین زمان اگر برایشان گفته شود، ... برشماست تا به توحید الوهیت ملتفت باشید..نمی دانند كه منظور و هدف ما چیست، و از شما تفصیل بیشتر می خواهند، كه برایشان بگوید: بر شما تا به توحید دعاء طلب و نیت و قصد ...ملتفت باشید، برشماست تا بمقتضای توحید محبت...عمل كنید ، كه محبت و دوست داشتن در ذات خود برای الله متعال لازم است نه غیر او...بر شماست تا به توحید طاعت عمل كنید، و همچنین توحید حاكمیت ، و قضاوت را خاص الله بگردانید، در حالیكه تعداد زیادی از مردم را میابی، كه از حكم نمودن به شریعت الله متعال بسوی قوانین كفر و طاغوت رو گردانیده اند...!

    و هرگاه با تفهیم فوق فهمیدی! كه این توحید از فتنه انگیزی های مرجئه عصر نیز در امان نمانده است، و میخواهند كه اهمیت این نوع توحید و ایمان را كاهش داده، تا آنكه مردم آنرا نادیده گیرند، و میخواهند برای مردم این را بگویند: اعمال این مجرمین بزرگ، طواغیت حكم بدلیل حكم بغیر ما انزل الله و تبدیل جایگاه شریعت الله متعال بقوانین كفری و طاغوتی ...مناقض توحید نمیباشد، و این اعمال شان هیچ ارتباطی با توحید ندارد، چرا كه تحت هیچ یك از اقسام ثلاثه معروف توحید نمی آید، طوریكه بنام توحید حاكمیت چیزی را مشاهده نمی كنیم، ..بناً اجازه نیست كسی آنها را تكفیر نماید و یا حكم خارج شدن شان را از دین بدهد!!

    آنها با این كار های خود نه در صدد كدام مناقشه علمی...هستند و نه میخواهند ازین طریق به حق معرفت حاصل كنند، بلكه میخواهند راه مجادله با طواغیت را بسته كنند، و جرم های ایشان را كاهش بدهند، و حال و اعمال باطل شانرا در انظار مردم زینت بدهند، ...خاصتاً اكثر این اشخاص كه با چنین فتنه انگیزی هایشان در مقابل مردم خود را – دلسوز به شریعت نشان میدهند- در حالیكه در خفاء همین اشخاص در جلو در این طواغت نشته و در طعم لقمه نانی و یا دانه استخوانی شب را روز كرده و احكام دین را تبدیل میكنند و آنرا به بهای ناچیز به فروش میرسانند.

    و لازم به یاد آوری می دانیم، كه من روزی با یكی ازین گونه اشخاص مقابل شدم ...و برایش این همه را بازگو نمودم – و از شرك قصر ها در دین او را برحذر داشتم، ...ولی او با بسیار لجاجت و اعتراض از جا برخاست و گفت: این نوع شرك –یعنی شرك قصر ها- را از كجا آورده ای..؟و دلیل ات برآن چیست..؟ما فقط شرك قبور را میشناسیم... و هرگز از مشایخ خویش نشنیده ایم كه در مورد شرك قصور صحبت كرده باشد...!؟

    برایش گفتم: دلیل تو بر شرك قبور از كجا است....؟!

    گفت: هرگاه مردم قبور را از جهت دعاء-توسل- و تبرك و استغاثه – فریاد رسی- ...بخوانند ..این شرك است..و تنبه مردم از شرك قبور لازم است.=

    = برایش گفتم: حرف ات درست است...ولی آنچه را بر قبور گفتی بر قصور (قصرها) نیز بگو...!

    گفت: از كجا این قصر ها مورد عبادت قرار گرفته اند تا آنچه را كه در مورد قبرها گفتم در آن نیز بگویم..؟

    برایش گفتم: قصر ها بغیر از الله عبادت می شوند،از جهت اینكه احكام صادره از طرف صاحبان و طواغیت موجود در این قصرها ، و قوانین وضعی دست ساخته آنها بغیر دین الله متعال بوده و در مخالف با شریعت او متعال قرار دارد، و از طرف ساكنین این شهر ها پیروی می شود.

    و همچنان این قصر ها از جهت اطاعت و پیروی ساكنین آن دیار از طواغیت موجود در میان آنها، و از همه آنچه اوامر و تعالیم كه صادر میشود...بدون در نظر داشت موافقت و مخالفت این اوامر و تعالیم با شریعت الله مورد عبادت قرار میگیرد.

    همینطور همه این قصرها از جهت موالات با آنها و موالات با اهل این قصرها و موالات با طواغیت حكم و پابندی به ایشان و پابندی با سیاست های ایشان و نظام های باطلی را كه بوجود آورده اند تا انكه مرگ به سراغ شان می اید، مورد عبادت قرار میگیرند...!

    پس به این كلمات و عبارات تامل كن، كه از ورای رسانه های تصویری و صوتی به گوش های ما می رسد، : مانند؛ نگهبانان قصر...سربازان قصر...خدمت گاران قصر...ادای احترام و ولاء برای قصر...سیاست قصر...این حكم از قصر صادر شده ...امنیت و سلامت قصر...برنامه قصر ..وغیره این چنین عبارات كه اگر دقت شود در هر كلمه از كلمات آن شرك و كفر نهفته است بلكه در هر حرف آن شرك موجود است!

    و همچنین این قصر ها از جهت خوف و ترس مورد عبادت قرار می گیرند، از خوف و ترس اشخاص و طواغیت موجود درآن....پس بسیاری از مردمان از این قصر ها بیشتر میترسند نسبت به آنكه از قبر ها بترسند، و بیشترین دیگر شان امید كه ازین قصر ها دارند از قبر ها ندارند.!!

    و همچنان از طرف بعضی قلب های مریض نیز مورد عبادت قرار میگرند، ...كه آنها منتظر التفات و مهربانی،جوانمردی و طعمه دنیوی را از نزد این طواغیت دارند.!!! [↑](#footnote-ref-14)
15. . مانند وضوء، كه برای نماز لازمی است، و نماز بدون آن درست نیست، اما اگر وضوء موجود گردد، لازم نیست تا نماز خوانده شود. [↑](#footnote-ref-15)
16. . أخرجه مسلم فی الصحیح؛ میگویم: عدم ایمان ابی طالب عم نبی صلی الله علیه وسلم ... برای كسی كه در آن تعقل و تدبر نماید نشانه ای از نشانه های بزرگ الله متعال است.... زیرا كه رسول الله علیه وسلم خود مسر به دعوت ابی طالب به اسلام بود ...رغم آنكه برای نبی صلی الله علیه وسلم علم و حكمت و خلق عظیمی اعطاء شده بود، و رغم اینكه علاقمندی شدیدی به قبول هدایت از جانب عم خویش داشت...اما تقدیر الهی برآن رفته بود كه ابو طالب ایمان نیاورد و به كفر و ملت شرك بمیرد..!!! از همین جهت است كه باید بدانیم جمیع امور – هدایت و گمراهی- همه بدست الله متعال میباشد، كه هیچ شریك در ذات و صفات خود ندارد و هر كه را خواهد هدایت می كند و هر كه خواست گمراه می سازد، و این امر جز بر ذات او تعالی بر كسی دیگری میسر و مقدور نیست،حتی نبی ما صلی الله علیه وسلم – با وجود دادن فضل و علم از جانب الله متعال- توانائی هدایت هیچ فردی را ندارد مگر اینكه الله اراده به هدایت او داشته باشد، طوریكه میفرماید:{لَیسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَیءٌ أَوْ یتُوبَ عَلَیهِمْ أَوْ یعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ}-آل عمران -128. پس نبی ما صلی الله علیه وسلم جز برایشان بیان و ارشاد هدایت مأموریتی نبود، اما توفیق هدایت تنها از جانب الله باری تعالی میباشد. [↑](#footnote-ref-16)
17. . متفق علیه. [↑](#footnote-ref-17)
18. . در مورد فساد و بطلان این قول مفصلاً با ادله شرعی در كتاب خویش تحت عنوان « الانتصار لاهل التوحید...» و همچنان « تهذیب شرح العقیده الطحاویه..» صحبت نموده ام كه میتوانید به آن مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-18)
19. . طوریكه حسین بن منصور حلاج زندیق را این چنین برائت دادند، در حالیكه او دعوی خدائی داشت و میگفت من الله هستم و قابل عبادت میباشم،اما همین اهل ارجاء گفتند او در ظاهر كافر است اما در باطن او امكان دارد مؤمن باشد. [↑](#footnote-ref-19)
20. . این امر را از كتابات شان كه درین اواخیر به كثرت نشر می شود یافته ایم – و همچنان از خلال مناقشاتشان ، و از نشست و برخاست كه با بعضی از یشان داشته ایم یافته ام ،و بعضی این عقاید را از كتاب استاد محمد قطب – حفظه الله – كه درین زمینه آورده شده است نیز برداشت نموده ام، طوریكه در كتاب « لا اله الا الله عقیدة و شریعة و منهاج الحیاة» ص 158میگوید: از گفته یكی ازیشان - باوجود آنكه او از خوب ترین و بهترین شان است و الله او را رحمت كند- تعجب می كنم كه در یكی از روز های فرماندهی و قیادت عمل اسلامی میگفت: هیچ فردی را كه لا اله الا الله را بر زبان بیاورد ولو كه كمونست نیز باشد تكفیر نمی كنیم، الله گوینده آنرا رحمت نموده و او را ببخشد!

    پس دقت كنید! هر گاه چنین شخص در قیادت اعمال اسلامی نیز باشد و چنین اقوال نیز از وی صادر شود كه درست به تبلیع و نشر مذهب مرجئه كرامیه است..پس چگونه از مردمی گلایه كنیم كه در پیروی و اتباع و تقلید بدون بصیرت و دلیل ازیشان گرفتار هستند..؟!!

    و اگر كسی را درین مقام سرزنش كنیم، پس او شیخ عفی الله عنه است، چرا كه او مكررا برای این شخص اظهار ترحم نموده و از مفاد عملش و از خطاء آشكارش و جزم او برین عملش و دعوت بسوی آن ، باوجود آنكه شخص قیادی هم بوده است و كمونست ملحد را كه كفرش صریح میباشد – با گفتن یكبار شهادتین در عمر آن شخص كمونست را برأت می دهد– تكفیر نمی كند؟!!

    و برای شیخ شایسته این بود كه به حكایت این مقوله شنیع آن شخص، بدون ذم و مدح و دعا و استغفار برای او یا كسی دیگر میپرداخت!!

    ابن تیمیه در مورد مرجئه كرامیه طوریكه در فتاوی 7/548 آمده است می گوید: كرامیه ای اصحاب محمد بن كرام ،گمان داشتند كه ایمان اقرار و تصدیق به لسان بدون قلب میباشد..و آنرا در شمار فرق مرجئه آورده است. [↑](#footnote-ref-20)
21. . یعنی از دین خود برگشتیم. [↑](#footnote-ref-21)
22. . یعنی اسلام آوردیم. [↑](#footnote-ref-22)
23. . اخرجه النسائی و غیره، صحیح الجامع:4361. [↑](#footnote-ref-23)
24. .الرسائل الشخصیة : ص 166، و مجموعة التوحید: ص 82. [↑](#footnote-ref-24)
25. . مسلم. [↑](#footnote-ref-25)
26. . مجموعة التوحید: 10-35. [↑](#footnote-ref-26)
27. . الرسائل الشخصیة: 166. [↑](#footnote-ref-27)
28. . قید راضی بودن برای اینست كه انبیاء ، ملائك و صالحین – كه بغیر الله عبادت میشوند- از وصف و حكم طاغوت بیرون آیند، برای اینكه ایشان شدیداً ازین عمل كراهیت داشته و منع نموده اند، و عدم رضایت شان به اینكه بغیر الله كسی یا چیزی به عبادت گرفته شود از طرف الله متعال ثابت گردیده است.... كه درین حالات كافی است، براءت و كفر خویش را بر عبادت كننده گان ایشان، و عبادت سایر طواغیت اظهار نموده تا حق ایشان را بدون افراط و تفریط اداء كرده، وموالات و احترام ایشان بخاطر الله بجا آورده باشیم -اما اشیای كه نمیتوان رضایت و یا عدم رضایت آنرا دانست –مانند؛ سنگ و چوب، پول و دارائی.....همه در حكم طاغوت داخل هستند-. [↑](#footnote-ref-28)
29. .برای دانستن مفهوم درست عبادت مراجعه گردد به « اصلاحات چهار گانه » تألیف ابو الأعلی مودودی رحمه الله. [↑](#footnote-ref-29)
30. . الرضی بالكفر كفر. [↑](#footnote-ref-30)
31. . صحیح سن النسائی: 2408. [↑](#footnote-ref-31)
32. . صحیح ابن ماجه:52. [↑](#footnote-ref-32)
33. . بخاری، سنن دارقطنی. [↑](#footnote-ref-33)
34. . چون تشریع و تحلیل و تحریم در پارلمانات....وغیره. [↑](#footnote-ref-34)
35. .اگر میخواهید، شركیات كه مصدر آن دیموكراسی جدید است بشناسید، و مشایخ كه آنرا گرامی میدارند، و دعوت آنرا یاری میكنند و در كتابات خویش از آن حمایت می نمایند، به كتاب ما « حكم الاسلام فی الدیمراطیة و التعددیة الحزبة» مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-35)
36. . یعنی صحیح الجامع بخاری را حفظ كرده بود. [↑](#footnote-ref-36)
37. . تهذیب شرح عقیدة الطحاویة: 128. [↑](#footnote-ref-37)
38. . اما باید در نظر داشت كه كافر به سبب عدم بلوغ نذاره رسل را نمیتوان قبل از دعوت و ابلاغ برایش به قتل رسانید، و یا با آنها به مقاتله و جهاد پرداخت، بر خلاف آن كفار كه دعوت اسلام برایشان رسیده باشد و آنها با رد و اعراض از آن پرداخته باشند، كه درین حالت قتال با ایشان بدون هیج گونه انذار جواز دارد. [↑](#footnote-ref-38)
39. . مثلاً هر گاه با دلایل كافی از قرآن و سنت برای یك شخص حرمت خمر بیان گردد و یا اینكه برایش گفته شود موالات با كفار كفر است و یا ادای نماز فرض بوده و تارك آن مشرك و غیره.....چنین مسائل قیام حجت به شكل درست آن انجام شده است، و لازم نیست كه طرف مقابل به این قناعت داده شود كه شراب چرا حرام است؟ و یا موالات با كفار چرا كفر است....؟!! [↑](#footnote-ref-39)
40. . أنظر صحیح الجامع، للآلبانی:2179. [↑](#footnote-ref-40)
41. .شاید مراد مؤلف از بیان این موضوع این باشد كه كفر این اشخاص چون بر علاوه خودش بر دیگران نیز خطر كفر را دارد بناً باید به هر وسیله ممكن و سریعاً جلو آن گرفته شود، مثلاً؛ شخص كه اهل علم و اجتهاد باشد، و سابقه جهاد فی سبیل الله نیز داشته باشد، اما به یكبارگی دیموكراسی را تأئید كند، و خود را در ریاست جمهوری و پارلمان كاندید كند و این امور را مخالف شریعت نداند و یا در صف لشكر كفار بودن و قتال علیه مسلمانان را جواد دارد....مترجم!. [↑](#footnote-ref-41)
42. . صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-42)
43. . صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-43)
44. . بدلیل اینكه بمقتضای آن عمل نمیكند. [↑](#footnote-ref-44)
45. . متفق علیه. [↑](#footnote-ref-45)
46. . این موضوع همچنان تنبیه است برای آنانكه در اطراف طواغیت میچرخند، و در طعم لقمه نان و یا استخوانی كه نه گوشت دارد و نه چربی شب را در نزدشان روز میكنند، و اسم آنرا میگذارند اصل دین!!! و یا آنرا مصلحت دعوت خوانده بلكه ازین پیشتر میروند و آنرا مصلحت تحقق توحید میخوانند!!

    همچنان تنبیه ای است برای آنانیكه از لا اله الا الله برای فریب مردم و برنامه های حزبی و دعوتی خویش سوء استفاده میكنند، و آنرا برای مردم- از جهت رهبت و رغبت- پیش میكنند،تا ایشان را به مندوبات و مباحات، قیل و قال مشغول بسازند،...بعداً گمان كنند كه چه كار شایسته ای انجام داده اند- یحسبون انهم یحسنون صنعاء- و یا اینكه كاملاً در شیوه و نهج نبی صلی الله علیه وسلم گام بر میدارند، و به همان شیوه دعوت میكنند.!!

    و تنبیه است برای آنانیكه برای طواغیت هر چیز ممكن را میگویند، مگر هرگز كلمه توحید از زبانشان برای این طواغیت خارج نمیگردد، وایشانرا به توحید امر نمیكنند، و تذكری برایشان نمیدهند، بدلیل طلب مادی و دنیوی كه از آنها دارند، مقهور حاكمیت و اطاعت از ایشان میباشند!! [↑](#footnote-ref-46)
47. .أنظر الصحیح ترغیب و ترهیب، للآلبانی. [↑](#footnote-ref-47)
48. . جهت تفصیل بیشتر درین مورد به كتاب ما« حكم تارك الصلاة» مراجعه شود، و رد شبهات و ادله وارده از طرف مخالفین با دلایل كافی و دلیل در مقابل دلیل و رد شبه در مقابل ورد شبه ملاحظه گردد. [↑](#footnote-ref-48)
49. . اگر كسی كه این سخنان را بگوید كفر بوده و رد بر الله و رسولش پنداشته شود، پس حكم كسانكه این همه را هیچ انجام نمی دهند، جنس و عمل و طاعت را همزمان از خویش منتفی میسازند، چگونه خواهد بود، یقینناً كه ایشان اولی به كفر و خروج از دین میباشند. [↑](#footnote-ref-49)
50. . از كتاب «ظاهرة الارجاء» تألیف شیخ سفر الحوالی:2/647. [↑](#footnote-ref-50)
51. . و فقها ركن را چنین تعریف میكنند: ركن عبارت از جزء از اجزای شی است كه با موجودیت اش شیء موجود میگردد، و با عدم موجودیت اش شیء نیز موجود نمیگردد- مترجم. [↑](#footnote-ref-51)
52. . أخرجه الطبرانی فی التهذیب، و ابن ابی عاصم فی السنة و غیرهما، السلسة الصحیحة: 2748. [↑](#footnote-ref-52)
53. . أخرجه أبو داود وغیره، السلسة الصحیحة:380. [↑](#footnote-ref-53)
54. . أخرجه احمد وغیره، صحیح الجامع الصغیر:2539. [↑](#footnote-ref-54)
55. . موالات و معادات، مفهوم وسیع دارد، و طوریكه بعضی ها این را در دوستی و دشمنی خلاصه كرده اند نیست، حتی درین مورد كتاب های مستقل نوشته شده است و كه حالات و موالات و معادات را در آن گنجانیده اند، طوریكه استعمال تاریخ میلادی و اشتیاق استعمال صنایع ایشان را را نیز از جمله موالات به كفار می نامند. [↑](#footnote-ref-55)
56. أخرجه الآلبانی فی صحیح الترمذی. [↑](#footnote-ref-56)
57. . صحیح جامع الصغیر، للآلبانی. [↑](#footnote-ref-57)
58. . السلسلة الصحیحة. [↑](#footnote-ref-58)
59. . نوع گیاهی است بنام تاج خروس، كه در آب جوش داده میشود، كه نوشیدن آب آن برای مریضی های تب و سرما خوردگی مفید است. [↑](#footnote-ref-59)
60. . أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحیحة:1586. [↑](#footnote-ref-60)
61. . جمیع احادیث كه درین شرط یعنی ابتلاء و آزمایش متذكر گردیده ایم، همه لله الحمد صحیح و ثابت از نبی صلی الله علیه وسلم میباشد، از این احادیث و غیر آنها چنین فائده بدست میآید كه – شخص مورد ابتلاء و آزمایش و خاصتاً كسانیكه این آزمایش و امتحان بالایش شدیدتر است- واجب است تا ساحه عذر و تأویل در حال شان زماینكه درین گونه ابتلاءات، و امور متشابه... واقع میشود، رعایت گردد، و نسبت به سوء ظن برایشان حسن ظن صورت گیرد، و این سنتی است كه رسول الله صلی الله علیه وسلم اساس آنرا گذاشته اند،یعنی- زمانیكه یكی از صحابه در این گونه تزلزل و شبه و تردید واقع میشدند...رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را اكثراً معذور دانسته و در حالشان تأویل میكرد، و حالاتی را برایشان پیش میكرد، كه در آن حالات مورد شدیدترین ابتلاء قرار گرفته بودند، ولی صبر كردند، ....مانند؛ قصه حاطب بن ابی بلعته كه برای كفار قریش جاسوسی كرده بود، و جاسوی در اسلام كفر بوده و جزایش قتل میباشد، اما هنگامیكه عمر خواست او را بكشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: لا یا عمر انه من اهل بدر...، یعن- نی! ای عمر او از اهل بدر است...

    در حالیكه اكثراً آزمایش های الهی و ابتلاءات را نمی شناسند، و تضیقی در ساحه تأویل و اعذار برای بسیاری از صالحین ایجاد میكنند، ...و این یكی از قاعده های بزرگ است كه در مسائل بزرگی چون ایمان و كفر باید رعایت گردیده و در تكفیر شخص عجله نشود. [↑](#footnote-ref-61)
62. . الصارم المسلوم لابن تیمیة :56. [↑](#footnote-ref-62)
63. . اخرجه احمد و غیره، السلسة الصحیحة:1334. [↑](#footnote-ref-63)
64. . أخرجه البخاری فی صحیحه. [↑](#footnote-ref-64)
65. . غرغره یا معاینه، عبارت از حالت عدم قبولی توبه میباشد، و آن دو حالت دارد،1- خاص2- عام؛ حالت اول- عبارت از رسیدن شخص به حضر الموت-هنگام مرگ- است،كه درین حالت توبه برای شخص نفع نمیرساند، و دلیل آن هم فرموده الله متعال است:{وَلَیسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یعْمَلُونَ السَّیئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِینَ یمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا}، النساء-18.

    اما حالت دوم: عبارت از طلوع آفتاب از مغرب میباشد، كه در آن هنگام نیز همه مردم ایمان میآورند و ایمان برای آنها هیچ نفعی نمی رساند، و دلیل آن نیز فرموده نبی صلی الله علیه وسلم است:«لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة، و لا تنقطع التوبة حتی تخرج الشمس من مغربها»، أخرجه ابو داود و أحمد.

    یعنی- هجرت هرگز قطع نمیگردد تا هنگامی كه –قبولی توبه- قطع نگردد، و –قبولی توبه- هرگز قطع نمیگردد تا زمانیكه آفتات از مغرب طلوع نكند.-مترجم- [↑](#footnote-ref-65)
66. . أخرجه أحمد و الترمذی، و ابن ماجه وغیرهم، صحیح الجامع:1903. [↑](#footnote-ref-66)
67. . أخرجه الحاكم وغیره، صحیح الجامع:6132. [↑](#footnote-ref-67)
68. . صحیح سنن أبی داود:742. [↑](#footnote-ref-68)
69. . زیرا تمام موارد یكه باعث كفر شخص و شرك به الله پنداشته میشود، در نصوص موجود است، اگر این طور نباشد، بناً بالای ما از طرف شریعت در آن موارد اتمام حجت نگردیده است، و در مورد كه اتمام حجت نگردیده باشد، در آن موارد شخص بریء از مسئولیت است، همانطوریكه قاعده شرعی درین مورد دلالت دارد: لا عقاب و لا ثواب إلا بالنص.یعنی- بدون صراحت و دلالت نص شرعی نه ثوابی وجود دارد، و نه عذاب و مجازاتی.-مترجم- [↑](#footnote-ref-69)
70. . یك شخص از عوام مسلمانان كه نبی صلی الله علیه وسلم را زیاد دوست داشت، و زیاد صلوات بروی میگفت، و مصروف صنعت بوت دوزی بود، و در مسلك خویش مهارت زیاد نیز داشت، در حالیكه خیلی متأسف و متاثر بود، برایش گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببینی، برایش چه انجام میدهی..؟ با تمام سادگی یك شخص عامی برایم گفت: خوبترین بوت در جهان را برای نبی صلی الله علیه وسلم خواهم ساخت!!

    و همین نیز اسلوب ...و بی آلایشی..شیوه و طرق تعبیر محبت به رسول الله صلی الله علیه سلم میباشد! و ضرور نیست كه مطابق خطوط كتابها رسول الله صلی الله علیه وسلم را تشریفاتی دوست داشته باشیم. [↑](#footnote-ref-70)
71. . أخرجه البخاری فی الصحیح. [↑](#footnote-ref-71)
72. . أخرجه ابن حبان فی مسنده. [↑](#footnote-ref-72)
73. . سنن الكبری البیهقی، جوامع الاخبار. [↑](#footnote-ref-73)
74. . أخرجه البخاری فی صحیحه:4019. [↑](#footnote-ref-74)
75. . أخرجه البخاری فی صحیحه:3018. [↑](#footnote-ref-75)
76. . أخرجه البخاری فی الصحیحه:52، و مسلم برقم:1599. [↑](#footnote-ref-76)
77. . صحیح سنن الترمذی:2654. [↑](#footnote-ref-77)
78. . أخرجه مسلم فی الصحیحه. [↑](#footnote-ref-78)
79. . یعنی همان لذتی است كه قلب مؤمن آنرا احساس میكند، طوریكه از بعضی سلف نقل شده است كه میگویند:«**إن فی الدنیا جنة هی فی الدنیا كالجنة فی الآخرة فمن دخلها دخل تلك الجنة و من لم یدخله لم یدخل جنة الآخرة**»،- در دنیا به مانند آخرت جنتی وجود دارد، كه هر كسی توانست داخل این جنت گردد، داخل جنت در آخرت نیز خواهد گردید، و هر كسی نتوانست داخل آن گردد در آخرت نیز داخل جنت نخواهد شد. [↑](#footnote-ref-79)